

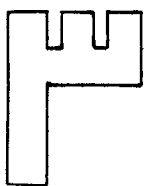
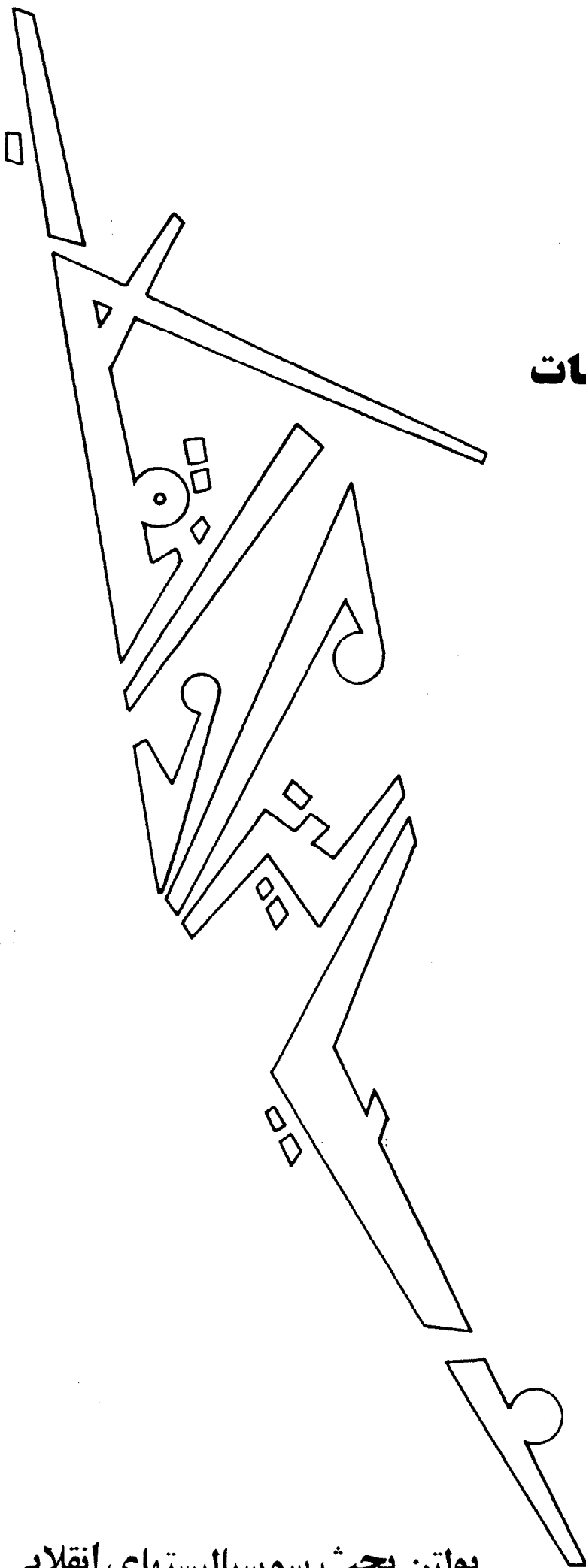
پوپولیسیم تشکیلاتی

پاسخی به راه فدایی

اطلاعیه

ضمیمه: توضیح برخی نکات

پیرامون بولتن بحث



فهرست:

صفحه

دربارهٔ پوپولیسیم تشکیلاتی - حسن جلالی	۲
پاسخی به نقد راه فدایی - فروغ	۶
اطلاعیه - کاظم ح.، الف. ر.	۲۶
ضمیمه: توضیح برخی نکات - الف. ر.	۳۶
پیرامون بولتن بحث - ح.	۴۲

مقالهٔ «دربارهٔ پوپولیزم تشکیلاتی» توسط رفیق حسن جلالی، در شهریور ۱۳۶۵، برای بحث داخلی سازمان اقلیت نوشته شد. یک ماه پس از آن و اعلام شد. به یاد او، این مقاله را منتشر می‌کنیم. همچنین، مسائل مورد بحث او به مباحثات کنونی ما مرتبط است. ه. ت.

پوپولیسیم تشکیلاتی

اکنون بحران تشکیلاتی در سازمان ما وارد مرحله‌ی جدید و حساسی شده و ابعاد وسیعی به خود گرفته است. تشکیلات، سردرگمی و عدم توانایی خویش را برای پیمودن راه انقلاب به وضوح نشان می‌دهد. به جای عمل انقلابی، درازگویی‌های با اصطلاح انقلابی، باسیفیسیم و سردرگمی و یک‌بام و چندین هوا، مشخصه و نمودار فعلی سازمان ما گشته است.

به نظر می‌آید که ساخت ایدئولوژیک - تشکیلاتی بخصوص که از همان فردای انشعاب سازمان را در حال گذار و استحاله بدان می‌یابیم، در مرحلهٔ بلوغ و تکمیل خویش دچار بحران گردیده و تضادهایی که زمانی بخاطر شرایط خاص به چرت زدن مشغول بودند بخاطر تغییر آن شرایط عمیقتر شدن بحران سیاسی و افت مبارزه با اکثریت) فعال تر شده و توان عمل از تشکیلات را گرفته باشند.

شناخت این ساخت ایدئولوژیک - تشکیلاتی و مبارزه برای نفی انقلابی آن، بطور عام برای جنبش طبقه کارگر و بطور خاص برای انقلابیون حرفه‌ای و کارگران پیشرو که در صفوف سازمان ما مبارزه می‌کنند، دارای اهمیت تعیین کننده می‌باشد. در غیر این صورت چپ انقلابی در درون تشکیلاتی که به هیچ وجه تشکیلات مبارزه نبوده، بلکه کاریکاتوری از مبارزه رادری خود منعکس می‌کند، دچار سرگیجه گردیده و تمام مبارزات، فداکاریها و رزمندگی‌ها، با دعاوی پرولتری، در نهایت آب به آسیاب جریان سازش طبقاتی خواهند ریخت.

ما این ساخت ایدئولوژیک - تشکیلاتی را، ساختی پوپولیستی ارزیابی کرده‌ایم. لذا قبل از هر چیز، منظور خویش را از این عنوان روشن می‌نمائیم: در حقیقت واژهٔ «پوپولیسیم همچون واژه‌هایی شبیه بناپار-تیسیم، یک قالب ایدئولوژیک - مجادله‌ای (گرامشی) است، برای تبیین واقعیات موجود به شکل منسجم، به

شکلی که بتوان از آن رهنمود علمی (برای مقابله با آن) استخراج نمود. پوپولیسیم معنای متداولش، بیانگر وجود آمدن آن چنان توهمات (بر بستر عینی و طبقاتی) است که با مخدوش کردن تضاد طبقات و تکیه بر نوع بخصوصی از همکاری همگانی (فرا - طبقاتی) به باز تولید سلطهٔ سرمایه در عرصهٔ وسیع تری می‌پردازد. پس باید بعنوان یک جنبش توهم‌زا و ضدانقلابی با کارکرد بورژوازی تلقی شود. در اینجا ما با به کار بردن واژهٔ «پوپولیسیم تشکیلاتی» به هیچ وجه قصد بیان اینکه سازمان نیز یک جنبش است و غیره را نداریم. بلکه منظور از پوپولیسیم تشکیلاتی، وحدت خاصی از گرایشات مختلف درون سازمانی است، که حفظ بقای حرکتی که اساساً با ماهیت بسیاری (البته نه همه) از همان گرایشات مخالفت دارد، بوجود می‌آید و رسالتش بطور کلی باز تولید رفرمیسم است. رفرمیسم که اشکال آشکارش در سطح عمومی جنبش افشاء شده است. و با اصطلاح هنایش دیگر رنگی ندارد.

بعلاوه پوپولیسیم را میتوان، واکنشی در مقابل کنش مستقل توده‌ای (طبقاتی) دانست. پوپولیسیم درون سازمانی هم واکنش در مقابل حرکت رادیکالیزه شدن مبارزهٔ ایدئولوژیک سازمانی (بمثابه تعمیق کنندهٔ مرزبندیهای طبقاتی) و در نتیجه چپانقلابی و عدم خود آگاهی اعضای تشکیلات و برخی نارسائی‌های گذشته و موقعیت‌های خاص و غیره، با دست‌آویز قرار دادن مبارزهٔ رفرمیستی‌اش با رفرمیسم، در نهایت هدف باز تولید سلطهٔ رفرمیسم را (صد البته بوسیلهٔ ابزارهای تشکیلاتی) دنبال می‌کند.

حزب کمونیست ارگانیسمی وحدت‌گراست. و منافع (طبقاتی) بخش‌های مختلف طبقه آنان را بطور اجتناب ناپذیر در ارگانیسم واحدی جای می‌دهد. این امر (وحدت‌گرایی) از طریق کشاکش خلاق (اساساً «در پیوند

ارگانیک با طبقه) اختلافات درون جنبش کارگری میتواند رشد کند و تکوین پذیرد. پوپولیسیم با سرپوش گذاشتن بر این اختلافات، در حقیقت خصلت وحدت‌گرای خویش را منحل کرده و به این ترتیب بیش از آن که از منافع طبقه دفاع نماید، از منافع سکت خویش دفاع می‌نماید.

از نظر تفوریک این جان مطلب بود. حال باید روشن گردد که مشخصاً از لحاظ تاریخی، چه عواملی باعث زایش و تکامل این پدیده گردیده‌اند و چکونه مارکس در نامه به دوملا - نیوهیس (۱۸۸۱) می‌گوید: "هیچ معادله‌ای نمی‌تواند حل شود، مگر عباراتش دارای عناصر حل آن باشد". در مورد پدیده‌های اجتماعی این امر بسیار پیچیده تر، اتفاق می‌افتد، چرا که با تغییرات گوناگون و سریع تری مواجهیم. نمی‌توان از تغییراتی که در جریان انقلاب رخ می‌دهد غافل شد و همین تغییرات شرایط حل بسیاری از مسائل را در بسیاری از امور فراهم می‌گرداند. بعلاوه هر تغییر اجتماعی دارای گذشته و آینده‌ای است. بنابراین این در فراهم آمدن شرایط مناسب می‌باید به وجود آمدن شرایط حداقل و سپس گسترش آنی و انقلابی آن در مراحل بعدی (و پیوند منطقی بین مراحل باهم) توجه نمود. بدون درک این مسئله نمیتوان به رابطه استراتژی و تاکتیک پی برد. در یک انشعاب هم عنصر انقلابی در صورتی محفوظ می‌ماند که اولاً شرایط درک ضرورت آن (این ضرورت بوسیله شرایط عمومی جنبش در یک مرحله و برای پالایش سازمان و گشودن راه انقلاب پرولتری بر سازمان تحمیل میگردد.) به بیشترین مقدار از قبل در بین تمامی ارگانهای منشعب فراهم شده بود و ثانیاً "در جریان انشعاب - کمیوها و نقصانها به طریق انقلابی زایل نشده و نقاط ضعف به قوت بدل گردد. این کار تنها در صورت داشتن یک برنامه عمل انقلابی، از طرف رهبری انقلاب می‌تواند صورت پذیرد. که در آن پیشبرد یک مبارزه همه جانبه در داخل و خارج (در نقاط ضعف داخلی و مبارزه با فرمیسم خارجی - پیوند با طبقه) پیش‌نگری شده باشد. در غیر اینصورت کاستی‌ها در روند گسترش خویش مادیت یافته و ارگانی منسجم را برای دفاع از بقاء خویش فراهم می‌آورد. گسترش همه جانبه این پدیده، یک تشکیلات را از یک تشکیلات مبارزه یک تشکیلات سازش بدل می‌سازد.

در سازمان ما وقتی انشعاب بمثابه یک ضرورت برخاسته از شرایط مبارزه در یک مرحله، برای گشودن راه انقلاب خود را به ما تحمیل کرد، رهبری انشعاب به درک آن چنان برنامه انقلابی‌ای که بتواند یک مبارزه مرگ و زندگی را با اپورتونیسیم، چه در داخل و چه در خارج پیش‌برد، نائل نیامد و اصولاً انشعاب بر بسیاری از این رهبران در جریان مبارزه متوسطان با فرمیسم تحمیل شد. و آنان تحت فشار این ضرورت بهر حال در رهبری انشعاب قرار گرفتند. به این ترتیب مبارزه با فرمیسم بطور بنیادی ادامه نیافت.

در حقیقت پروسه تکوین و تکامل چپ انقلابی سد شده و در نهایت آرام آرام زمینه برای باز تولید فرمیسم مهیا گردید. انشعاب مانند یک انقلاب است که در پروسه آن ضد انقلاب مغلوب باید برای همیشه نابود گردد و انشعاب سازمان ما مانند یک انقلاب نیمه کاره رها گردید. انشعاب نتوانست رهبران و توده‌های انشعابگر را غسل تعمید داده و کثافات رویزیونیستی - فرمیستی را به یکباره بزداید. این کثافات باقی ماندند و در روند گسترش خود مادیت یافته و ارگان دفاع از بقاء خویش را بوجود آوردند. همین است که امروز می‌بینیم تمام پرنسیپ‌هایی که ما بخاطر آن راه خود را از اکثریت جدا کردیم، یا نفی و فراموش شده‌اند و یا به صورت کاریکاتوری در آن مده و تمامی دست‌آورد های انقلابی انشعاب آرام آرام باز پس گرفته میشود: لازم است که مشخص‌تر صحبت کنیم.

از قبل از انشعاب شروع میکنیم. ولی برای توضیح، تذکر یک مسئله بسیار مهم که در سراسر این متن به آن رجوع میشود لازم است. نباید تصور کرد که انسان‌های انقلابی در یک مقطع همیشه موجوداتی انقلابی‌اند، بلکه این تنها مبارزه آنهاست (گذشته و حال) که جایگاه آنان را در مبارزه طبقاتی نشان میدهد. وجوه مختلف این مبارزه، متعین از کلیت این مبارزه است، در وحدتی خاص، گرد هم می‌آیند. این مسئله در کلیت و جامعیت خود همان چیز است که لنین هم در باره پیشاهنگ‌ها عنوان کرده است: "برای آنکه پیشاهنگ باشیم، باید رهبری کنیم". یعنی درگیر شدن در یک مبارزه انقلابی.

چه قبل از انشعاب و چه اکنون، اصف‌فوق بگونه‌ای بسیار جالب تاثیرات خود را بر قسمتهای مختلف تشکیلات گذارده است. در سازمان (گذشته از آنان که پس از قیام با توافق باند "نگهدار" عضوگیری شدند) رفقای بودند که پروسه‌ای پر افتخار از مبارزه را پشت سر خویش داشتند. اینان پس از قیام سه کارهای مختلفی روی آوردند: کارهای تفویض و کارهای عملی. تقسیم کار اگر چه لازم است اما در این جا بنحوی بورژوازی صورت گرفت و خود تاثیرات بزرگی بر جای گذاشت. برخی از این رفقا کارشان مستلزم زحمات فوق العاده‌ای بود و یا حداقل خودشان چنین احساسی داشتند و زحمت می‌کشیدند. این رفقا بسیار بودند و بیشتر در کارهای عملی از قبیل چاپ و غیره حضور داشتند. البته در کارهای تفویض نیز زحمات بی‌دریغ بسیاری از رفقا را نمیتوان فراموش کرد. اما برخی دیگر مبارزه‌شان در حقیقت خوردن و خوابیدن و به جلسه رفتن و انتقال طوطی‌وار صحبتها بود. چنین مسائلی درست عکس سیاست کادرسازی، در یک سازمان انقلابی است. سیاست کادرسازی با بالا بردن هرچه بیشتر خلاقیت خود کادرها بستگی تام دارد. دقیقاً "مبارزه‌ای که اکثر رفقای عضو قبل از انشعاب (و چه بعد از آن) درگیرش بودند، مبارزه‌ای آن چنانی نبود. مبارزه‌ای

خوش‌خوشانه ، خدا از طبقه و باصلاح متوسط بود . مسئله برای کسانی که اصلاً خط سیاسی ندارند (یعنی سازمان ندارند) بنحو موثر تری نمایان میگردد. چرا که همان مبارزه متوسطشان با چیزی پیوند خورده که اصلاً وجود ندارد . و این وضعیت همچنان بعد از انشعاب باقی بود . حرکت صحیح سیاسی و با برنامه رهبری انشعاب (اگر انشعاب بوسیله چپ‌انقلابی‌رهبری می‌شد) میتواند در رابطه با یافتن شیوه درست مبارزه برای هر فرد ، پدیده‌ای اصلاح‌گر بشمار آید . بدین معنی که در طول یک حرکت انقلابی (پیوند با طبقه در مفهوم وسیع) هر فرد نیز به جایگاه واقعی و انقلابی خویش در این مبارزه پی می‌برد ، و یا گونه‌ای نابود میشد ، که ده ها نفر نتوانند جای او را پر کنند . ولی افسوس که چنین نشد . من به صداقت رفیقی که با پاکی و حسن نیت تمام می‌گفت : " ما کرم ابریشمی بیش نیستیم و می‌خواهیم هم باقی بمانیم و با کسانی که این را خواهند ، مقابله می‌کنیم " درود می‌فرستم . این چیزی است که بطور واقعی بوجود آمده است . اما به جهت ابعاد وحشتناکش برای خیلی از رفقا قابل قبول نیست . تنها افراد بسیار پر صداقت حاضر به قبول این مسئله هستند . حتی باید گفت در به زبان آوردن آن مقدار بسیاری ته‌سور لازم است . و آن رفیق ، از این نظر هم قابل تقدیر است .

این پدیده در هنگامی وجود دارد که به سبب جلو بودن جنبش خودبخودی از جنبش سازمان یافته ، با شورو شوق و خلاقیت هر چه بیشتر توده های تشکیلات برای رهبری مبارزه طبقه و توده ها مواجهیم و هر چه بیشتر ، کاملتر و نقشه مندتر باید به این خلاقیت افزود . وجود این پدیده (جدائی بالاپائین) خط فاصلی بین این دو بخش (دسته افراد) بوجود آورده است . و این فاصله به جهت موقعیت عینی آنهاست . بعلاوه این حالت ، دیدگاه مذهبی رفقا را نیز تشدید نموده است . این دیدگاه (دیدگاه مذهبی) حاکی از آنست که یک عضو (منظور از عضو کسانی هستند که در حد مسئولین شهرستانها و کمیته ها و تا حدودی افراد زیر آنها هستند . تقریباً میتوان آنها را دانست که در نظر خواهی های رسمی مثلاً در باره آمدن سانتریست ها شرکت دارند) از آنها که یک انقلابی بوده است ، همیشه انقلابی است (و حرفش بالاتر از حرف صد ها نفر غیر عضو است) و یک هوادار از آنها که بی تجربه است ، همیشه بی تجربه باقی خواهد ماند . غافل از آنکه این مبارزه است که انسان را می‌سازد . مثلاً رفقا تصور میکنند ، افرادی مثل دکتر لطفی که مقاومتش در زیر شکنجه قهرمانانه بوده است ، هم اکنون هم قادر به ارائه چنین قدرتی است . این دیدگاه ، دیدگاهی کاملاً مذهبی و خداشناسانه است . و این به معنی استحاله به یک سیستم منسجم نظری عملی است . از طرف دیگر رفقای

عضو - رابطه بسیار نزدیکی با رفقای مرکزیت دارند . این مسئله گرایش مطلوبی برای آنهاست . اگر قبل از انشعاب را بخاطر بیاوریم ، مثلاً رابطه "نگهدار" با رفقا بیشتر به شکل رابطه یک استاد بزرگ و متکبر با یک شاگرد کودن بود ، تا رابطه دو رفیق . و این مسئله تاثیر بسیار بزرگی در ذهنیت همین بخش از رفقا دارد . این رفقا تصور میکنند که ریشه جدائی بین آنها و خودشان در همین بوده . غافل از آنکه اپورتونیسیم همیشه به اشکال گوناگونی سلطه خود را حفظ میکند . به این ترتیب ، رابطه رفقا با رفقای مرکزیت سازمان و آنان که خط حساب شده‌ای در حرکت سازمان دارند ، بسیار نزدیک و صمیمی است ، به طوری که تصور میکنند ، این خط خود آنان است که بر سازمان حاکم است . وقتی از این رفقا درباره انحرافات تئوریک و سازمانی سؤال می‌شود ، می‌گویند : " شما فکر میکنید چه کسی آن بالانگشته است ، او هم مثل ماست ، هیچ کس خط ندارد ."

عدم اعتماد به یک سری اصول و پرنسیپ‌های انقلابی از یک طرف و از طرف دیگر ، وجود بینش راست در کنه ذهن بسیاری از رفقا (عدم تکمیل انشعاب و غیره) آنان را از نظر تئوریک هم بسمت فرمیسم سوق می‌دهد . و اگر خواسته باشیم با دقت بیشتری در رابطه با مسایل قبلی سخن گفته باشیم ، باید بگوئیم که بقا فصل مشترک انحرافات تشکیلاتی و انحرافات تئوریک گشته است . اولی ، برای بقا خویش به دومی نیاز دارد ، دومی نیز اولی را رشد می‌دهد و به یک سیستم بدل می‌سازد . این وحدت انحرافات تئوریک و تشکیلاتی ، نمیتواند خود را بصورت فرمیسم آشکار (یعنی به اشکال گذشته) عیان سازد ، چرا که اصلاً با ساخت تشکیلاتی آنان سازگار نیست . وجود توهمات بسیاری در زمینه های مختلف ، رفقائی را به گرد هم آورده است . رفقائی که بطور مشخص ، مبارزه نسبتاً قابل تقدیری را با فرمیسم و بورژوازی داشته‌اند و قبول فرمیسم به اشکال قبلی‌اش تنها پس از یک دوره طولانی برای آنها ممکن است . اما بدیهی است که این مسافت جهت مشخصاتش نمیتواند با فرمیسم به گونه انقلابی مبارزه کند . چرا که خود آن در اصل از بسیاری جهات نمیتواند خط فاصل خود را با آن رسم کند (بخصوص در سیاست تشکیلاتی یا مبارزه ایدئولوژیک) و از آنجا که این خود مبارزه است که یک انسان را از انحرافات اپورتونستی و فرمیستی منزله می‌گرداند و آنرا به پیشاهنگ بدل می‌سازد ، میتوان گفت در این حالت مبارزه با فرمیسم تنها میتواند به اشکال فرمیستی‌اش صورت گیرد . و این خود به نوعی ، فرمیسم استر فرمیسمی که ادای انقلابی‌گری در می‌آورد و آنچه را که در حرف می‌پذیرد قادر به انجمن نیست ، یعنی سانتریسم . سانتریسمی (نوعی فرمیسم) که نه بوسیله یک عده تفوریسمین و یا بوسیله اهرمهای بوروکراتیک (مانند اکثریت) بر اذهان توده های تشکیلات و جنبش حاکم

میگردد ، بلکه سانتروسی که بوسیله تکیه بر اکثریت
اعضاء پیش میرود و تحکیم می یابد . در این صورت
در عرصه وسیع تری ، هم رفرمیسم تبلیغ میشود و هم
نیاز به نگهداشتن کلیه اعضا بیشتر محسوس می گردد .
و این نیاز بسیاری از حرکات سازمان را میتواند
توضیح دهد . بعنوان نمونه میتوان از انتخابات اخیر
نام برد ، چرا انتخابات به این شکل صورت گرفت ؟
با توجه به شکل این انتخابات و شرکت داشتن صرفاً
اعضاء در آن (حتی تشکیلات از انجام آن خیرمندانست)
به خوبی مشاهده می شود که رسالت این انتخابات صرفاً
تقویت مرکزیت در نزد اعضا سازمان بود و پاسخی بود
که به خواستهای آنان می بایست داده می شد . در صورتی
که یک انتخابات واقعاً " انقلابی می بایست قبل از هر
چیز ، به تقویت اتوریته سازمان بطریقی واقعاً
(انقلابی) در بین جنبش و توده های تشکیلات اعتقاد
داشته باشد و نه در بین یک عده عضو . در هنگامی
که انتخابات به طریق و با مضمونی انقلابی انجام
می شد ، به انقلابیترین شکلی این تقویت در بین اعضا
نیز صورت می گرفت ، چرا که در آن زمان اعضا خود را
حدا از تشکیلات نمی توانستند بدانند . اما در این
حالت تنها تقویت اتوریته سازمان به نحوی توهم را
در بین اقلیت اندکی صورت گرفت .

این ساخت در کلیت خود نمیتواند تشکیلات مبارزه
باشد ، بلکه تشکیلات سازش است . زیرا از تناقضات
متعددی تشکیل شده است و این تناقضات از آن نوعی
نیستند که بتوانند بطریقی انقلابی و در تقابل هم به
سطح بالاتری ارتقاء یابند . بلکه جوانب خاصی از هر
یک بنوعی نمود وحدت این ساخت پوپولیستی را انجام
می بخشد . بعنوان نمونه ، یک رفیق از اتوریته تشکیلاتی
بسیاری برخوردار است (اتوریته " صداقت " " شجاعت ")
بدون آنکه از نقش خود در سازمان اطلاعی داشته باشد .
وجود این اشخاص میتواند بطور کلی اتوریته سازمان را
بر تک تک خود این افراد (از طریق تجمع و گردهم
آیی این اتوریته های گوناگون) تقویت کند و از این
جاست که هر یک از این رفقا میتوانند دارای نقش
انقلابی نباشند .

تنها انگیزه نخستین این وحدت ، مبارزه ای
واقعی بوده است . از این پیش تنها مبارزه ای تخیلی
می تواند وجود داشته باشد . زیرا در جریان مبارزه ،
انگیزه ها نیز دگرگون میشوند و سازش و استراحت ،
جای مبارزه را می گیرند . در عمل ، بدیهیست که
تشکیلات در این حالت در کلیت خود نمی تواند با طبقه
پیوندی انقلابی برقرار کند و این مهمترین مسئله است
همین مسئله است که به انحرافات دیگر امکان اصلاح
نمی دهد و نمی گذارد در جریان مبارزه اصلاح شوند .
در چنین ساختی ، افرادی رشد خواهند کرد که مسورد
قبول عامه این اعضا باشند . چه از نظر داشتن به
اصطلاح " خط سیاسی " و چه از نظر " مبارزه شان "
با رفرمیسم . این افراد نمیتوانند رفرمیستهای علنی

باشند . به این ترتیب و با این مشخصات افرادی رشد
می کنند و سمبل تشکیلات می شوند ، اما بدون آنکه حتی
کوچکترین قدمی واقعی در جهت نابودی رفرمیسم
(سانتروسیسم) موجود برداشته باشند و حتی یکی از
عوامل مهم در بسط و گسترش آتی آن به شمار می روند .
بدنیست ببینیم این ساخت به چه استدلال هایی در
مقابل با حرکات انقلابی دست می زنند . مثلاً میگویند :
این دیدگاه چپ است ! ما می پرسیم : مگر چپ داست ؟
لنین در زمان خود در روسیه چپ ترین بوده است .
رفقا میگویند چپ است و هیچ چیز را توضیح نمیدهند .
می پرسیم : مگر نه اینکه صحت نظرات رفقای که به
آنها " چپ " میگویند ، در تمامی زمینه ها حداقل در
این شش ماهه با اثبات رسیده است ؟ چپی که بتواند
وقایع را بدرستی پیش نگری کند و در این رابطه
رهنمود های مشخص (استراتژیک) را نیز بدهد ، چپی
لنینی است . البته رفقا این را نخواهند پذیرفت که
" چپ " وقایع را بدرستی پیش نگری کرده است ، اما
کافی است به مدارک و نوشته ها رجوع کنند .

دیگر میگویند سابقه مبارزاتی نیست ، مگر
سابقه مبارزاتی چه چیزی است ؟ مسئله سابقه در قدرت
مفهوم می یابد . این دیدگاه فراموش می کند که مبارزه
(گذشته و حال) است که پدیده ها را می سازد ، سابقه
به معنی بخشی از قدرت و بمثابه تجربه و اعتماد باید
تلقی شود (پیگیری) ولی نه به این شکل ، که اساس
قدرت نفی گردد . دو دیدگاه انحرافی در اینجا بوجود
می آید . یکی آنکه سابقه را نفی می کند و تنها مبارزه
امروزی را مد نظر قرار می دهد و دیگری آنکه تنها
مبارزه گذشته را می بیند . نمیتوان تنها بمبارزه
امروزی بسنده کرد چرا که ، از درجه تضمین (پیگیری)
مطلوبی برخوردار نیست . اما این تضمین برای مبارزه
آینده است . نه به این معنی که مبارزه حال فراموش
گردد . در این صورت نمیتوان از آینده نیز نشانی
یافت . این تضمین اگر در حال ، مادیت نیابد ، بطور
طبیعی با هر گونه خلافتی به مخالفت برمی خیزد .

اما نتایج ملموس بلافاصل این ساخت کدام است ؟
رشد بوروکراتیسم ! این رشد نمیتواند لیبرالیسم را
به همراه خود به ارمغان بیاورد . چرا که از اتوریته
واقعی در نزد توده های تشکیلات برخوردار نیست .
وقتی چنین اتوریته ای وجود نداشته باشد ، بطور
طبیعی لیبرالیسم رشد میکند . بوروکراتیسم به مقابله
سرسخت با هرگونه خلافت و هرگونه عملی که پایه هایش
را سست کند ، برمی خیزد . در این نبرد ، وی هرگونه
انگس را می زند . تصور می کنم ، رفقای که بیشترین
مبارزه را با شکل گیری این ساخت داشته اند و دارند ،
(چرا که هنوز این ساخت تکمیل نشده است و به جهت
وجود مبارزه طبقاتی در حالت تشدید و دوران انقلابی ،
تکمیل نیز نخواهد شد) بوروکراتیسم به حرکت توده ها
اعتقاد ندارد و به همین دلیل هیچ گونه حرکتی در این
جهت نمی تواند داشته باشد و از آنان جلو گیری نیز

پاسخی به راه فدایی

در طی یک سال گذشته، مبارزه پیشگام انقلابی در راه طرح و حل مسائل مهم انقلاب ایران مرحله نوینی را گشوده است؛ گرایش‌های متکی بر سوسیالیسم انقلابی در بسیاری از سازمانها و محافل سنتریستی شکل گرفته‌اند؛ مبارزه علیه نفوذ اپورتونیزم خرده بورژوازی در جنبش انقلابی طبقه کارگر سازمان یافته است و زمینه برای برداشتن گام‌های جدی و عملی در راه سازماندهی پیشگام پرولتری و ایجاد گروه بندی نوینی از سوسیالیستهای انقلابی بی فراهم گشته است. و این، همه در خدمت رفع بحران رهبری انقلابی در ایران است.

آغاز کار سوسیالیسم و انقلاب، و اسنادی که در نخستین شماره آن انتشار یافته‌اند، چنین واقعیتی را با زکوة می‌کند. در این اسناد، تلاش سوسیالیستهای انقلابی در درک تجارب انقلاب (وشکست‌های آن) و در ترسیم چشم انداز واقعی مبارزات انقلابی منعکس شده است. و کمتریسن دست آوردی که این تلاش معرفی می‌کند، همانا برجسته ساختن این واقعیت است که آنچه در شکست فاجعه آمیز جنبش انقلابی از یای در آمدن انقلاب بود و نه پیشگام انقلابی.

این، البته، بدان معنی نیست که این تلاش اولیه کافی یا خالی از نقص است. شرکت فعال همه پویندگان راه سوسیالیسم در این مبارزه حقیقی تنها ضامن پیشرفت است. بویژه، این وظیفه تمامی محافل و فرقه‌هایی است که بر اساس پارهای "اصول خاص" کماکان افتراق را توجیه می‌کنند. توقع حداقل جنبش انقلابی طبقه کارگر از آنان اینست که موقعیت خود را نسبت به این مبارزه عمومی تعیین کنند. برخی، اما، نه تنها در این تحولات سهمی ادا نکرده‌اند، بلکه، تاکنون، درقبال مشاجرات و مباحثات مطروحه سکوتی بی طرفانه را ترجیح داده‌اند. "راه فدائی" از کدام دسته است؟

"راه فدائی" خود را معرف "راه فدائیان راستین" تلقی می‌کند. اما، از موضع گیری و مداخله در مبارزات سوسیالیست های انقلابی علیه سنتریزم حاکم بر این "راه" عمده سنتی امتناع ورزیده است. هرچند که این مبارزات یکی از مهمترین بین جوانب تحولات این دوره را نشان می‌زند. حتی تشیبات فرومایه جناح سنتریست به شیوه های اتهام و افترا زنی، لجن پراکنی، و تصفیه های تشکیلاتی، به منظور مخدوش ساختن مباحثات، "راه فدائی" را به اقدام ابتدائی دفاع از اصول دموکراسی کارگری (حق گرایش) نیز ترغیب نکرده است.

درواقع، تنها اشاره مکتوبی که به این تحولات مهم در انتشارات وابسته به این گروه دیده می‌شود، در نشریه پیام دانشجویان متعلق به " دانشجویان پیشرو در خارج کشور - هوادار راه فدائی " است. (شماره ۷-)

تیر، مرداد (۱۳۶۱). این اشاره نیز تنها اسباب تاء سف است. مسئولین این نشریه، تنها مطالبی که گفتنش را ضروری یافته‌اند اینست که عده ای در اقلیت "سازهای تازه کوک کرده‌اند"! همچنین، مقداری نیز اشک تمساح در این باب که "اساسا آن کسانی که می‌بایست بمانند و ماندنشان نقش تعیین کننده داشت از بین رفتند"، و مقداری اندر زهای پیامرگونه که سازماندگان بایسد بدانند که آنها "پیامبران انقلاب ایران" نیستند و بهتر آنست که از "برج عاج" خود پائین بیایند و مبارزه کنند! و درباره خود مباحثات؟ هیچ!

بدین ترتیب، در برابر مباحثات مهم جنبش کارگری پیرامون مسائل حیاتی رهبری، استراتژی، و برنامه عمل انقلابی، فقط طبع تمسخر " دانشجویان پیشرو در خارج کشور" برانگیخته شده است. این را نمی‌توان الزاما "به حساب" راه فدائی گذاشت. اما، در هر حال، تاپیش از مقاله فعلی "ر.ح. از راه فدائی" (که پس از "دعوت" از آنان نوشته شده)، کارنامه همیسن بود. از اینرو، اظهار نظر رفقای "راه فدائی"، حتی در این مرحله از پیشرفت مباحثات، فقط می‌تواند مورد استقبال قرار گیرد. حق این بود که در همیسن فرصت ترش خود را از مواضع نشریه هواداران خود نیز اعلام می‌کردند - که نکرده‌اند. اما، خود امر اظهار نظرمی‌تواند به منزله محکوم کردن آن روش تلقی شود.

متاء سفانه، استقبال از این مداخله نمی‌تواند شامل کیفیت آن باشد. بررسی نوشته ر.ح. که خود آن را "نقدی مثبت" بردیدگاه بولتن بحث سوسیالیستهای انقلابی معرفی کرده است، نشان می‌دهد که چه از لحاظ روش و چه از نظر محتوی، از تمسخر فرقه گرایانه فراتر نمی‌رود. چون و چراهای او حتی بر زحمت مطالعه کامل مقالات نشریه متکی نیست. او، بر اساس پارهای بر- داشت‌های دلخواه و سرسری از چند عبارت و کلمه خارج از محتوی (و همچنین سوء تفاهم) به خود اجازه داده است که به راحتی موجی از اتهامات غریب را علیه سوسیالیسم انقلابی بر اه اندازد. و نه به همیسن سادگی. تمام تاریخ جنبش کارگری و دانش رایج دایره المعارفی نیز در جهت نه اثبات این اتهامات بلکه تاکید و خاست آنها بکار گرفته شده است. خواننده به جای یافتن "نقد مثبت"، گنجینه ای از نکات پراکنده تاریخی را مشاهده خواهد کرد که متاء سفانه فقط در خدمت

اغتشاش آفرینی قرار گرفته‌اند. آنچه ر.ح. در استدلال، اثبات و روشنگری نقاط واقعی اختلاف و توافق کسور داشته، از طریق آموزش فضائل گرانقدری نظیر ضرورت اجتناب از بسیاری از انحرافات ممکن (بلانکیسم،

باکونینیزم، سندیکالیزم، ژورسیزم، ... - آری، سوسیالیست‌های انقلابی به همه این انحرافات، و همه با هم، متهم شده‌اند! (جبران ساخته است.

از بابت این آموزش‌ها باید ممنون باشیم. اما، نمی‌دانیم، جنبه مثبت این "نقد مثبت" در همین بخش آموزشی است یا در بخش دوم مقاله که نویسنده وعده ارائه "تحلیل خود" را در آن داده است. در هر حال، برای رفع برخی از سوء تفاهات، و کمک به مثبت‌ساختن هرچه بیشتر بخش دوم، پاسخ به برخی از جوانب نقد او ضرورت دارد. هرچند که بررسی نقد او، قبل از آشنائی با بخش دوم آن (و تحلیل "مثبت" خود او) دشوار است. اما، روش ر.ح. (در ارائه قسطی "نقد مثبت" و تأکید بر نفی در قسط اول) این نحوه پاسخ را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به دلایلی که قاعدتا در بخش دوم نقد او بر ملا خواهند شد. ر.ح.، قبل از آنکه بتواند مواضع خود را تشریح کند، ضروری دانسته است که مواضع سوسیالیزم و انقلاب را در پرده‌ای از ابهام بپوشاند. بدین ترتیب، در این پاسخ اولیه نیز نمی‌توان کاری بیش از کنار زدن ابهام انجام داد.

ایزادات "جدی" ر.ح.

ر.ح. معتقد است: "اثبات ضرورت و هدف ایجاد یک ارگان انقلابی مباحثه مابین مارکسیست‌های انقلابی مقدمتا" منوط به نحوه معینی از تبیین وظایف اساسی مبارزه انقلابی" بدین ترتیب، او وظیفه "خود را نه در اظهار مواضع خود، بلکه، مقدمتا"، در بررسی "برنامه عمل" نشریه یافته است. و ایراد اساسی او به سوسیالیست‌های انقلابی در اینست که آنها گویا اصلاً به وجود "رابطه‌ای بین برنامه عمل مبارزاتی و دوران‌های معین مبارزه طبقاتی" اعتقاد ندارند. و این، به نظر ر.ح.، بلانکیزم است، زیرا، "در معادلات قدرت بلانکیزم توجه به دوران‌های معین مبارزه طبقاتی همواره معادل با صفر است" (صفحه ۴)*.

کاری به اینکه چرا ایجاد بولتن بحث سوسیالیست‌های انقلابی "مقدمتا" منوط است به تعیین دقیق

*

- در همه نقل‌ها تا کیدها از ما ست. مگر غیر آن ذکر شود.
- اشارات به صفحات مقاله ر.ح. بر اساس متن دست‌نوشته آن است. در ۹ صفحه.
- اشارات به مقالات سوسیالیزم و انقلاب بر اساس صفحات شماره اول نشریه است.
- نقل قول‌های لنین همگی از مجموعه آثار انگلیسی- ۱۹۶۴ است.

برنامه عمل مبارزاتی، نداشته باشیم (شاید ر.ح. لطف‌کند و توضیح دهد که مثلاً، چرا سوسیالیست‌های انقلابی نمی‌توانند در بولتن بحث خود مسئله "تبیین وظایف اساسی مبارزه انقلابی" را نیز به بحث بگذارند!؟ البته، اگر مقدمتا" منوط نمی‌شود، ر.ح. ناچار بود مقدمتا" مواضع خود را تشریح کند و نه اینکه پلیمیک بنویسد). و کاری به اینکه آیا ر.ح. در گرایش بلانکیزم به چنین تعریفی محق است یا خیر نیز نداشته باشیم (درواقع، این صرفاً "تعریف کم‌شعوری است. شاید هم ر.ح.، از روی ادب، کم‌شعوری را بلانکیزم می‌نامد. به هر حال، به رغم علاقه و تلاش ر.ح.، نه مساله جنبش انقلابی، نه مساله ما، و نه حتی مساله مجاهدین، با این گونه تعاریف حل نمی‌شود). اما، ببینیم این ادعا چگونه اثبات شده است؟ شوخی نیست! اگر بین برنامه عمل و دوران‌های معین مبارزه طبقاتی حتی رابطه‌ای قائل نشویم، یعنی حتی به سطح عقل سلیم نیز نرسیده‌ایم، تا چه رسد به سوسیالیزم علمی.

ر.ح. به دودلیل جهت اثبات این ادعا اشاره می‌کند: اولاً، "به رغم اختلافات نظری بین اعضای هیات تحریریه در باب خصلت‌بندی دوران کنونی"، آنان به یک برنامه واحد مبارزاتی دست یافته‌اند. ثانیاً، به رغم اعتقاد (مشترک!) به شکست انقلاب، "تصرف عملی قدرت" توسط پرولتاریا و متحدینش را "در دستور روز" قرار داده‌اند.

ر.ح. می‌نویسد: "در مقاله تراژنامه و چشم‌انداز درباره دوران کنونی مبارزه طبقاتی می‌خوانیم: "مشخصه لحظه کنونی، جنگ داخلی است که توسط هیات حاکم تعمیم یافته است" ... در مقاله ت.ت. تحت عنوان سومین سالروز، اکنون چه؟، دوران کنونی به مثابه دوران "شکست انقلاب و فروکش جنبش توده‌ای" مشخص می‌شود. بدون هرگونه توضیح درباره اختلافات این دو نقطه نظر در باب خصلت‌بندی دوران کنونی مبارزه طبقاتی، بناگاه در یادداشت هیات تحریریه نشریه سوسیالیزم و انقلاب می‌خوانیم: "انقلاب به شکست انجامیده است. اما اینک، دوره مبارزه اساسی در راه صفندی نوین سوسیالیزم انقلابی و شکل‌گیری بدیل تاریخی پرولتاریای ایران فرارسیده است" (ص ۱). سپس ر.ح. سؤال می‌کند: آیا اعضای هیات تحریریه درباره مفهوم "جنگ داخلی" و "شکست انقلاب" اندیشیده‌اند؟ آیا آنان رابطه‌ای بین برنامه عمل مبارزاتی و دوران‌های معین مبارزه طبقاتی قائلند؟ (همانجا).

خود او، ظاهراً "بر اساس" مطالعه "نوشته‌های نشریه (خواهیم دید چگونه مطالعه‌ای)، به این سؤال پاسخ منفی می‌دهد. به عقیده او: "طرح عملی هیات تحریریه برای ایجاد بدیل کارگری و سرنگونی انقلابی رژیم ولایت فقیه از طریق اعتصاب عمومی سیاسی ...

دوره جنگ داخلی یا شکست انقلابی

قبل از هر چیز، هنگامی که ر. ح. می نویسد: ' در مقاله' ت. ث. دوران کنونی ((یعنی اوضاع یک سال پیش!)) به مثابه' دوران " شکست انقلاب و فروکش جنبش توده‌ای " مشخص می‌شود'، او موضع ت. ث. را درست بازگویی نمی‌کند. در هیچ سطر از مقاله' ت. ث. نه اشاره‌ای به " دوران کنونی به مثابه' دوران شکست انقلاب " وجود دارد و نه حتی عبارت " شکست انقلاب " به چشم

می‌خورد. ر. ح. ما'خذ نقل قول خود، یعنی دوران " شکست انقلاب و فروکش جنبش انقلابی " را ذکر نکرده است. در کجای مقاله' ت. ث. چنین عبارتی را پیدا کرده است؟ در نقل قولی که او جهت اثبات این ادعا آورده است، چنین عبارتی دیده نمی‌شود. " شکست و فروکش جنبش توده‌ای" وجود دارد، ولی، " شکست انقلاب و فروکش جنبش توده‌ای " خیر! در واقع، در تمام مقاله' ت. ث.، هر جا که صحبت از شکست می‌شود، منظور شکست جنبش است: 'جنبش انقلابی توده‌های زحمتکش و ستمدیده' ایران که در سالهای ۵۷ -

۵۵ جهت سرنگونی استبداد پهلوی قوام گرفت، اینک، دل مرده و سرافکننده فروکش می‌کنند. ضد انقلاب "اسلامی" ... شکستی سخت و تاریخی بر آن تحمیل ساخته است.' (ص ۴). نه تنها در مقاله' ت. ث. بلکه در هیچ یک از مقالات نشریه، حتی یک اشاره به دوران شکست انقلاب وجود ندارد. همه جا صحبت از شکست جنبش توده‌ای و مبارزات انقلابی آنها است. و این مطلب نیز نه به مثابه' تنها وجه مشخصه' دوران، بلکه چونان عاملی مهم در تعیین مشخصات اوضاع سیاسی تاکید می‌شود - حتی صحبت از دوران شکست جنبش توده‌ای نیز خطاست.

تنها مقاله‌ای در نشریه که در آن به عبارت "شکست انقلاب" برمی‌خوریم، یادداشت هیات تحریریه است. اما، در اینجا نیز مفهوم معینی از این عبارت مدنظر بوده است که ر. ح. به آن توجه نمی‌کند. در اینجا نیز صحبت از " نشانه‌های آشکار شکست " به معنای شکست " حرکت انقلابی ضد سرمایه داری توده‌های زحمتکش و ستمدیده' ایران " است. اما، این یادداشت قریب یک سال پس از مقاله' ت. ث. نوشته شده است (ر. ح. نیز این را می‌داند). در این یک ساله، همه جاصحبت از شکست انقلاب بوده است. و هیات تحریریه، دقیقاً در مقابل کسانی که دوران حاضر را دوران شکست (از پای درآمدن انقلاب) ارزیابی می‌کنند و بر این اساس از مطلوب بودن " رژیم معتدل بورژوازی " دم می‌زنند، به رغم تکرار عبارت شکست انقلاب، روجوه مشخصه دیگری (جنبه‌های مثبت شکست) برای تعیین دوره' کنونی تاءکید می‌گذارد: اولاً، نشان می‌دهد که این انقلاب

به معنای قراردادن مساله' تصرف قدرت در دستور روز است." (ص ۲). و گویا همین مطلب نشان می‌دهد که " هیات تحریریه وت. ث. نه معنای شکست انقلاب را فهمیده اند و نه شرایط تاریخی و منطقی تصرف عملی قدرت توسط پرولتاریا را " (ص ۳). زیرا، برای ر. ح. واضح است که " اگر انقلاب شکست خورده است، می‌باید برای سازماندهی مجدد پرولتاریا رزمید. اما چگونه از شکست انقلاب، موضوع در دستور روز قرار گرفتن تصرف عملی قدرت نتیجه‌گیری شده است؟ " (ص ۳).

و چند سطر بعد: ' طرح مساله' تصرف قدرت در دوره' شکست انقلاب چیزی بجز عبارت پردازی انقلابی نیست. هنگامی که ت. ث. می‌گوید: " وظایف همان است که قبلاً بود. مگر ما وظایف خود را در دوره' قبل انجام داده‌ایم؟"، فراموش می‌کند که تعیین وظیفه' مشخص ایجاد بدیل کارگری، دقیقاً در ارتباط با نحوه' تغییر جهت معین رویدادها در اوضاع و احوال معین زمان است. بدون توجه به این مطالب، سیاست انقلابی تبدیل به عبارت پردازی انقلابی می‌شود.' (ص ۳).

و این، در واقع، خلاصه‌ای از کل استدلال ر. ح. را تشکیل می‌دهد. مابقی شاخ و برگ است. از بابت زینت مطلب. در پایان این " استدلال "، ر. ح. جهت اثبات هر چه بیشتر آن، وارعاب منکران، انقلاب روسیه را به شهادت می‌گیرد: " این نحوه' استدلال را به انقلابات دیگر تعمیم دهیم تا متوجه درجه' اغتشاش هیات تحریریه در کار بست مفاهیم شویم. برای نمونه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را مد نظر قرارهیم. انقلاب روسیه در ۱۹۰۷ شکست خورد و لیبرال‌ها از میدان پیروز بدرآمدند. راه تحول کادتی هموار شد (راه تحول رفرمیستی - زیگزاگی). آیا پرولتاریا از این واقعیت می‌باید تصرف عملی قدرت را استنتاج می‌کرد؟ " (ص ۳). (خواهیم دید، طرح این سؤال خود چه درجه‌ای از اغتشاش را نشان می‌دهد).

نخست، به این ایرادات " جدی " بپردازیم: آیا بین اعضای هیات تحریریه درباره' خطبندی دوره' کنونی اختلاف هست (" شکست انقلاب " یا " جنگ داخلی ")؟ آیا طرح شعار اعتماد سیاسی توده‌ای به مثابه' وظیفه' اساسی مبارزه' طبقاتی، بدون توجه به دوره' کنونی طرح شده است (" شکست انقلاب " یا " تکوین موقعیت انقلابی ")؟ آیا وظایف اساسی با وظایف فوری یکی هستند؟ و آیا در انقلاب روسیه، پس از شکست ۱۹۰۷، تصرف قدرت در دستور کار بود یا خیر؟ و در ضمن، البته باید روشن کنیم، درک خود ر. ح. از این مسائل تا چه اندازه درست است؟

در عین حال شکست جنبش انقلابی بود. بنابراین در این شکست انقلاب به تنها از برای در نیامده است، بلکه قطعیت خود را به اثبات رسانیده است. ثالثاً، شرایطی را ترسیم می‌کند که در آن توهماتی که موجب شکست شد را از میان می‌برد و در نتیجه با صراحت اعلام می‌کند "اینک ز دوره مبارزه سیاسی در ظاهر صف بندی نوین سوسیالیسم انقلابی و شکل گیری بدیل تاریخی پرولتاریا برای ایران فرار سیده است و بنا بر این بوضع است که در اینجا نیز به هیچ وجه صحبت از دوران شکست نیست. (به این مقاله برخواهیم گشت) (مقاله آن به صورت زیر آمده است) بدین ترتیب، در ح ز در همان کلام نخست، بحث خود را بر اساس یک برداشت دلخواه (یعنی کوچک مختصری تحریف) بهی بریزی می‌کند و خیال بردارنده تینا قیض می‌سازد. اگر شرایط پیشتر به شرایط شکست (مقوله خود دوران شکست را) نتیجه می‌گیرید و همین همین مقوله خود ساخته را در برابر مفهوم نشریه یا دوره انقلابی قرار می‌دهید، چرا که هر دو (شما مقاله و من) در مورد این امر جریا باید برسالمه شکست جنبش بوده‌ای تایت کنید کرد (و چون در نشریه به این تا یکدم اهمیت نیست خاصی داده شده است) و چرا این را در این مقاله به بحث در واقع فقط به محدود کردن ضرورت این بحث تا یکد کی می‌کنید؟ چرا که در این مقاله هر کسی که مقاله ت را مطالعه کند و از اوضاع سیاسی یک سال گذشته نیز مختصر اطلاعی داشته باشد به راحتی درک خواهد کرد که چرا تا کیستادت ت را در برابر آن "دوشنگرا" را در یکا لری قهرمان ما " که میانجی گری شکست می‌کردند، ولی واقعیت شکست را منکر می‌شدید، ضرورت داشت. در آن زمان، این سرداران شکست البته از اعتراف به شکست طفره می‌رفتید، زیرا "اعتراف به شکست توضیح نقش مقصرین را نیز می‌طلبد". در آن زمان به ت نوشت: "اما مظاهر شکست جنبش آنرا این جنبش حرکتی بود توده ای در صحن مبارزات سیاسی و با روشی انقلابی. امروزه آنچه از آن حرکت باقی مانده به توده ای است و نه سیاسی و روش آن نیز به تنها انقلابی نیست که گویای استیمال و یا س است. آنچه در ضمن این حرکت بدست آمده بود، از میان رفتن است و در واقع غالب در میان توده ها، ایشیانی از حرکتی نو میبدی از آینده است. حرکت انقلابی سیاسی توده ای، بدون آنکه به حتی یکی از خواسته های خود نیائل آید، سرکوب گشته است. توده های که برای در دست گرفتن پرولتاریت اجتماعی خویش با به مجتهد و مبارزان انقلابی، سیاسی نهادند، اکنون، حتی درجا ردیواری خنده خود تمیز نمی‌کنند." (مقاله آن به صورت زیر آمده است) سوال اینست: آیا در این شکست ها و شکست می‌دانید آیا به ضرورت تا کیست و اولین و اقلیات موافق است، یا با از طریق مجاهدین بود دنبال خود و اولی ستر است آن که در همان زمان، باید تصرف قدرت را می-

دادند و "ان سرنگونی مسلمانان" رژیم، صحبت می‌کردند؟ آیا تجویف این انقلاب ثابت نگرفته است که "روش فکری" ما که شمشیر و چراغ "توبه ها بودند، همواره در اورتیاتی بی های خود از زمین انقلاب، بسیار با نشان شکست هلاکت در حالی که اعلام جنگ می‌دادند، میانجی گری شکست است. این گروها تا این واقعیت نداشتند که تاریخچه انقلاب ایران، تا زلخجه شکست ۱۹۷۹ تا تاریخ یک سال گذشته، اهمیت این تا کیست را نشان داده است، یا مواضع خاصی را که می‌توانستند "انقلاب شعله می‌کشد" (یکبار فقط) در طول این سالها به این مسائل توجه داشته علمی نگه داشتند؟ یا به عا لیا اساسی در این زمینه تا یا شرعاً القیفا طرز رفتار کرده در همان مواضع او "حواله عمیق" را مالیه به شرف نقلی راه فدائی " نیز شده به مثال معما هین روانه شده، سوخته و بی پروا تا ریشه ضربه می‌دادند به موج ضرورت شرح جامعه را در هرگز نت شریکونی جمهوری اسلامی، هدف مقصود این مرحله از انقلاب "ماست" (اعلامیه ۵۰ مجری) تا آیا روش فدائی تا رده که در آن زمان بسیار از آثار نیروهای سیاسی متکراهان سپهر خود در مقابل این " ضرورت شرح " شده بودند، نمی‌خواندند؟ جوته های روشی " بنسازند (انقلیت)، ویژه نامه " مبارزات توده ای" از آن (شما بار گذارفته اید) "رهایی" و "هنگامی که شما هدین شکست خوردند، همه نسبت به شما و انشاالله گردان "حزب روی" و "بلایه" نکیزم " شما هدین " و "تبع و تبعیت فراموش کرده است که خود را از راه فدائی " اعلامیه می‌داد" هموطنان مبارزان! عمر رژیم روحانیت حاکم بیشتر آمده است. انقلابیون جان پرکت امین و درگیر تیردی تینا جان این رژیم فروتن وسطایی شدند؟ (شما تینا) تا آیا همین عبارت پرده ای های توهامی در مقابل شکست سپهر خودیا نبود؟ آیا دعوت "هموطنان" به رفتن به دنبال موج ضرورت شرح "جزوای اهداف" مقصود " سرنگونی رژیم که عمرش " بسر آمده " توده ای در دوره ای که جنبش توده ای فروکش کرده بودند، عبارت برداری انقلابی " (و اگر گونه " شینک اپورتو- شیشی " مرحله ضرورت ای آن " بود یا نبود؟ و آیا این توهامی نیست که به این توهامین عبارت پرده ای که در مجاهدین را " منتقم (به) " بلا تکیه شروع کنیم؟ در نتیجه در چنین توره ای نبود که "ت" تا نوشت: "کارنامه این قهرمانان در پیش گیری از این شکست که ما شنیدیم؟" و البته در این توهامین عبارت "انقلاب" در یک شرح به شرحی که در هر دو تیرشان می‌کشد، "خوشانه" اختصاص از هرگز توده ای است، ستمی که در شکست تیرا زده "انقلابی" می‌شود، خود ترازانامه "انسان شمس" و به راستی، کارنامه "راه فدائی" که است؟ فعالیت چه زمانه است؟ راه فدائی را از نام و چشم انداز خود را به جنبش ارائه خواهد داد؟ کارنامه سوسیالیست های انقلابی روشن است. این کارنامه در شماره "نقش سوسیالیسم و انقلاب شکست خورده است. در همان زمان، و البته کوچک مثال می‌شود، "انقلابی بر توده های واقعی" سازماندهی

تدریجی مقاومت توده‌ای " و مسیر حقیقی " تجدید قوا " تا کید می‌کردند . تمام مقالات این نشریه آکنده از چنین روحیه‌ای و معرف چنین تلاشی هستند . برنامه مبارزاتی پیشنهادی این نشریه را فقط براین اساس می‌توان درک کرد .

ر . ج . ، اما ، به جای پاسخ دادن به این مسائل واقعی ، می‌خواهد تاریخچه این دوره را وارونه بیازد . یک سال بعد از این مقالات ، می‌نویسد : اگر انقلاب شکست خورده پس چرا شعار اعتصاب عمومی توده‌ای ، پس چرا موضع جنگ داخلی - این ها عبارت برداری انقلابی است ! اما ، به هر حال ، ادعاهای او باید بررسی شوند . وجه مشترک دو مقاله " ت . ث . و الف . ر . دقیقاً " درمقاله مشترکشان با " خودفریبی " های " روشنفکران " خرد بورژوا و در ارائه " مسیر آمادگی حقیقی " است (علیرغم آن که بر اساس تجربه - بیات متفاوت و از زوایای متفاوت و به دلایلی متفاوت نوشته شده‌اند) . اما ، ر . ج . ، به جای ادای سهم خود در این روشنگری ، یا لاقیل ، به جای تا کید و تا شید این وجوه مشترک مهم ، از یکی لغت شکست را بیرون کشیده است و از دیگری لغت جنگ و در این دو ، تناقض را نشان داده است .

اگر ر . ج . متون مورد بحث را مطالعه نیکتر می‌کرد ، به سادگی متوجه می‌شد که در مقاله " ترازنامه و چشم‌انداز مبارزه " به همان مفهوم مقاله " اکنون چه ؟ از شکست جنبش توده‌ای اشاره شده است . در مقاله " الف . ر . نیز از " شکست مبارزه انقلابی " ، " فاجعه " ، " راز شکست " ... صحبت می‌شود . در آنجا هم درمقاله با عبارت برداری های توخالی نوشته شده است : " هیچ چیز آسان تر از اعلام جنگی نیست که برای آن کمتری - آمادگی نیست . " در آنجا هم از " سهمی که در شکست مبارزه انقلابی " توسط " روشنفکران " خرد بورژوا دادا شده صحبت می‌شود . آری ، ر . ج . هیچ یک از این عبارات را ندیده است ؟ به عقیده ر . ج . جمله " زیرا به چه معنی است : " پیشگامان کارگری پراکنده اند ، کلیه کوشش های انقلابی طبقه عقیم گشته اند و یک دوره از زندگی سیاسی توده‌ها سپری می‌شود ؟ " (ص ۱) ، حتی بلافاصله پس از همان جمله ای که " مشخصه لحظه کنونی " را جنگ داخلی تعمیم یافته توسط هیات حاکم اعلام می‌کنند ، نوشته شده است : " شوراهای کارخانه داغان شده‌اند ، انحلال یافته‌اند و آنچه باقی مانده مرده ریگ توسری خورده " دوران گذشته است . " (ص ۲۳) ، پرسیدنی است که چرا ر . ج . فقط بین موضع ت . ث . و الف . ر . تضاد دیده است ؟ ر . ج . می‌توانست به همان سادگی ادعا کند : الف . ر . حملتندی تناقضی از دوران کنونی ارائه می‌دهد !

اما ، واقعاً " تناقض در چیست ؟ ر . ج . به قدری از وجود این تناقض مطمئن است که حتی زحمت تشریح آن را به خود نمی‌دهد . او فقط می‌یرسد آیا اعضای هیات تحر-

یریه درباره مفهوم جنگ داخلی و شکست انقلاب اندیشیده اند - تا ببینند چقدر متناقض اند ! ؟ اما ، آیا خود ر . ج . درباره مفهوم دارزدن و کشته شده اندیشیده است ؟ مگر نه اینست که چنانچه کسی را به دار آویزند ، کشته می‌شود ! ؟ به همین ترتیب ، هنگامی که ارتجاع ، علیه جنبش انقلابی ، جنگ داخلی را تحمیل کند و تعمیم دهد ، اگر مقاومتی سازمان نیابد ، می‌تواند به شکست منجر شود ! ر . ج . شاید تصور می‌کند جنگ داخلی فقط در شرایطی معنی دارد که طرفین در دو ارتش مجهز با آرایش نظامی در مقابل یکدیگر قرار گیرند . اما ، جنگ داخلی فقط معسرف شیوه (شکل) خاصی از مبارزه طبقاتی است . این شیوه می‌تواند ، بنا به شرایطی ، توسط هیات حاکم نیز بکار گرفته شود . بی آنکه طرف دیگر آمادگی مقابله با آن راداشته باشد . می‌توان هم شرایط جنگ داخلی راداشت (بویژه از آن نوعی که توسط هیات حاکم تعمیم یافته است) و هم شرایط شکست جنبش توده‌ای . آیا فهم این مساله دشوار است ؟ مگر در شرایط شکست مبارزه طبقاتی از میان می‌رود ؟ هیات حاکمه می‌تواند به جنگ داخلی متوسل شود ، جنبش انقلابی را شکست دهد ، و کماکان به همین شیوه جهت استمرار سلطه خود تداوم بخشد . ر . ج . دولفت را از تحلیل مشخص دو مقاله جدا کرده ، سپس مفاهیمی منحمد ، متافیزیکی و ماوراء تاریخی به آنان داده ، و آنچه دیده تناقض نامیده است ، و این ، البته نه عجیب است و نه دشوار . اما نامش تناقض یابی نیست . نامش خیال پردازی شتاب زده است .

شتاب زده به این خاطر که در مقالات دیگر نشریه ، ارتباط فوق میان این دو مفهوم بطور مشخص بیان شده است . ر . ج . حتی نیاز به اندیشیدن نداشت . خواندن کافی بود . مثلاً : " تناسب قواد و دوره " بحران انقلابی و جنگ داخلی را طی کرده است . بحران انقلابی با توسل به دیکتاتوری نظامی (دولت در برابر خلق) سپری نمی‌شد . ارتجاع می‌باید به درون " خلق " رسوخ می‌کرد و با کشاندن توده‌های در حرکت به جانب خود ، قادر به نهادی کردن جنگ داخلی (خلق در برابر خلق) می‌شد . جنگ آشکار هیات حاکم علیه توده‌های مردم ، به مقاومت توده‌های انقلابی برنخورد ، تا به خیر تاریخی توده‌های در حرکت ... مشخصه دوره حاضر است . (ص ۳۶) . بدین ترتیب ، روشن است که هم صحبت از نهادی کردن جنگ داخلی توسط هیات حاکم است و هم از تا به خیر تاریخی توده‌ها در مقابل با آن . این ، چه معنایی دارد ؟ جنگ داخلی و شکست .

وجود این حالت ویژه در جنگ داخلی نیز نه پدیده مختص دوره اخیر است و نه مساله گنگی که الف . ر . ، با سایر نویسندگان نشریه ، بدون توضیح کافی آن را مطرح کرده باشند ، اوضاع ویژه انقلاب ایران ، یعنی وجود بحران عمیق رهبری انقلابی همراه با رهبری عمیقاً ضد-

شکست انقلاب یا موفقیت انقلابی

تناقضات ر. ح. ، البته ، فقط ناشی از برداشت های مجرد و از تفاوت میان مقولات جنگ داخلی و شکست انقلاب نیست . او از هریک درک ویژه ای دارد - درکی لغوی که بر اساس تعاریف از قبل داده شده تعیین می گردد و ارتباط خاصی با تحلیل مشخص شرایط مشخصی ندارد . بر اساس همین درک " ویژه " ، ر. ح. قادر است از خود لغت " شکست " ، کل تحلیل مشخص خود را استخراج کند . مثلاً ، اومی تواند از مفهوم شکست انقلاب ، به طور بلاواسطه ، مفهوم سپری شدن دوره مبارزات انقلابی برای تصرف قدرت را نیز استنتاج کند . تمام محتوای ایرادات " جدی " او به همین تناقض خلاصه می شود : چرا ، اعضای هیات تحریریه ، نشریه سوسیالیسم و انقلاب ، به رغم استفاده از لغت شکست ، از لغات " بدیل کارگری " و " اعتصاب توده ای سیاسی " نیز استفاده می کنند ؟ به عقیده ر. ح. ، استفاده از این لغات به مثابه شعارهای این دوره " به معنای قراردادن مساله " تصرف قدرت در دستور روز است . " (ص ۶) . و این ، البته ، برای او درک ویژه او شکفت آ و راست ، به قول خودش : " بسیار خوب ! اگر انقلاب شکست خورده است ، می باید برای سازمان دهی مجدد پرولتاریا رزمید . اما چگونه از شکست انقلاب ، موضوع در دستور روز قرار گرفتن تصرف عملی قدرت نتیجه گیری شده است ؟ " (ص ۳) .

ملاحظه می کنید ؟ بر اساس این درک لغوی ، اگر بگوئیم انقلاب شکست خورده است ، باید ، الزاماً ، بنا به ذات لغت شکست ، همچنین اعتراف کنیم که دوره تحول " زیگزاگی و قانونی - رفرمیستی " (ص ۳) فرارسیده است . باید همچنین بپذیریم که موقعیت انقلابی وجود ندارد . باید بپذیریم که دوران " نبردهای عظیم طبقات اجتماعی ، وضعیت اعتدالی انقلابی و تکوین دوران انقلابی " سپری شده است . بنا بر این ، بنا به تعریف لغت شکست ، باید همچنین اعلام کنیم که تنها جنبه ای از مبارزه انقلابی که مارکسیزم ر. ح. مجاز می داند عبارت است از ایحاد " محافل ترویج " (و نه مثلاً " پیشقدم شدن در ساختن کمیته های عمل کارگری) .

و اگر کسی مطابق این سناریوی از قبل داده شده ننویسد و تحلیل مشخصی ارائه دهد ، ر. ح. بلائیکیزم او را قطعی می داند (همراه با چاشنی باکونینیستی ، سند - یکالیستی ، ...) . زیرا ، به رابطه ویژه لغوی ر. ح. بین دوران و برنامه عمل اعتقاد ندارد ! و اگر به نوشته ر. ح. نگاه کنید ، خواهید دید که او در این نحوه استدلال ، طبعاً " نیازی به بررسی تحلیل مشخص از شکست مشخص و چگونگی فراهم شدن مجدد زمینه های مبارزات توده ای انقلابی را احساس نمی کند . اومی تواند همه چیز را از درون سر خود استخراج کند . فقط کافی است لغت " شکست " را به او نشان دهید ! اما تحلیل مشخص

انقلابی در میان توده های انقلابی ، این پدیده را اجتناب ناپذیر ساخته بود : ' هنگامی که در دوره قبل از ۲۲ بهمن رهبری انقلابی متناسب با شرایط عینی انقلاب وجود ندارد ، آنچه هست فقط یک انقلاب نیست ، بلکه هم بحران رهبری انقلابی است . تمام دوره ای را که بعد می آید " دوران شکوفائی " نمی نامند : این دوره بحران انقلابی است . ' (ص ۳۳) . و " این رمز خود انقلابی است که ارتجاع ، ولایت فقیه ، را برشانه های خود حمل می کرد ... انقلاب بهمن جنگ داخلی را در ذات خود داشت . " (ص ۴۵) . و دقیقاً به همین دلایل است که تاریخچه انقلاب ، در عین حال ، تاریخچه شکست توده های انقلابی نیز هست .

امیدواریم ، ر. ح. هم توضیح دهد چرا عبارات فوق را نادیده گرفته و هم این که عاقبت تناقض در کجاست ؟ آیا از همان آغاز انقلاب ، گرایش عمده ای در توسل هیات حاکم به شیوه جنگ داخلی وجود داشت ؟ (کردستان ، خوزستان ، ترکمن صحرا ، ...) . بانند های سیاه حزب الهی ، اشغال نظامی مراکز احزاب سیاسی ، سرکوب تظاهرات مخالف رژیم ، ...) . و آیا ، سازمان نیافتن مقاومت توده ای به دلیل سلطه اپورتونیزم خرده - بورژوازی (که مترادف است با بحران رهبری انقلابی) نبود ؟ آیا در تمام این دوره ، همواره امکان تغییر دادن تناسب قوا به نفع جنبش انقلابی وجود نداشت ؟ آیا در دو سال اول ، چندین بار جنگ داخلی آشکار هیات حاکم ، به رغم تزلزل سرداران و رهبران توده ها ، به شکست انجامید ؟ آیا خیانت " چشم و چراغ " های توده ها باعث نشد که توهم توده ها به رهبری بنی صدر شکل گیرد و افزایش یابد ؟ هنگامی که در اوایل سال ۱۳۶۰ جنگ آشکار هیات حاکم علیه توده های انقلابی دوباره شدت گرفت ، آیا تناسب قوای طبقاتی در حال تغییر آشکار به ضرر ارتجاع نبود ؟ پاسخ ها همه مثبت است . اما ، رهبری بنی صدر (و تویچی های مجاهد و) ، به خاطر ماهیت طبقاتی اش ، جلب جناحی از هیات حاکم را به سیخ توده ای ترجیح می داد . تزلزل این رهبری ، باعث شد که تاخرداد ۱۳۶۰ ، تناسب قوا شدیداً به سود ارتجاع تغییر کند . در مقابل جنگ آشکاری که از جانب هیات حاکم تحمیل شد و تعمیم یافت ، جنگ توده ها شکل نگرفت : ' زیرا ، سرجنبانان " دموکراسی " شیوه دیگری برای متحد کردن مسردم برگزیدند . ' (ص ۴۵) . و این ، شکست قطعی جنبش توده ای را به دنبال آورد .

اما ، آیا پس از شکست توده ها ، جنگ داخلی از میان رفته است ؟ خیر ! شیوه حکومت ارتجاع فعلی شیوه جنگ داخلی است . تناسب قوا ، فقط به واسطه جنگ داخلی مداوم می تواند به نفع سلطه ارتجاع تداوم یابد . ر. ح. ، اما ، اصرار دارد که جنگ جنگ است و شکست شکست . یا اولی یا دومی . و تنها دلیلی که ارائه کرده تفاوت بدیهی لغوی این دو است .

نیز امیری بی‌فایده و تلاشی بی‌بهره است. اما در ضمن چند سطر بعد، روشن می‌شود که طرح این شعار چندان هم بدلیخواه صورت نگرفته است بلکه از "حالیست" انصار پذیرا است. نتیجه گرفته شده از این سخن این است که این نیز مردود می‌داند. اما مسأله در دستور کار قرار گرفتن امر تصرف قدرت به نفع خود است. از حالت انصار پذیرا به نتیجه گرفت، بلکه آنرا می‌باید بر اساس سبب‌های عظیم طبقات اجتماعی، وضعیت اعتلای انقلاب و تکوین دور این انقلابی در نظر گرفت. ملاحظه این شرایط هم احتیاج به میکروسکپیایی قوی ندارد. شرایط اجتماعی و درجه بلوغ این شرایط برای انقلاب بصورت درگیری‌های عظیم طبقات اجتماعی، بر هر فرد عادی آشکار می‌نماید که مسأله همانا تصرف قدرت توسط توده‌های انقلابی است. (ص ۲۰۰)

منا سفاهت این دقیقاً "بحوه درک یک فرد عادی" از اوضاع است و نه یک مارکسیست. این تردید نا پذیر است که "برای یک مارکسیست، این تردید نا پذیر است که بدون وجود موقعیت انقلابی، انقلاب غیر ممکن است. به علاوه، هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی‌شود." (لنین، از اضمحلال بین‌الملل دوم، ج ۱، ص ۲۱۳)

دلیل این مسأله واضح است: تکوین موقعیت انقلابی معرفت تغییراتی عینی است که چنانچه با تغییراتی ذهنی در سطح توانایی و آمادگی طبقه انقلابی برای عمل، انقلابی توده‌ای متراکم نگردد، بطور خودبخودی از ایامی منجر به سبب‌های اساسی و عظیم طبقات اجتماعی نخواهد شد. در خود این نکته، سادگی را فراموش کرده است. در همان آغاز جنگ جهانی اول، در مقابل شعایر انترناسیونالیست‌های انقلابی (که می‌گفتند: "چونک امیریا لیستی را به جنگ داخلی برای سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری تبدیل کنیم)، ما سخنرستان‌ها می‌گفتیم: این بلانکیسم است. از برای موقعیت انقلابی وجود ندارد. "یا بمار کی‌بزمه" که کاروتسکی، در آن زمان می‌نوشت: "چگونه می‌توان مسأله تصرف قدرت را علوان کرد، هنگامی که هرگز حکومت به این قدرت تمیزی و اجزای به‌البدین ضعیفی نبوده‌اند. نمی‌دانیم آیا کسی هم به عدم ضرورت "میکروسکپیایی قوی" برای تشخیص نیروی موقعیت انقلابی اشاره کرد یا خیر؟ در هر حال، تحلیل متکی بر علم تاریخ کافی بوده، اینست به وجود بحران عمومی جهانی و اقتصادی ناشی از جنگ اشاره می‌کند و می‌نوشت: "موانع قیامت انقلابی در اغلب کشورهای پیشرفته و قدرت‌های بزرگ اروپا وجود دارد. آیا این موقعیت برای مدت کمی طولانی ادامه خواهد داشت؟ تا چه اندازه و چیم تیسر خواهد شد؟ آیا به انقلاب منجر خواهد شد؟ اینچنین چیزی است که ما نمی‌دانیم، و هیچ‌کس نمی‌تواند بداند. پاسخ آن در تجربه‌ای که در طی و شد روحیه انقلابی و گذار به عمل انقلابی توسط طبقه پیشرو پرولتاریا، بدست می‌آید، داده خواهد شد." (همانجا - ص ۲۱۶). ملاحظه کنید، در اوایل سال ۱۹۱۵، یعنی قبل از آن "سبب‌های عظیم" لنین می‌نویسد موقعیت

انقلابی در همه کشورهای عمده اروپایی وجود دارد. امیدواریم رفیق راجح نیز توجه کند. موقعیت انقلابی می‌تواند در شرایط فقدان "درگیری‌های عظیم طبقات اجتماعی و وضعیت اعتلای انقلاب" وجود داشته باشد. هنر در موضع راجح در این است که همزمانی که انقلاب آغاز شود، نشان می‌دهد که موقعیت انقلابی وجود دارد. موقعیت انقلابی را نمی‌توان از وجود انقلابی نتیجه گرفت. باید قبل از اعتلای انقلابی، بتوان بر اساس تحلیل صحیح از شرایط عینی وجود آن را تشخیص داد. خود را برای "وضعیت اعتلای انقلاب" آماده ساخت. موقعیت انقلابی می‌تواند ایجاد شود و از میان برود، بدون آنکه منجر به "درگیری‌های عظیم" شود. می‌تواند اول "خفیف" باشد ولی به تدریج "وچیم‌تر" شود. می‌تواند وجود داشته باشد ولی هنوز جنبی گذار به عمل انقلابی رخ نداده باشد. می‌تواند حتی در شرایطی که هرگز طبقه حاکم به "این نیروی عینی" و رهبری پرولتاریا به این ضعیفی نبوده است، پدیدار شود. در چگونگی، لیکن هر وقت انقلاب را به چشم بینند، چون هر فرد عادی دیگری آنگاه خواهد گفت انقلاب می‌شود. وقایع سال‌های ۲۳ - ۱۹۱۷ درستی تحلیل نشیبین را در ۱۵ - ۱۹۱۴ ثابت کرد. اما در همان سال‌های اول جنگ، حتی با میکروسکپیایی بسیار قوی سترینستی، تشخیص اوضاع سخت دشوار بود. عکس این قضیه نیز دارد. همان‌طور که می‌توان از وجود موقعیت انقلاب (آن هم برای چندین سال) و در عین حال از عدم وجود اعتلای انقلابی صحبت کرد، می‌توان فهمید که چرا پروکشی اعتلای انقلابی به خودی خود معرفت از میان رفتن موقعیت انقلابی نیست. در واقع، سرکوب جنبش توده‌ای انقلابی و تغییر تضاد قوا را معادل یا رفع بحران انقلابی می‌گیرد. این "تئوری" به کار رضا انقلاب بیشتر می‌آید. تا به کار طبقه انقلابی. کافیست هر جا که اعتلای انقلابی رخ می‌دهد و نیروی مبارز ضد انقلابی در مقیاس بین‌المللی بسنج شوند و آن را سرکوب کنند، تا بحران انقلابی بر طرف شود. ضد انقلاب، البته، همواره جنبش می‌کند. اما می‌دانند که مسأله اساسی چونکی، تضاد این تناسب قواست. زیرا که موقعیت انقلابی از برای "از میان نرفته است" تغییرات عینی مشخصی که وجود موقعیت انقلابی را نشان می‌دهد. می‌زند دقیقاً به خاطر خطیت عینی آن. نه تنها مستقل از اراده گروه‌ها و احزاب منفرد، بلکه حتی مستقل از اراده طبقات منفرد است. (لنین، همانجا، ص ۲۱۶). در سال ۱۹۰۱، در روسیه، موقعیت انقلابی ایجاد شده بود. واثری از "سبب‌های عظیم" نیز نبود. دو چهار سال بطول انجامید تا به انقلاب ۱۹۰۵، و اعتلای انقلابی قبل از آن رخ داد. در آلمان، در سال ۱۹۱۹، انقلاب شکست خورد. کمتر از دو سال بعد، انقلاب دیگری بوقوع پیوست. ولی این نیز شکست خورد. در سال ۱۹۲۲، دوباره انقلاب شکست خورد. آیا پس از شکست این سومین انقلاب بحران انقلابی بر طرف

شد؟ خیر! پیروزی فاشیسم ، دقیقاً " پاسخ سرمایه داری به تداوم این بحران بود . این فاکت های تاریخی را چگونه می توان بر اساس " تئوری " ر . ح . توضیح داد . او فقط هنگامی مساله " تصرف قدرت را در دستور کسار می بیند که همه " افراد عادی نیز مساله " تصرف قدرت را درک کرده باشند !

ترکیب این " تئوری " عادی موقعیت انقلابی با " تئوری عمومی " شکست انقلاب ، البته کوچکترین جایی برای تحلیل مشخص خودویژگی شرایط باقی نمی گذارد . در " تئوری " ر . ح . حتی جایی برای تفاوت های بسیار کلی مفهوم شکست در ادوار متفاوت وجود ندارد . شکست شکست است .

مثلاً ، آ . ر . ح . تفاوتی میان شکست یک انقلاب در عصر انقلابات بورژوازی با شکست در عصر انقلابات پرولتری قائل است ؟ در انقلابات بورژوازی ، به دلیل وجود شرایط عمومی رشد سلطه " اقتصادی (و در نتیجه اجتماعی) طبقه " جدید ، حتی پس از شکست انقلاب ، راه برای تحول رفرمیستی (سازش از بالامیان بورژوازی و حکومت مطلقه) هموار می گردد . (البته فقط در یک مفهوم کلی ، و معمولاً) . در عصر انقلابات پرولتری در عصری که بورژوازی طبقه " حاکم است ، اما ، صحبت از چنین دوره ای بی معنی است . ر . ح . این نکته " بدیهی را قبول ندارد . او از این ویژگی انقلابات بورژوازی " یک " اصل " ماوراء تاریخی ساخته است . او ملاحظه کرده است که لنین ، پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ ، از امکان گشایش یک دوره " تحول رفرمیستی قانونی دولت تزار (بورژوازی شدن تدریجی دولت تزار - تبدیل آن به سلطنت مشروطه) صحبت می کند . بنابراین ، بدون در نظر گرفتن خودویژگی های شرایط ایران ، بدون در نظر گرفتن دوره " قبلی تاریخی ، یعنی " انقلاب سفید " شاه ، بطور خودکار ، پس از شکست انقلاب فعلی نیز دوره ای از تحول رفرمیستی را الزامی می بیند . فقط یک نکته " ساده و بسیار اساسی را فراموش می کند . ماهیت طبقاتی دولت شاه با دولت تزار متفاوت بود . و ماهیت طبقاتی دولت کنونی نیز به رغم حکومت استثنائی فعلی ، بورژوازی است . و بورژوازی ایران به مراتب منحل تر و پوسده تر از بورژوازی روسیه ۱۹۰۵ است .

در " تئوری " ماوراء تاریخی ر . ح . جایی برای تفاوت میان شکست انقلاب در دوران " پیشروی بطئی " به سوی انقلاب اجتماعی و شکست در دوران " فعلیست " انقلاب اجتماعی نیز وجود ندارد . اما تفاوت میان این دو اساسی است . در دوران پیشروی بطئی ، گاهی موقعیت انقلابی ایجاد می شد و گاهی حتی منجر به انقلاب می گشت اما پس از شکست ، به دنبال حل بحران و آغاز دوره " جدیدی از رونق اقتصادی ، مبارزات انقلابی توده ای نیز برای دوره ای تاریخی سپری می شد و دوره " مبارزات قانونی جای آن را می گرفت (باز هم فقط بطور کلی و معمولاً) . در دوران کنونی ، اما ، بحران نظام سرمایه داری بحرانی

ساختاری است (و به یک معنی ، همیشگی) . وجود این شرایط ، حتی پس از شکست جنبش انقلابی ، امکان تثبیت طولانی را ضعیف می سازد . این به ویژه در مورد کشورهای سرمایه داری عقب مانده صدق می کند . ر . ح . ، اما ، ملاحظه کرده است که مارکس و انگلس اینجا و آنجا از دوره " مبارزات قانونی پس از شکست انقلاب صحبت کرده اند (مثلاً ، پس از شکست کمون پاریس) . پس ، او هم پس از هر شکستی تصور می کند موقعیت انقلابی لاجرم از میان می رود و دوره " تحول قانونی باز می شود .

ر . ح . حتی به ویژگی های کلی انقلابات در کشورهای های عقب افتاده در عصر امپریالیسم توجهی ندارد . تر - کیب انفجار پذیر تکالیف به تعویق افتاده " انقلاب دموکراتیک با تکالیف ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری ، در اینگونه کشورها ، شرایط ویژه ای به وجود می آورد که در آن می توان دوره هائی طولانی از همزیستی ارتجاع نیرو - مند و تثبیت شده ، جنگ داخلی و مبارزات انقلابی توده ای را مشاهده کرد . ر . ح . نه به این تفاوت های کلی توجه می کند و نه به ویژگی های شکست مشخص کنونی در ایران . هر شکست مشخصی در هر انقلاب مشخصی با هرگونه شکست دیگری متفاوت است . مقولات مارکسیستی متکی بر تجربیات مشخص را نمی توان جایگزین تحلیل مشخص کرد .

" تئوری " ماوراء تاریخی ر . ح . تفاوت مهمی با روش زیر ندارد : مارکس ، در سال ۱۸۵۰ ، فقط پس از آغاز دوره " رونق اقتصادی از شکست انقلاب صحبت می کرد . اما ، در ایران هنوز رونق اقتصادی وجود ندارد . پس ، نمی توان گفت انقلاب شکست خورده است . پس ، " انقلاب شعله می کشد ! " (نحوه " استدلال کار) . و یاروشیکسانی که می گویند : اگر بگوئیم انقلاب شکست خورده است ، باید هم چنین اعتراف کنیم که دوران مبارزات انقلابی سپری شده و منبعا باید به شیوه " مبارزات قانونی متوسل شد . اما ، این شدنی نیست . زیرا ، ما می خواهیم " جوخه های رزمی " بسازیم ! ما نمی خواهیم از مجاهدین عقب بیفتیم ! پس نمی توانیم بگوئیم انقلاب شکست خورده است . ر . ح . نیز می گوید اگر انقلاب شکست خورده است ، باید برای سازماندهی مجدد پرولتاریا رزمید (که این هم در عمل تبدیل می شود به ایجاد " محافل ترویج " روشنفکران که در آن کارگران پیشرو راهم " شرکت " خواهند داد) . اما ، سوسیالیسم و انقلاب ، هم می گوید شکست و هم می گوید تداوم مبارزه " انقلابی ، و می خواهد در دوران شکست کمیته های عمل کارگری بسازد . پس ، هیات تحریریه بلانکیست است ! خیر ! این نحوه " استدلال یس - مارکسیست نیست .

بهترین بود که ر . ح . به های ساختن و پرداختن تئوری شکست ویژه خود ، به نوشته های نشریه رجوع می کرد و نخست منظور دقیق نویسندگان آن را در می یافت . اصولاً ، شاید آنها مفهوم شکست ، را درست بکار رنبرده باشند . ایمن بخودی خود نشان نمی دهد که منظور آنان قابل بررسی نیست . اگر ر . ح . هدف را روشنگری قرار می داد ، خود

را موظف می‌دید که بدنیاال منظور مشخص نشریه از مفهوم شکست بگردد و نه اینکه لغت استخراج کند (و یافتن منظور مشخص این نشریه کار دشواری نبود. بارها بیسان شده است. مثلا " پس از شکست مورد نظر سوسیالیسم و انقلاب " بحران انقلابی به بحران قانونی دگرگون نشده است. " (ص ۳۹) . همین عبارت نشان می‌دهد که بر خلاف گفته ر. ج. ، دست کم نویسنده این جمله به فرار سیدن " دوران تحول رفرمیستی قانونی - زیگزاگی " اعتقاد ندارد. در آنجا به مباحث نوشته شده است: " ترور منظم توده‌ای (ربودن ، زندانی کردن ، اعدام انقلابیان و جنگ خیابانی) تناسب کم‌تر را تغییر داده است ، بی آنکه نتیجه دوران حاضر تعیین شده باشد. فعالیت عملی می‌باید راه حل انقلابی تعیین اوضاع را در برابر خود قرار دهد. " ر. ج. ، اما ، فقط آن لغاتی را که مایل بوده خوانده است : لغت شکست (مابقی را خود " استنتاج کرده است) . و مفهوم بالا بدو استثنا ، در تمام مقالات شماره اول نشریه به چشم می‌خورد : " علیرغم شکست جنبش توده‌ای ، حالت انفجار پذیری جامعه از میان نرفته است. " (ص ۸) . " سرخسبی نتیجه می‌گیرند که دیگر " تحول بورژوا دموکراتیک قطعی است و از این راه سربه‌آستان شکست قطعی می‌یابند. لیکن " موضوع مهم اینست که به هر طریقی در پی آن باشیم که بازی خودمان را بکنیم ، یعنی قطعا " پیروز شویم ... " تحول بورژوا دموکراتیک نتیجه آن فاجعه است. حال آنکه مبارزه با فاجعه را می‌باید با مبارزه با نتیجه آن پیش برد. " (ص ۱۱) . پس ، ر. ج. ، چگونه ادعا می‌کند که هیات تحریریه " از شکست انقلاب ، موضوع در دستور روز قرار گرفتن تصرف عملی قدرت " را نتیجه گرفته است؟ این روش ر. ج. است که از شکست ، موضوع سپری شدن مبارزه برای تصرف قدرت را نتیجه می‌گیرد. سوسیالیسم و انقلاب ، از پایان گرفتن بحران انقلابی ، به رغم شکست جنبش انقلابی ، ضرورت تلاش عملی در جهت تدارک راه عمل انقلابی (تقویت بدیل کارگری) را در پیش نهاده است. بدین ترتیب ، برخلاف ادعای ر. ج. ، سوسیالیست های انقلابی ، رابطه بسیار مشخصی بین برنامه عمل مبارزاتی و دوره معین کنونی مبارزه طبقاتی قائلند. این رابطه ، البته ، با آنچه ر. ج. توقع دارد ، متفاوت است. پرسیدنی اینست که آیا ر. ج. ، بین مقبولات خود و واقعیات عینی رابطه‌ای قائل است ؟

وظایف اساسی دوران یا وظایف فوری روز

ر. ج. ، اضافه بر خطبندگی های آن چنانی " دورا شکست " ، به مساله دیگری نیز جهت اثبات بلانکیزم سوسیالیستهای انقلابی متوسل می‌شود. او می‌نویسد ، ت. ث. گفته است : " وظایف ما همان است که قبلا بود. " و این نشان می‌دهد که ت. ث. (و هیات تحریریه) رابطه‌ی بین وظایف مبارزاتی و دوره‌های مشخص مبارزاتی قائل

نیستند. این عبارت را ر. ج. ، از مقاله اگنون چه ؟ (ص ۸) برداشته است که به همان صورتی که او نقل کرده می‌نویسیم (و عباراتی را که حذف کرده شماره گذاری کرده ایم) : " در مقاله ت. ث. ، وظایف اساسی کمونیست‌ها و برنامه عمل آنان چنین تدوین شده است : " وظایف ما همان است که قبلا بود. مگر ما وظایف خود را در دوره قبل انجام داده‌ایم ؟ ... ((۱)) واقعتا این است که انقلاب رخداد و آماده نبودیم. ... ((۲)) اما انجام وظایف ما نمی‌تواند از جدال طبقات حاد باشد. تدوین استراتژی و تشکل پیشگام باید در شرایطی انجام گیرد که مبارزه سیاسی طبقاتی به سطح سرنگونی دولت ولایت فقیه ارتقاء یافته است. بخاطر فقدان رهبری انقلابی طبقه کارگر ، در حال حاضر ، بورژوازی لیبرال تنها نمایشگر این صحنه است. اما ، ورشکستگی راه حل های سر- مایه‌داری با ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزه سیاسی به یکباره آشکار خواهد شد ، علیرغم شکست جنبش توده‌ای حالت انفجار پذیری جامعه از میان نرفته است. چنانچه طبقه کارگر بتواند در مبارزه سیاسی جهت سرنگونی دولت قدمهای مشخص و عملی بردارد ، شاه شیران بر توده‌ها توری و چشمگیر خواهد بود. و این تضاراه مقابل بنا حملات رژیم حاکم و پیشگیری از ضد انقلاب سرمایه‌داری است که در کمین نشسته است. ... ((۳)) آیا طبقه کارگر ایران در موقعیتی هست که بتواند در مبارزه برای سر- نگونی دولت ولایت فقیه شرکت کند ؟ آری ! با استفاده از ابزار اعتصاب عمومی سیاسی می‌تواند حتی رهبری این مبارزات را در دست بگیرد. آیا طبقه کارگر ایران قدر-ت سازماندهی اقتصاد عمومی را در اختیار دارد ؟ در حال حاضر ، خیر ! ولی می‌تواند این قدرت را پیدا کند ! ... ((۴)) چگونه ؟ با ساختن کمیته‌های مهمل مخفی در کارخانجات مختلف (بویژه واحدهای مهم) از نظر قدرت اقتصادی و از نظر اهمیت تبلیغاتی () و تبلیغ ضرورت اعتصاب عمومی ... ((۵)) آنچه مسلم است در تمام کارخانجات ایران به تعداد کافی کارگر مبارز و انقلابی برای ساختن این کمیته‌ها وجود دارد. آنچه وجود ندارد ، اتحاد فمسل است و استراتژی انقلابی. ((۶)) (ص ۱۰) . از اینکه تمامی این متن طولانی را بازگویی کنیم ، از خواننده عذر می‌خواهیم. اما ضروری است. تمام بحث بعدی ر. ج. برای متن بنا شده است. و یا به عبارت دقیقتر ، نه بر مبنایی که بازگو کرده ، بلکه بر مبنایی که حذف کرده است ! باید در باهت که دلایل این حذف بوده است ، تا بتوان شیوه پلمیک ر. ج. را واقفا شناخت .

بر اساس این نحوه نقل قول ، ر. ج. چنین استدلال می‌کند : " هنگامی که ت. ث. می‌گوید : " وظایف ما همان است که قبلا بود. مگر ما وظایف خود را در دوره - قبل انجام داده‌ایم ؟ " فراموش می‌کند که تعیین وظیفه مشخص ایجاد بدیل کارگری ، دقیقا در ارتباط با نحوه تغییر جهت معین رویدادها در اوضاع و احوال تعیین

حل رفرمیستی لیبرالی بازرگان‌ها را تقویت می‌کنند (بخشی نیز ماء یوس و دلسردانتظارناجیان را می‌کشد - بخشی هم تحت تاء ثیرحرافی سنتریزم قرار می‌گیرد) . اما ، بخش مبارزان ، در راه انجام وظایف حقیقی گام برمی‌دارد . خود را بطور مستقل سازمان می‌دهد (در کمیته های عمل کارگری) و چشم انداز مبارزه انقلابی را در برابر خود می‌گذارد (تدارک زمینه های تحقق اعتصاب عمومی) ، و این ، یعنی ، تبدیل کارگری را تدارک می‌بیند . مارکسیزم انقلابی بر چنین جریان های اتکاء می‌کند . زیرا ، هر چند که " در حال حاضر ، بورژوازی لیبرال تنها نمایشگر این صحنه است " ، باید شرایط برای ورود طبقه کارگر به این صحنه مبارزه سیاسی فراهم شود . زیرا ، " ورشکستگی راه حل های سرمایه داری با ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزه سیاسی به یکباره آشکار خواهد شد " . این مفهوم ت . ت . از مبارزه برای تدارک تبدیل کارگری در مقابل تبدیل بورژوازی است . کجای آن به معنای در دستور روز قرار دادن سرنگونی رژیم فعلی است ؟ (آن هم با آن استدلال غریب ر . ح .) . ر . ح . ، اما ، تصور می‌کند که به دنبال شکست جنبش توده های ، مبارزه طبقاتی متوقف شده (و یا خارج از حدود مداخله روشنفکران انقلابی قرار گرفته) است . بنا بر این ، سوسیالیست های انقلابی در " محافل ترویج " خود جمع می‌شوند ، و در انتظار دوران مناسب بعدی (که بطور " خود بخودی " تکوین می‌یابد) ، سرگرم " تمرکز بخشیدن به مبارزه تئوریک " می‌شوند (البته ، کارگران پیشگام را نیز در آن " شرکت " می‌دهند) . اما ، این برداشت روشنفکرانه ، مساله اساسی این دوره مشخص از مبارزه طبقاتی را فراموش می‌کند : " پیش گیری از ضد انقلاب سرمایه داری ... که در کمین نشسته است . " طبقه کارگر باید در مبارزه سیاسی کنونی علیه رژیم موجود شرکت کند . زیرا : (حذف ۳) : " قدرت ضد انقلاب بورژوازی در دوران بعدی ، رابطه معکوس با میزان مبارزات سیاسی کارگری ضد ولایت فقیه امروزی دارد . اگر این مبارزات شکل نگیرند و اگر طبقه کارگر قدرت خود را نشان ندهد ، نه تنها مقاومت جدی علیه ترور و خفقان آخوندی صورت نخواهد گرفت ، بلکه رژیم بعدی سرمایه داری نیز برای دوره طولانی نظم ارتجاعی خود را بر جامعه حاکم خواهد کرد " . پیشگام کارگری در جهت انجام این وظایف است که می‌تواند به پیشگام انقلابی بدل شود . مبارزه در راه ایجاد حزب انقلابی پرولتری باید در چنین شرایط جدیدی صورت گیرد . ر . ح . ، اما ، مطالب اصلی را حذف کرده و سپس چنین وانمود ساخته است که ضرورت مبارزه در راه ایجاد تبدیل کارگری از سپهری شدن نقش تاریخی (سرکوبگر انقلاب رژیم ولایت فقیه استنتاج شده است : " مساله " تصرف قدرت بطور عام برای پرولتاریا و بورژوازی مطرح شده است ! " (ص ۳) . خیر رفیق ر . ح . ! بورژوازی قدرت را به نقد در جنگ دارد ! اما ، از طریق رژیم ولایت فقیه انقلاب را سرکوب ساخته و شرایط را برای استقرار نظم

ارتجاعی خود " برای دوره ای طولانی " فراهم می‌سازد . پیشگام انقلابی پرولتری در صحنه سیاسی سراسری (ملی) در جهت سرنگونی این رژیم مبارزه می‌کند و بدین ترتیب از ضد انقلاب سرمایه داری پیش گیری می‌کند . سوسیالیست های انقلابی در این جریان حقیقی مداخله می‌کنند ، بدان جهت و هدف می‌دهند ، و از این طریق شکل گیری بدیل انقلابی پرولتاریا را تسهیل می‌کنند .

بر اساس این تحلیل مشخص ، مساله " ساختن کمیته های عمل مخفی " و " تبلیغ ضرورت اعتصاب عمومی " عنوان شده است . آیا به محض این که چند کمیته ساخته شد و چند اعلامیه تبلیغی درآمد ، می‌توان رژیم جمهوری اسلا می را سرنگون کرد ؟ خیر ! خود ت . ت . گفته است : در حال حاضر طبقه کارگر آمادگی چنین کاری را ندارد . اما ، آیا این بدان معنی است که در آتیه نیز نخواهد داشت ؟ خیر ! از قبل معلوم نیست . ر . ح . نقش عامل ذهنی را حذف می‌کند و می‌خواهد فقط بر اساس " مقتضیات عینی " سیاست انقلابی را تعیین کند . او نمی‌بیند که وظیفه مارکسیزم انقلابی مداخله و تقویت گرایش انقلابی در مقتضیات متضاد عینی موجود است . قبل از مبارزه نمی‌توان پیش بینی کرد که این گرایش انقلابی تا چه اندازه نیرومند تر خواهد شد . ت . ت . نیز نوشته است : (حذف ۴) : " بستگی به تلاش و مبارزه دارد . از پیش نمی‌توان پاسخ قطعی داد " . آنچه اکنون می‌توان گفت اینست که شرایط لازم و کافی برای آغاز این مبارزه وجود دارد : یعنی گرایش بالنده ای در واقعیت موجود . آیا این بدان معنی است که هم اکنون پیش شرط های تحقق اعتصاب توده ای مهیاست ؟ خیر ! ت . ت . نوشته است : (حذف ۵) : " در مرحله معینی از رشد نفوذ این کمیته ها و بر اساس ایجاد هماهنگی میان آنها می‌توان قدم های عملی در راه تحقق شعار اعتصاب عمومی سیاسی را برداشت . "

بدین ترتیب ، نه مساله تصرف قدرت در دستور روز است و نه مساله سرنگونی رژیم ولایت فقیه و نه مساله تحقق اعتصاب عمومی . پس از آنکه وظایف طرح شده انجام شد ، تازه می‌توان قدم های عملی در راه تحقق " اعتصاب توده ای برداشت . این قدم ها چگونه برداشته خواهند شد ؟ ارتباط آنها با مبارزه مشخص برای سرنگونی رژیم چیست ؟ از قبل نمی‌توان پاسخ داد . اما ، مثلا ، می‌توان پیش بینی کرد ، پس از رشد جنبش کمیته های کارخانه (در مرحله ای از رشد " نفوذ " آنان در میان طبقه) ، مبارزه جدی برای وحدت پیشگام کارگری آغاز خواهد شد (جلب لایه هایی که هنوز به رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی توهم دارند) و شرایط برای سازماندهی اعتصابات توده ای " جزئی " (جزئی با زلحاظ جغرافیایی و یا از لحاظ مدت) فراهم خواهد شد . بدین ترتیب ، زمینه برای تکوین اعتصاب توده ای مهیا می‌گردد .

ر . ح . وظایف اساسی دوران را با وظایف روز قاطبی می‌کند و " طرح " نشریه را " طرح بلانکیستی " می‌نامد ، زیرا ،

لنین و شکست انقلاب ۱۹۰۵

بر اساس تحلیل مشخص شرایط مبارزه طبقاتی در دوره حاضر، در یادداشت هیات تحریریه، در مقابل "روان مردگانی" که می‌گویند انقلاب شکست خورده است، پس به محتمل تریس-آلترنا تيو معتدل بورژوازی رضایت دهیم، به درستی بر قطعیت انقلاب تاکید می‌شود: "اینک، دوره مبارزه اساسی در راه صف بندی نوین سوسیالیسم انقلابی و شکل گیری بدیل تاریخی پرولتاریای ایران فرارسیده است." ر. ح. ، در این گفتار تناقض می‌یابد و می‌نویسد: "این نحوه استدلال راجه انقلابات دیگر تعمیم دهیم تا متوجه درجه اغتشاش هیات تحریریه در کار بست مفاهیم شویم." البته، این روش ر. ح. است که استدلال مشخص را تعمیم دهد و تنها معیار را در "کار بست مفاهیم" جستجو کند. مارکسیست‌ها، در قیاس‌های تاریخی، خود ویژگی شرایط را فراموش نمی‌کنند.

اما، به خاطر آنکه ر. ح. بداند "کار بست مفاهیم" خود او تا چه اندازه ما وراء تاریخی است، به تعمیم مورد نظر می‌پردازیم. او از خواننده سئوال می‌کند: آیا پرولتاریای انقلابی در روسیه، پس از شکست انقلاب در سال ۱۹۰۷، می‌توانست به همین نحوه "متناقض" استدلال کند؟ به نظر ما، بهترین بود که خود ر. ح. ، قبل از طرح این سئوال به تاریخ این انقلاب رجوع می‌کرد و پاسخ خود را که در واقع ناظر بر تائید کامل مواضع سوسیالیسم و انقلاب است، پیدا می‌کرد. لنین، پس از شکست انقلاب چگونه استدلال می‌کرد؟ بیش از دو ماه پس از کودتای ژوئن ۱۹۰۷، لنین می‌نوشت: "حکومت، نیا ز مندر سرکوب قهرآ میز منافع جنبش توده‌ای است... اینک آیا اجرای این برنامه موفق خواهد شد، در حال حاضر معلوم نیست. به این مساله، فقط به واسطه مبارزه پاسخ داده خواهد شد. ما سوسیال دموکرات‌ها به این سئوال با مبارزه خود پاسخ خواهیم داد. و کادت‌ها، با مبارزه خود علیه چپ در حال دادن پاسخ به آن هستند" (یادداشت‌های یک مروج - ج ۱۳، ص ۷۰). لنین نگفت کودتای ارتجاع "مقتضیات عینی" جدیدی را فراهم کرده است پس باید برنامه عمل دیگری ارائه داد. سوسیالیست‌های انقلابی نیز می‌گویند اینکه آیا سرمایه‌داری ایران در رفیع بحران کنونی موفق خواهد شد، در حال حاضر معلوم نیست. بستگی به تلاش و مبارزه دارد. "سوسیالیست‌های انقلابی با مبارزه خود در راه تعیین انقلابی اوضاع پاسخ منفی به این سئوال را تضمین می‌کنند، و سنتریست‌ها، با مبارزه خود علیه سوسیالیسم انقلابی در حال دادن پاسخ مثبت هستند. منشویک‌های آن زمان نیز قاعدتا می‌گفتند: لنین "اراده دسته پیشرو را برای هرکاری کافی می‌داند!"

اما، سوسیال دموکرات‌های روسیه به واسطه چگونه مبارزه‌ای در مقابل برنامه ارتجاع ایستادگی می‌کردند؟ لنین می‌نوشت: "نکته مرکزی تمام تبلیغات سوسیالیسم دموکراسی می‌باید توضیح این مساله به مردم باشد که

نشریه "اراده" دسته پیشرو را برای هرکاری کافی می‌داند." اما، بحران انقلابی از میان نرفته است. بنا بر این باید که راه حل انقلابی را در برابر خود قرار دهیم. وجه ر. ح. خواهد و چه خواهد "آنچه مسلم است در تمام کارخانجات ایران به تعداد کافی کارگر مبارز و انقلابی برای ساختن این کمیته‌ها وجود دارد." آیا این واقعیات بخشی از "مقتضیات عینی" نیستند؟ نه تنها هستند بلکه باعث شده‌اند که پیشگام کارگری هم‌اکنون دست بکار ساختن این کمیته‌های عمل شود و "طرح بلانکیستی" فوق را آغاز کند. آنچه وجود ندارد تا حد عمل است و استراتژی انقلابی. (حذف ۶): "آنچه مانع تحقق این دو است همانا روشنفکران بی‌مایه خرد بورژوا و محافل واحزاب رنگارنگ آنهاست." این‌ها، به جای مداخله در این جریان حقیقی و تقویت راه حل انقلابی واقعی، تخم‌پاشی و نفاق می‌پاشند. و از این راه سربرآستان شکست قطعی می‌سایند.

آیا این وضع تا ابد ادامه خواهد یافت؟ آیا به تدریج "نتیجه دوران حاضر" تعیین خواهد شد؟ نشریه قبلا پاسخ این سئوال را داده است: "چنانچه راه حل انقلابی سوسیالیستی بحران مسدود بماند، باز تولید نظم سرمایه‌داری قطعی است. فقط مساله زمان است... توده‌هایی که قرار است با و خامت اوضاع و بر ملا شدن نقش اصلی حاکمیت ملایان به طرف انقلاب "سوق" داده شوند، در شرایط فقدان راه حل انقلابی، اسیر عقب مانده ترین لیبرالیسم بورژوازی خواهند شد." (ص ۷). از آن زمان تا کنون، با وجود آنکه مبارزه در راه تدارک راه حل انقلابی گام‌های مهمی به پیش برداشته، از سرعت عمل لازم وجدیت و پیگیری مطلوب برخوردار نبوده است. هنوز موانعی که فرقه‌گرایان بر سر راه قرار داده‌اند، بسیار است. توده‌ها به عقب مانده ترین نوع لیبرالیسم (جناب بازرگان و شرکاء و به تدریج، حتی لیبرالیسم آخوندی) افزایش یافته‌اند. اما، فعلا، بحران انقلابی بی‌هنوز در مقابل ماست.

توده‌ها شکست خورده‌اند، اما تسلیم نشده‌اند. توده‌ها نه تنها به وضع موجود رضایت نداده‌اند بلکه واکنش‌های مبارزه جویانه آنان روبرو افزایش است. بحران در میان "پائینی‌ها" نه تنها بر طرف نشده که شدت یافته است. بحران در میان "بالائی‌ها" وخیم تر می‌شود. رژیم ولایت فقیه قادر به ادامه حکومت به شیوه پیشین نیست. اعتصابات و اعتراضات، از یک سال پیش تا کنون، روبرو زیاد است. این واقعیات نشان می‌دهد که چرا تا کید نشریه سوسیالیسم و انقلاب بر مبارزه برای تعیین اوضاع از طریق انقلابی تا کیدی اساسی است: "علیرغم شکست جنبش توده‌ای، حالت انفجار پذیری جامعه از میان نرفته است. و همین واقعیات نشان می‌دهد که چرا تا کید این نشریه بر مبارزه روشن مسلکی علیه سنتریسم حیاتی است.

کودتای سوم ژوئن ۱۹۰۷ نتیجه مستقیم و مطلقاً "اجتناب" ناپذیرشکست قیام دسامبر ۱۹۰۵ بود. درسهای دوره دوم انقلاب روسیه، یعنی سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، این است که همان یورش شیوه دارارتجاع و عقب نشینی انقلاب که در تمام آن دوره صورت گرفت، ... تازمانی که پرو-لتاریا قدرت خود راگردهم نیاورده و از شکست‌هایی که متحمل شده سربیزرونکشیده است تا بتواند در توده‌های به مراتب وسیع تر خود و برای یورش انقلابی به مراتب مضموم تر و خصم آمیزتری جهت سرنگونی رژیم تزار برخیزد، اجتناب ناپذیر است. (همانجند، ص ۵۹).

سوسیالیست‌های انقلابی نیز نوشته‌اند: این شکست به یک باره پدیدار نشد. تاریخچه انقلاب تاربخچه شکست است. همان توهماتی که موجب قرارگرفتن رهبری قیام بهمن‌ماه در دست ارتجاع شد، سیر قطعی شکست را نیز تضمین ساخت. و چنانچه پرولتاریای ایران قدرت خود را سازمان نهد و برای مبارزه‌ای توده‌ای علیه رژیم ولایت فقیه آماده نشود، تعمیق شکست و باز تولید نظم سرمایه داری پوسیده ایران، اجتناب ناپذیر است.

لنین ادامه می‌داد: "جنبش اعتصابی که اکنون در منطقه صنعتی آغاز می‌شود و در حال گسترش به دیگر مناطق صنعتی روسیه است، باید به مثابه مهم‌ترین‌ها من امکان یک برخاست انقلابی در آتیه نزدیک تلقی شود. بنابراین، سوسیال‌دموکراسی، می‌باید حد اعلا تلاش خود را انجام دهد تا نه تنها این مبارزه اقتصادی پرولتاریا را حمایت کند و گسترش دهد، بلکه، این جنبش را، که در حال حاضر صرفاً یک جنبش اتحادیه‌ای است، به یک برخاست انقلابی گسترده تبدیل سازد و مبارزه طبقه کارگر را علیه نیروی مسلح تزاریسم رهبری نماید. (همانجا). لنین نوشت انقلاب شکست خورده است، راه تحول فرمیستی هموار شده است، پس به محافل ترویج رجوع کنیم. می‌گوید هنوز امکان یک برخاست انقلابی در آتیه نزدیک وجود دارد پس باید حد اعلا تلاش خود را در این جهت بکارگیریم. باید مبارزه اقتصادی فعلی را به یک برخاست انقلابی گسترده تبدیل کنیم. شاید بتوان این بار شرط بست که منشویک‌ها این گفتار لنین را "عبارت‌پردازی انقلابی" می‌دانستند.

احتمالاً، ر.ج. خواهد گفت: لیکن، لنین هنگامی این "نحوه استدلال" را ارائه می‌داد که هنوز مدت زیادی از کودتای ژوئن نگذشته بود. بسیار خوب جلوتر می‌رویم. در ماه اکتبر لنین نوشت: "واکنش، پرولتاریا، به مثابه پیشگام رزمنده مردم، باید سازماندهی خود را تقویت کند، قارچ سبز اپورتونیسم روشنفکرانه را از وجود خود پاک کند، و نیروهای خود را برای تلاش سرسختانه و پیگیر مشابهی جمع کند. تکالیفی که تاریخ و موقعیت عینی توده‌های وسیع در برابر انقلاب روسیه قرار داده است، حل نشده‌اند. عناصر یک بحران جدید سیاسی ملی (سراسری) از میان

نرفته‌اند. برعکس، عمیق تر و گسترده تر می‌شوند. آغاز این بحران پرولتاریا را دوباره در اس‌جنش تمام مردم قرار خواهد داد. حزب سوسیال‌دموکرات کارگری باید برای ایفای این نقش آماده باشد. زمینی که توسط رویدادهای ۱۹۰۵ و سالهای بعد آبیاری شده است محصولی ده برابر غنی‌تر خواهد داد. (انقلاب و ضد انقلاب - ج ۱۳، ص ۱۲۰).

و این "عبارت‌پردازی انقلابی" لنین هنگامی اشاعه می‌داد که خود می‌نوشت: "در ماه اکتبر، مساپرپائین ترین سطح فروکش مبارزه آشکار توده‌ای بسر می‌بریم." همانجا، ص ۱۱۴. چگونه لنین در دوران پائین ترین سطح جنبش، طرح مساله انقلاب مجدد را پیش می‌کشید؟ زیرا تکالیف انقلاب حل نشده بودند و عناصر یک بحران جدید سیاسی وجود داشتند. سوسیالیسم و انقلاب نیز گفته است، علیرغم شکست جنبش توده‌ای، حالت انفجار پذیری جامعه از میان نرفته است. بنابراین باید مبارزه انقلابی را تدارک داد. ر.ج. اما، می‌گوید کاربست صحیح مفاهیم به ما حکم می‌کند که بگوئیم دوران تحول فرمیستی فرارسیده است. لنین، در همان "پائین ترین سطح فروکش" جنبش توده‌ای می‌نوشت: "اما دوره افولی که پس از شکست دسامبر ۱۹۰۵ آغاز شد، به همراه خود، نه فقط یک شکوفائی توهمات قانونی، بلکه درهم شکستن کامل این توهمات را به دنبال آورد." (همانجا). یعنی برجوانب "مثبت" شکست تاءکید می‌کرد. در یادداشت هیات تحریریه نیز استدلال شده است: "رهائی پیشگام انقلابی پرولتری از قید توهمات خرده بورژوازی، نه مرهون پیروزی قیام خودانگیخته بهمن، که حاصل این سلسله شکست‌ها می‌توانست باشد." و در این شکست‌ها "این انقلاب نبود که از پای درآمد"، بلکه، طیف رنگارنگ بورژوازی ملی و لیبرال و یاران همسفر خرده بورژوازی آنان. انقلاب ایران به شکست‌های فاجعه آمیزی برخورد کرده است، اما، زمینی که با این تجربیات آبیاری شده این بار محصولی ده برابر بیشتر خواهد داد! ر.ج. شاید باز اصرار کند که اوبه این نکات ایرادی ندارد، ایراد اوبه "طرح" اعتصاب عمومی هیات تحریریه است. اعتصاب عمومی "محصول خودبخودی تکوین موقعیت انقلابی" است. در صورتی که هیات تحریریه مساله تدارک آن را قبل از "نبردهای عظیم طبقات اجتماعی" مطرح می‌کند. لنین در نوامبر (یعنی ۶ ماه پس از کودتا می‌نوشت): "کار انقلابی درون اتحادیه‌های کارگری عبارت است از تغییر تا کید از حقه بازی پارلمان‌نی به آموزش پرولتاریا، به جلب سازمانهای نصاب طبقاتی به مبارزات خارج از پارلمان، به آمادگی برای استفاده از اعتصاب عمومی (و آماده سازی توده‌ها برای امکان استفاده موفقیت آمیز از آن). ... تمام این مسائل، به مثابه وظایف جریان بلشویکی، سخت اهمیت یافته‌اند. و تجربیات انقلاب روسیه اجرای این وظایف را برای ما بشدت تسهیل کرده است. گنجینه‌ای از راهنما-

نی های عملی و اطلاعات تاریخی را در اختیار ما قرار داده و به ما این امکان را داده است که به ملموس ترین شکل ممکن، شیوه های جدید مبارزه، اعتصاب توده ای، و استفاده از قهر مستقیم را ارزیابی کنیم. (پیش گفتار) برجزوه، وینف - ج ۱۳، ص ۱۶۷.

پرسیدنی است، آیا، آماده سازی توده ها برای استفاده از اعتصاب عمومی به معنای تدارک زمینه های تحقق اعتصاب عمومی نیست؟ پس چرا ر.ح. ادعا می کند که " جناح انقلابی سوسیال دموکراسی تدارک تکنیکی برای اعتصاب توده ای را غیر ضرور تشخیص داد؟ و آیا "کاربست مفاهیم" نزدلین حکایت از " اغتشاش" نمی کند؟ مگر در شرایط شکست، صحبت از آماده سازی پرولتاریا برای استفاده از اعتصاب عمومی نمی کند!؟ و آیا سوسیالیستهای انقلابی " درکاربست مفاهیم" خود همین گونه " اغتشاش" را نمایان نمی سازند: " جنبش شورایی زحمتکشان منهدم گشته است. اما، مبارزه، پیشگام انقلابی در کمیته های عمل کارگری که اعتصاب عمومی سیاسی و ایجاد بدیل انقلابی کارگری را تدارک می بینند جنبش حقیقی شوراها، مستقل و آزاد کارگری و دهقانی دوره آتی را نوید می دهد؟"

اما، اگر ر.ح. " اغتشاش" می خواهد، بگذارید اوج آن را نشان دهیم! وحتى جلوتر برویم. به فوریه ۱۹۵۸ قاعدتا " راه تحول فرمیستی زیگزاگی"، که بقول ر.ح. پس از شکست ۱۹۵۸ هموار شده بود، در این زمان حتی هموارتر شده است. اما لنین در همین زمان می نوشت: ' در این جا، جایی برای دوره عادی نیست. دورویی را کنار بگذاریم و بپذیریم که مادر " یک دوره عادی" بسر نمی بریم، بلکه ((دریک دوره)) جنگ داخلی، ((بپذیریم)) که حکومت می جنگد، حکومت نمی کند، ((بپذیریم)) که اوضاع و احوال در روسیه عبارت است از شرایط یک قیام که به سختی جلوی آن گرفته شده. این حقیقت است. و یادآوری هر چه بیشتر این حقیقت به نفع مردم است. (بحث درباره گسترش قدرت دوما در امور بودجه - ج ۱۳، ص ۴۳۸).

ملاحظه کنید رفیق ر.ح. ! نه تنها هم دوران شکست انقلاب و هم دوران جنگ داخلی، بلکه، هم دوران شکست و هم دوران قیام! آیا یادآوری این حقیقت که رژیم جمهوری اسلامی نیز از طریق جنگ داخلی حکومت می کند، " به نفع مردم" نیست؟ آیا شرایط کنونی در ایران کمتر از شرایط آن زمان روسیه به شرایط یک قیام که به سختی جلوی آن گرفته شده شباهت دارد؟

اما، آنچه به نظر ر.ح. " اغتشاش" می نماید، در واقع، تنها شیوه، مارکسیزم انقلابی در برخورد به مسائل مبارزه طبقاتی در دوران انقلابی است. در بخش قبل دیدیم که او چگونه حتی به تمایزی که در نوشته های سوسیالیزم و انقلاب بین وظایف اساسی دوران و وظایف فوری وجود دارد، توجه نمی کند. آنچه ر.ح. فراموش می کند، عبارت است از اهمیت تا کیدبر وظایف اساسی و

محدود نساختن خود به وظایف فوری در دوران انقلابی اجتماعی، در دورانی که بحران های انقلابی بدون اخطار قلبی می توانند پدیدار شوند. و آنچه به لنین اجازه می دهد که در زمان شکست انقلاب، تدارک برخاست انقلابی را گسترده تری را در مرکز توجه قرار دهد، و در شرایط تغییر تناسب قوا به نفع ارتجاع، مساله آماده سازی حزب و توده ها برای استفاده موفقیت آمیز از اعتصاب عمومی را مطرح کند، دقیقا " درک صحیح او از خصلت ویژه دوران انقلابی است که تاء کیدبر تکالیف اساسی سوسیالیزم انقلابی را در دستور کار قرار می دهد. و " اغتشاش" در اینست که کسی این را تناقض بدانند.

درکنگروه پنجم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (بهار ۱۹۵۷)، لنین با قطعنامه ای تحت عنوان وظایف فوری سیاسی که از جانب منشویک ها ارائه شده بود، مخالفت می کند. به دلایل زیر: ' محدود ساختن خود به تشریح وظایف فوری سیاسی در دوران انقلابی مجاز نیست. به دودلیل. اول اینکه، در چنین دورانی وظایف اساسی جنبش سوسیال دموکراتیک در مقام اول ((از نظر اهمیت)) قرار می گیرند، و باید در جزئیات تجزیه و تحلیل شوند، و نه به صورتی که در زمانهای تحولات " مسالمت آمیز" و خرده قانونی مرسوم است. دوم اینکه، تشریح وظایف فوری سیاسی مجاز نیست، زیرا که یک انقلاب دقیقا " بواسطه امکان و اجتناب ناپذیری تغییرات تند، چرخش های ناگهانی، موقعیت های پیش بینی نشده و انفجارات خشن نشانه می خورد." (پلاتفرم سوسیال دمو - کراسی انقلابی - ج ۱۲، ص ۲۵۹ - تاکیدها از لنین).

ر.ح. اما، می خواهد، در دورانی که بحران های انقلابی چرخش های ناگهانی را سبب می شوند، خود را به " مقتضیات عینی" لحظه ای مقید سازد و برنامه عمل مبارزاتی را بر این لحظه های گذرا متکی کند. در جنبش انقلابی کارگری این نحوه برخورد به برنامه بی سابقه نیست و نام مشخصی نیز به آن اطلاق شده است: عینیتی گرایبی. نحوه برخورد ر.ح. را با لنین مقایسه کنید. ر.ح. به ت.ت. ایراد می گیرد: " جامعه حال است انفجار پذیر را از دست نداده است، ماه به ماه شرایط برای تحول انقلابی آماده می شود، هر چند امروز این شرایط آماده نشده است. ماه به ماه قوی ترمی شویم، هر چند امروز ضعیفیم. بنابراین، ت.ت. استدلال می کند که باید آن هنگام که واضح است هنوز برای تصرف قدرت آماده نیستیم، اما ماه به ماه (بخاطر بلوغ آهسته اما مطمئن انقلاب) قوی ترمی شویم، مساله تصرف قدرت را در دستور کار قرار دهیم. به این ترتیب بار دیگر با عبارتیر - دازی انقلابی روبرو می شویم. (ص ۳).

خیر رفیق ر.ح. ! بار دیگر تحت عنوان مارکسیزم با عینی گرائی روبرو می شویم. آری، دقیقا " چگون مطمنیم که ماه به ماه شرایط برای تحول انقلابی آماده می شود، باید مانیز " چهار دست و پا نعل شده" آماده باشیم، باید وظایف اساسی مربوط به تدارک تصرف قدرت

را " در جزئیات " آن بررسی کنیم ، باید تشکیلات مخفی را بازیم ، باید مبارزه بی‌امان با اپورتونیسم خرد بورژوازی را سازمان دهیم ، باید تاء کیداساسی را بر مبارزات انقلابی توده‌ای بگذاریم ، باید پیشگام توده‌ای را برای این مبارزات آماده سازیم ، و باید ، از همه مهمتر ، هر چه بیشتر بر قطعیت انقلاب اجتماعی پای فشاری کنیم . و در هر حال ، به هیچ وجه نباید در " مقتضیات عینی " اوضاع و احوال معین غرق شویم . حتی در دوران شکست ! باید چون لنین بگوئیم : " هنگامی که ما بفهمیم انقلاب سپری شده است ... خواهیم گفت و به پرولتاریا ثابت خواهیم کرد که خیانت پیشگی بورژوازی و تزلزل مالکین خرد ، انقلاب بورژوازی را خفه کرده است ، و پرولتاریا باید اکنون خود را آماده سازد تا یک انقلاب سوسیالیستی را انجام دهد . " (بحران منشویزم - ج ۱۱ ، ص ۲۶۵) . لنین در زمان انقلاب بورژوازی می‌گفت : پس از شکست ما انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار خواهیم داد . ر . ج . در زمان انقلاب سوسیالیستی می‌گوید : پس از شکست ، باید تسلیح مقتضیات عینی دوره ، تحول فرمیستی - قانونی (بورژوازی) وائی) شد . ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا !

سایر ایرادات ر.ج.

افزافه بر ایرادات "جدی" بالا ، ر.ج. ایرادات بی‌شمار دیگری نیز عنوان ساخته است . نمی‌دانیم نام آنها را چه بگذاریم . فقط می‌دانیم که در مقایسه با اینان ، ایرادات قبلی "جدی" بودند ! تفاوت کیفی در شیوه طرح این ایرادات با آنچه در بالا دیدیم ، وجود ندارد . در این شیوه "ویژه" ر.ج. ، دانش مارکسیستی به مجموعه‌ای از تعاریف لغوی بدل شده که بدون توجه به محتوای تاریخی آنها و بدون توجه به تحلیل مشخص بکار گرفته می‌شوند . این شیوه سرسری و خیالی پردازانه ، اما ، در خدمت فرقه گرائی مصنوعی و عجولانه‌ای قرار گرفته که همواره از مخرب ترین بیماری های چپ ایران بوده و هست . شیوه‌ای که از نوباوگی و بی‌مایگی تغذیه می‌کند و در تداوم آن سهم می‌شود . از رفیق ر.ج. دعوت شده بود تا عاقبت پس از یک سال ، به عنوان معرفی از محفلی مستقل ، سهم خود را در مبارزات کنونی مارکسیزم انقلابی در جهت برش از گذشته و تلاش در راه آماده سازی خود برای انجام وظایف حیاتی آینده ادا کند . و گوشه‌ای از کار دشوار این دوره را در راه درس گیری از تجارب و درهم شکستن حصارهای فرقه‌ای محافظ صنعتی تقبل کند . او ، به جای آن ، براغتشاش موجود دامن زده است . نه قدمهای برداشته شده را بررسی کرده است ، و نه تلاشی در جهت اصلاح آنها متحمل شده . صرفاً " به دنبال مدارک جرم گشته است . و آنجا که مطالبی صریح در جهت نفی این جرم های از قبیل نسبت داده شده یافته است ، به سادگی حذف و تحریف را ترجیح داده است . و یا با گفتن این که آری ، در نشریه

دیدگاه دیگری نیز وجود دارد ، اما از نقش مسلط بر - خردار نیست و جنبه ثانوی به خود گرفته است ، خود را در تعقیب این سکتاریزم آزاد دیده است . ما نمی‌توانیم ر.ج. را در این مسیر دنبال کنیم . بنابراین ، فقط به آن بخش از ایرادات اومی پردازیم که از لحاظ وظایفی که در برابر ماست ، گنج سری درباره آنان مخرب است : کمیته‌های عمل‌کارگری و نشریه سوسیالیستی .

این بدان معنی نیست که ایرادات دیگر ر.ج. قابل بررسی نیستند . اما ، ر.ج. ، روش معمولی و بسیار رایج پلمیک خود را به اندازه‌ای باشاخ و برگ پوشانده است (و در هر یک بقدری ادعاهای عجیب و غریب عنوان کرده) که بررسی کامل آنها نیازمند نوشته‌ای بس طولانی تر از پاسخ فعلی است (و این به نقد به دراز کشیده) .

بهر حال ، ایراد او درباره رابطه بین اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه (این که ، سوسیالیست‌های انقلابی ، اعتصاب توده‌ای را شیوه‌ای برای اتحاد مردم و سرنگونی قدرت حاکم می‌دانند ، و نه قیام مسلحانه توده‌ای) قبلاً توسط رفقای که در نظرم کارگر : بولتن بحث سراسری کمیته‌های عمل کارگری فعالیت می‌کنند ، پاسخ داده شده است . ما خواننده را به شماره ۳ این نشریه ، مقالات نقش رهبری طبقه کارگر و بخش اول پاسخ به نامه هار جوع می‌دهیم . کل بحث ر.ج. ، اما ، بر اساس برداشت "ویژه" او از یکی از جملات یکی از اعلامیه‌های گرایش سوسیالیزم انقلابی س.چ.ف.خ.ا. است ، که اصلاً آنچه او ادعا می‌کند ، معنی نمی‌دهد . در آنجا گفته شده است : " بولتن های بحث کمیته‌های عمل (مانند نظم کارگر) منتشر می‌شوند - هر چند ، هنوز محدود . آنها سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی را پیش کشیده‌اند . به جای جبهه های دروغین به اتحاد حقیقی روی کرده‌اند - تنها روشی که سرنگونی انقلابی را تضمین می‌کند " . اما ، ر.ج. ، زیر عبارت مربوط به اعتصاب عمومی و عبارت مربوط به سرنگونی را خط کشیده است (یعنی تاکید !) و سپس ادعا کرده است که معنای جملات بالا عبارت است از " یک تلقی آنارشیستی " ، زیرا ، ' از نظر گرایش سوسیالیزم انقلابی ، اعتصاب توده - ای سیاسی ضامن " روش سرنگونی انقلابی " قلمداد می‌شود و نه تسلیح توده‌ها و قیام مسلحانه توده‌ای ' (ص ۵) !! به عقیده ما بهتر است رفیق ر.ج. جمله مذکور را نشان یک نفر فارسی زبان بدهد تا برایش معنی کند : آنچه سرنگونی انقلابی را تضمین می‌کند ، اتحاد حقیقی است . (و نه جبهه‌های دروغین نظیر شورای ملی مقاومت) .

در میان ایرادات این چنانی ، اما ، به حق جایزه به بحث زیر تعلق می‌گیرد . ر.ج. به جمله الف . ر . " روشنفکران خرد بورژوازی آخرین سهم خود را ادا می‌کنند و سپری می‌شوند " ایراد دارد ، زیرا به عقیده او این نشان می‌دهد که " مبارزه با دمکرات‌های خرد بورژوا ... ثانوی تلقی شده " !! و به همین هم اکتفا نکرده ،

مقداری نیز پندوانداز درباره امکان درگیری های بعدی ما با این روشنفکران و ریشه های مادی آن در تولید خرده کالای ارائه شده که واقعا باید در طلا گرفته شوند . فقط اشکال اینجاست که ر.ح . معنی آن جمله را درک نکرده است . دوباره متن قبل و بعد آن را بخوانید ! صحبت از "آخرین سهم خود" در شکست است . در شکست حاضر ! وجه مشخصه تمام مقالات سوسیالیسم و انقلاب تاکید آن بر ضرورت مبارزه بانفوذ روشنفکران خرده بورژواست ، ولی ر.ح. ادعا می کند نقش اینان ثانوی تلقی شده است ! این ، البته ، به خودی خود فقط می تواند یک سوء تفاهم از جانب ر.ح. تلقی شود ، اما ، روش پلیمیسک را ببینید : "تا زمانیکه تولید خرده کالای و تمایز کارفکری ویدی وجود دارد ، ما با روشنفکران خرده بورژوا سروکار داریم ، آن هم از نزدیک و مستقیم . آری ، بنظر می آید که همینقدر که کسی برای متشکل کردن کارگران گام بر داشت و دست به ایجاد کمیته های عمل کارگری جهت اعتصاب توده ای سیاسی زد ، از نظریات تحریریه ، از دموکراسی خرده بورژواشی بطور عملی جدا شده است ." (ص ۹) .

کمیته های عمل کارگری و حزب طبقه کارگر

ر.ح. به آنچه خود طرح " کمیته های عمل کارخانه پیشنهادی نشریه " سوسیالیسم و انقلاب " می نامد ، ایراد دارد . این که دقیقا " محتوای ایرادات او چیست بسادگی قابل فهم نیست ، اما ، به جرات می توان گفت که از نظر بی محتوایی نمونه هستند . و به دو دسته تقسیم می شوند . اول اینکه ، " طرح " نشریه با " طرح " کمینترن متفاوت است ! دوم اینکه ، " طرح " کمیته های عمل جایگزین " طرح " حزب طبقه کارگر شده است .

به این دو ایراد بپردازیم . اما ، نخست ، ایراد خود را نیز ذکر کنیم . ر.ح. کل ماجرا را وارونه " طرح " کرده است . کمیته های عمل کارگری طرح پیشنهادی کسی نیست . ایجاد کمیته های عمل کارگری گرایشی واقعی است که در میان خود طبقه کارگر ایران (بویژه ، در لایه های پیشگام آن) پدیدار شده است . کسی آن را اختراع نکرده . دلیل پیدایش آن نیز ارتباط مستقیم با مرحله کنونی مبارزات طبقاتی پرولتاریا دارد . بطور کلی ، تشکیلات کارگری (سازمان های ناب طبقاتی ، نظیر اتحادیه ها - شوراهای کارخانه - کمیته های اعتصاب - کمیته های عمل - و غیره) بر اساس شرایط مشخص و در مراحل مشخص مبارزه طبقاتی پدیدار می شوند . و در هر مرحله ای بر نوع خاصی تاکید می شود . این مطلب برعکس امل گوناگونی دلالت دارد : تناسب قوای طبقاتی ، سنن مبارزاتی طبقه کارگر ، اهداف مشخص مبارزه طبقاتی ، و غیره . در شرایط دوره حاضر در ایران ، به دنبال انهدام شوراهای کارخانه ، و به دلیل فقدان جنبش اتحادیه ای (و سنن اتحادیه ای) ، طبقه کارگر به شکل ویژه ای از سازماندهی طبقاتی روی آورده است : ایجاد

کمیته های عمل مخفی در کارخانه . نشریه سوسیالیسم و انقلاب تحت عنوان کمیته های عمل کارگری از آنان یاد می کند (و گاهی نیز تحت عناوین دیگری ، نظیر کمیته های عمل مخفی ، کمیته های کارخانه ، و یا کمیته های عمل کارخانه) . کارگران مبارزی که در ساختن این کمیته ها نقش داشته اند ، شاید اکثرا " حتی به فکراینگه چه نامی بر کمیته خود بگذارند ، نبوده اند . آنچه مسلم است این نوع تشکیلات را باید کمیته نامید . کمیته های عمل هستند زیرا برای عمل مشخصی ایجاد می شوند . در کارخانه ها عمل می کنند و مخفی هستند . بنابراین ، ر.ح. نیز تصدیق خواهد کرد که عنوان کمیته های عمل کارگر بی مسمی نیست .

آنچه در ارتباط با این کمیته ها برای سوسیالیست های انقلابی اهمیت دارد ، نام آنها نیست ، بلکه داشتن ارزیابی صحیحی است از نقش آنان و وظایفی که در این مرحله در مقابل طبقه کارگر قرار دارد . بر اساس این ارزیابی باید برنامه مناسب مداخله انقلابی در آنان تدوین گردد . آنچه نشریه گفته است نیز معرف چنین تلاشی است . اما ، ر.ح. ایراد می گیرد که چرا این کمیته ها با کمیته های کارخانه " پیشنهادی " کمینترن متفاوتند !؟ ایراد به این بی محتوایی از جگاریشه گرفت است ؟ بسیار ساده است ! زیرا ، ر.ح. در کتب زندگی می کند و نه در ایران امروزه ! و هنگامی که سوسیالیست های انقلابی ضرورت مداخله در این کمیته ها را (مداخله نه فقط به معنای بردن چیزی از بیرون به درونشان ، بلکه همچنین به معنای شرکت و پیشقدم شدن در امر ساختن و گسترش آنان) جهت تبدیل آنان به کمیته هایی که بتوانند وظایف اساسی این دوره را انجام دهند ، یعنی نقش کمیته های اعتصاب را ایفاء کنند ، تبلیغ می کنند ، ر.ح. ایراد می گیرد که پس نقش حزب چه می شود !؟ این دو مطلب چه ربطی به یکدیگر دارند ؟ بدیهی است که سوسیالیست های انقلابی از طریق " حزب " خود این مداخله را سازمان می دهند ! زیرا مداخله انقلابیان در کمیته های عمل کارگری تحت نظارت هسته های سوسیالیستی در کارخانه سازمان می یابد .

اما ، باید دقیق تر این نقد ر.ح. را دنیا کنیم . او می نویسد : " آنچه کمینترن تحت عنوان کمیته های کارخانه فرمول بندی می نماید مبنای استقرار کنترا در سطح هر کارخانه است که توده وسیع یک کارخانه را در بر می گیرد . این کمیته های کارخانه در سالهای جنگ امپریالیستی نقش مهمی جهت اعتصاب توده ای در اروپا ایفا کردند . لکن کمیته های عمل کارخانه پیشنهادی نشریه سوسیالیسم و انقلاب یک هسته مرکب از پیشروان کارگری است که قرار است وظایفی را به عهده گیرند که خاص کمیته های کارخانه می باشد " (ص ۶) .

ملاحظه می کنید ؟ ر.ح. باز چند لغت دیده است و دنیا تعریف لغات در کتب گذشته است . دیده است صحت از " کمیته کارخانه " می رود بدون توجه به این مساله ساده که کمیته

داریم تا کمیته ، به یاد آورده است که در کنگره دوم کمینترن ، قطعنامه ای تحت عنوان جنبش اتحادیه های کارگری ، کمیته های کارخانه و بین الملل سوم تصویب شده بود. اوبه "مطالعه" آن ترغیب شده است. در آنجا ، البته ، تعاریفی مفایر با "طرح" کمیته های کارخانه "پیشنهادی نشریه" یافته است. برخی رابه عنوان جمع بندی شخصی خود از "تاریخ جنبش کارگری" ارائه داده و برخی رانیز عینا " بازگو کرده است ، تا ایراد خود را اثبات کند: این کمیته ها با کمیته های کارخانه کمینترن متفا وتند! در اینجا نیز آنچه را که در قطعنامه مغایر با ایرادات خود یافته نا دیده گرفته است!

اما ، نکته ای که ر.ح. در تمام "استدلال" خود فراموش می کند ، دقیقا " معنای مشخص " کمیته های کارخانه در قطعنامه کمینترن است. در آن زمان ، در جنبش کارگری اروپا ، به آنچه بعدها (و در همان زمان ، در میان بسیاری از احزاب) شورای کارخانه نام گرفت ، کمیته کارخانه می گفتند! ر.ح. شاید این نکته ساده رانمی دانسته و صرفا اشتباه کرده است اما ، اگر همان قطعنامه را واقعا مطالعه می کرد (ونه اینکه دنبال چند جمله دلخواه بگردد) ، به راحتی می دید که صحبت از شورای کارخانه است ، در همان صفحه ای که او نقل قول های خود را انتخاب کرده است ، نوشته شده : این کمیته های کارخانه "توسط تمام کارگران کارخانه انتخاب شده اند." (همان کتاب ، ص ۱۱۱). بنابراین ، بدیهی است که چرا این کمیته ها "توده وسیع یک کارخانه" را در بر می گرفتند و چرا می توانستند ابزار اعمال کنترل کارگری بر تولید باشند. اما ، این چه ربطی به کمیته های عمل کارگری امروزه در ایران دارد. آن مرحله از جنبش کارگری که شورا های کارخانه و کنترل کارگری را در دستور روز قرار داده بود ، فعلا ، برای مدتی (که ما مبارزه می کنیم تا مدتی کوتاه باشد) ، سیری شده است. آنچه وجود دارد ، کمیته های کوچک و مخفیی هستند! کنترل کارگری که سهل است ، در کف کارخانه علنی هم نمی توانند بشوند! آیا ، چون شورا های کارخانه "پیشنهادی" کمینترن ، در سالهای ۲۳ - ۱۹۱۷ ، نقش مهمی جهت اعتصاب توده ای ایفاء کردند ، منبعد ، هر تشکیلات کارگری که در جهت اعتصاب توده ای فعالیت کند ، باید حتما " عین آن شوراها باشد! ؟

و حال بر اینست که به دلایل ادعای ر.ح. مبنی بر فراموش کردن نقش حزب توسط سوسیالیستهای انقلابی توجیه کنیم . او می گوید: مگر ت.ت. نگفته است که طبقه کارگری می تواند" با استفاده از ابزار اعتصاب عمومی سیاسی" رهبری مبارزات سیاسی ضد ولایت فقیه را در دست بگیرد ؟ آری ، گفته است . سپس می پرسد: مگر ت.ت. نگفته است که "ضمانت تکوین آن ((یعنی اعتصاب عمومی)) ، شکل گیری کمیته های عمل کارگری و اتحاد این کمیته ها بصورت جبهه واحد کارگری است" ؟ خیر! چنین چیزی نگفته است. گفته است: "در مرحله معینی از رشد نفوذ این کمیته ها و بر اساس ایجاد هماهنگی میان آنها می توان ((نگفته است می توانند

گفته است می توانیم)) قدم های عملی در راه تحقق شعار اعتصاب عمومی سیاسی را برداشت." اما ، حال فرض کنیم که گفته است . ر.ح. سپس ثابت می کند: "نتیجتا" ، اگر چه سوسیالیستهای انقلابی در ایجا دکمیته های عمل کارگری وجهیه واحد کارگری می باید پیش قدم شوند ، لکن کمیته های عمل کارگری از طریق سازمان دادن اعتصاب عمومی سیاسی ، رهبری طبقه کارگر را تضمین می کنند" (ص ۶) . و این سه عقیده ر.ح. ، ناظر بر نوعی تشکیلات عمومی کارگران است که جایگزین حزب طبقه کارگر می شود . چرا؟ زیرا از نظر مارکسیزم لنینیسم رهبری طبقه کارگر را فقط حزب طبقه کارگر تضمین می کند! بنابراین ، ر.ح. ، پس از بازی با لغات رهبری طبقه کارگر بحث . ت.ت. را با بحث خود جایگزین می کند و سپس ادعا می کند که نقش حزب فراموش شده است!

بگذارید از ر.ح. یک سوال کنیم . قاعدتا " قبول دارید که قیام اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه پرولتاریا رابه قدرت رسانید. وقاعدتا " قبول دارید که این عمل تسخیر قدرت ، بطور قطعی ، رهبری پرولتاریا را تضمین کرد. اما ، این قیام توسط کمیته نظامی انقلابی شوروی پتروگراد سازمان یافت. آیا این بدان معنی است که این کمیته ، چون رهبری طبقه کارگر را تضمین کرد ، جایگزین حزب طبقه کارگر شد ؟ آیا رهبری این کمیته در دست حزب نبود؟ به همین ترتیب ، رهبری کمیته های عمل کارگری نیز باید در دست هسته های سوسیالیستی باشد .

ولی ر.ح. کاری به این کارها ندارد . او ایراد خود را اثبات می کند و دنبال کار افشاکاری را می گیرد: "پیشرو کارگری از طریق تشکل ویژه خود... قادر به رهبری مبارزه طبقاتی کارگران نخواهد شد ((یعنی ادعا می شود که هیات تحریریه گفته است خواهد شد)) ، این پیشروی متشکل تنها قادر به جهت دادن کارگران بسوی سندیکالیزم انقلابی است." (ص ۶) . پس ، ثابت شد! سندیکالیست هم هستند! اما ، به همین جا خاتمه نمی یابد . باز ر.ح. به دنبال لغت روانه می شود . در قطعنامه دیگری از همان کنگره دوم کمینترن درباره نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتاری به بخش مربوط به سندیکالیزم انقلابی (تذ ۵) سر می زند ، و هر چه در آنجا ست نقل می کند ، بخشی بصورت نقل قول و بخشی بصورت بازتابی از دانش شخصی.

مثلا" ، به این نمونه توجه کنید: در آنجا ایمن جمله را پیدا می کند: "پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ، منشویک ها برای چندین سال ایده "کنگره کارگری" را پیش کشیدند که قرار بود جایگزین حزب طبقه کارگر شود" (همان کتاب ، ص ۷۰). بنابراین ، ر.ح. ، از قبول خود می نویسد: "کمیته های عمل کارخانه پیشنهادی نشریه سوسیالیسم و انقلاب اگر چه وظایفی را در مقابل می گذارد که خاص کمیته های کارخانه ((یعنی همان شورا های کارخانه!)) است ، اما نقش و طرح اتحاد این کمیته های کارخانه شبیه "کنگره کارگری" است که پس از انقلاب ۱۹۰۵ توسط منشویک ها ارائه شد و ناظر بر نوعی تشکیلات عمومی کارگران

بود که جایگزین حزب طبقه کارگر می‌شد (ص ۶). و ادعا می‌کنند که این نتایج را بر اساس "بررسی دقیق" نشریه و آشنایی با "تاریخ جنبش کارگری" استخراج کرده است! نام این گونه ایرادها را چه می‌توان گذارد؟

حزب و نشریه سوسیالیستی

تمام صفحات گرانقدری که توسط ایرادات ر. ح. (و متاء سفانه از روی ناچاری با پاسخ‌های ما) پر شده است، به این دلیل بود تا او بتواند مواضع خود را در رابطه با نشریه "سوسیالیسم و انقلاب" بطور علنی در اختیار کل جنبش قرار دهد. و ببینیم، عاقبت در این باره چه می‌گوید.

پس از "بررسی دقیق نشریه"، پس از کوشش برای ارائه "نقدی مثبت" بر دیدگاه هیأت تحریریه نشریه، ر. ح. نظر خود را جمع‌بندی می‌کند: "بنابر این روشن است که بولتن بحث سوسیالیست‌های انقلابی از چه ضرورتی نشأت می‌گیرد و در خدمت چه هدفی قرار دارد. ضرورت ایجاد بدیل کارگری از طریق اتخاذ روشی جهت سرنگونی انقلابی رژیم ولایت فقیه تأمین می‌شود. این روش اعتماد توده‌های سیاسی است که از طریق ایجاد کمیته‌های عمل کارگری ممکن تواند شد. برای تحکیم و توسعه کمیته‌های عمل کارگری، برپا داشتن جبهه واحد کارگری ضروری است و این جبهه واحد کارگری، بر اساس دموکراسی کارگری، نشریه‌ای را لازم دارد تا بتواند نقاط مورداختلاف سوسیالیست‌های انقلابی را مورد بحث و بررسی قرار دهد." (ص ۲).

و یا: "پیشتر روشن کردم (یعنی نقل قول بالا) ... نشریه سوسیالیسم و انقلاب وظیفه ایجاد وحدت عمل بین کمیته‌های عمل کارگری را در برابر خود نهاده است. به عبارت دیگر نشریه در خدمت بحث و بررسی اختلافات عقیدتی و برنامه‌ای است که ما بین سوسیالیست‌های انقلابی در جهت ایجاد کمیته‌های عمل کارگری صورت می‌گیرد. این نشریه با رعایت اصل دموکراسی کارگری و در برتو تجارب مشترک مبارزاتی راه تحکیم جبهه واحد کارگری را هموار می‌نماید." (ص ۷).

سیار خوب! دوباره روشن شده است، که ر. ح. خود روشن نشده است. به نظر می‌رسد که نشریه دیگری را بررسی کرده است. سوسیالیسم و انقلاب را با نظم کارگر عوضی گرفته است! در کدام مقاله نوشته شده که نشریه سوسیالیستی نشریه جبهه واحد کارگری است؟ آیا بهتر نبود ر. ح. به عوض ارائه جمع‌بندی خود (و تحمیل زحمت "بررسی دقیق")، به بازگویی جمع‌بندی‌های خود نشریه اکتفا می‌کرد؟ مثلاً، ملاحظه کنید:

"نشریه سوسیالیستی حلقه مروج و سازمانده است که گروه‌بندی کمونیستی را در مقابل جریان‌های رفرمیستی و سائتریستی مشخص می‌کند. این بولتن بحث کلیه انقلابیون است. (یعنی نشریه سوسیالیسم و انقلاب) ..."

"بولتن بحث سراسری کمیته‌های عمل برای سازماندهی تبلیغ سراسری، هماهنگی فعالیت‌ها و سازماندهی پیشگام انقلابی لازم است. (یعنی نشریه نظم کارگر) ... (ص ۴۰).

آیا رفیق ر. ح. چون لغت "بحث" را در هر دو تعریف دیده، تصور کرده است که بولتن بحث سوسیالیست‌های انقلابی همان بولتن بحث کمیته‌های عمل کارگری است؟ بهر حال، بوضوح، صحبت از دو نشریه کاملاً متفاوت است آنچه ر. ح. "تعریف" کرده، در واقع، تعریف ناقصی از دومی است. آنچه از ت. ت. بازگو کرده، نیز مربوط به دومی است. و این کاملاً روشن است:

هنگامی که ت. ت. می‌نویسد "اگر این سازمانها (یعنی سازمانهای مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر) اهمیت وحدت را درک می‌کنند، بگذار اول در سطح وحدت برای عمل مشخص نشان دهند. بگذار به اعضای کارگر خود رهنمود دهند که برای ایجاد کمیته‌های عمل کارخانه‌ها کارگران انقلابی دیگر وارد اتحاد عمل شوند. پس اختلافات عقیدتی و برنامه‌ای چه می‌شود؟ با رعایت اصل اساسی و مرکزی دموکراسی کارگری اختلافات به بحث گذاشته خواهند شد و اتحاد عمل و تجربه مشترک زمینه را برای رفع واقعی این اختلافات فراهم خواهد کرد"، واضح است که غرض نشریه سوسیالیستی نیست. نشریه‌ای که متکی بر این اتحاد عمل میان افراد، محافل و سازمانهای مختلف است، چگونه می‌تواند ارگان مروج و سازمانده گروه‌بندی نوین سوسیالیسم انقلابی باشد؟ البته، سو سیالیست‌های انقلابی در ارگان کمیته‌های عمل کارگری نیز شرکت دارند، و در آنجا بحث هم می‌کنند. اما، این ارگان نمی‌تواند معرف گرایش حزبی مشخصی باشد. در نشریه سوسیالیستی نیز بحث صورت خواهد گرفت، ولی در جا رجوب اهداف ترویجی و سازماندهی معینی. در این نشریه، ضرورت اتحاد عمل و هم از ضرورت تلاش در راه تحقق اعتماد عمومی صحبت خواهد شد. اما، برای سازماندهی گرایش فکری، مسلکی و سیاسی ویژه‌ای. در نشریه کمیته‌های عمل نیز به همین دربار مسائل مختلفی که پایه‌های آن تشخیص دهند، می‌تواند بحث صورت گیرد، اما نه در خدمت ترویج سیاسی معینی.

تصور نمی‌کنیم درک این مسائل دشوار باشد. اما، ر. ح. با قاطعیت (که ناشی از "بررسی دقیق" است) اعلام می‌کند که نشریه سوسیالیسم و انقلاب نشریه جبهه واحد کارگری است. این هم، البته، همانند سو تفاهات پیشین می‌توانست در حد یک سو تفاهم باقی بماند. اما، بر اساس همین برداشت‌های سرسری هر چه انحراف و اتهام که دلخواه ر. ح. است به هیأت تحریریه نسبت داده می‌شود.

نخست، خود ر. ح. ادعا می‌کند: "از لحاظ تاریخی این نشریه را می‌توان با نشریه نظم نوین مقایسه کرد. سپس، اثبات می‌کند: "اما نشریه سوسیالیسم و انقلاب نمی‌تواند نقش نظم نوین را ایفا کند"!!! (ص ۷).

خود او، نشریه "سوسیالیسم و انقلاب را به ارگان بحث یک اتحاد عمل مشخص تبدیل می‌بازد، سپس ایراد می‌گیرد: " (نشریه) بجای تاء کید بر نقش حزب طبقه کارگر، از متشکل کردن پیشروکارگری توسط کمیته‌های عمل‌کارگری و ایجاد جبهه واحد کارگری سخن گفته است. (ص ۸). سپس، چون از این گونه سخن هانمی یابند، هشدار می‌دهد که "باری بالاجبار پس از مدتی (نشریه) می‌باید منطق نقشه مند خود را از دست بدهد و تبدیل به ارگانی شود که همه چیز را منعکس می‌کند بجز آن چیزی را که وعده داده است"!!! (ص ۹).

ویک باره کنترل از دست خودش خارج می‌شود، و به رغم آنکه تمام بحث مرکزی نشریه درباره "ضرورت گروه بندی نوین سوسیالیسم انقلابی است، ادعا می‌کند: "در تمام مقالات نشریه سوسیالیسم و انقلاب و نیز ملاحظیات مطروحه در یادداشت هیات تحریریه حتی یک کلمه درباره رابطه تشکیل حزب طبقه کارگر با نشریه سوسیالیسم و انقلاب نمی‌یابید. در هیچ کجای مقالات این نشریه که به برنامه عمل سوسیالیستهای انقلابی پرداخته است، به نقش حزب جهت رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا توجه نشده است، زیرا امر تشکیل و رهبری مبارزه طبقاتی به کمیته‌های عمل کارگری سپرده شده است. این عدم توجه مطلق در ربط با حزب را می‌باید در تاء کید وافر برنامه عمل مبارزاتی هیات تحریریه جهت تصرف عملی قدرت در شرایط کنونی جستجو کرد."!!! (ص ۸).

و بر اساس همین جمله پردازی های خیالی، هیات تحریریه، اضافه بر تمام اتهامات قبلی، در این جا متهم به ژورسیزم می‌شود: "لاجرم مساله حزب و تصرف قدرت را بمشابه دو عنصر متناقض مطرح می‌نماید... خطر در غلطیدن به دامن ژورسیزم در چنین شرایطی وجود دارد."!!! (ص ۸).

و سپس، بخش آموزشی درباره "ژورسیزم در انقلاب ایران!"

این نحوه جدل ر.ح.، مباحثات آکادمی علوم شوروی در زمان استالین را بیاد می‌آورد. اگر دانشمندی پیدامی شد که در فلان کتاب یا رساله خود، اضافه بر مطالب مورد نظر، درباره "سیرتکامل ازباخته تا سوسیالیسم نیز مطلبی نمی‌نوشت، فوراً" به سرپیچی از "قوانین ماتریالیسم دیالکتیک" متهم می‌شد. ر.ح. چون لغت حزب را ندیده است، نشریه را متهم به "عدم توجه مطلق" در ربط با حزب می‌کند! (دیدیم او چگونه دوبار اگر کامل از بحث ت.ث. را که دقیقاً "مربوط به این مساله می‌شد، به سادگی، در نقل قول خود حذف کرده بود).

ر.ح.، اگر دقت می‌کرد، اما، لغت حزب را نیز می‌یافت مثلاً: "هسته‌های سوسیالیستی واحدهای پایه-ئی حزب انقلابی اند" (ص ۳۹). این جمله نتیجه یک بحث مفصل درباره "سازماندهی سوسیالیستی" است. چرار.ح. به خود بحث توجه نکرده است؟ آیا او تصور

می‌کند "سازماندهی سوسیالیستی" مفهومی غیر از سازماندهی حزبی دارد؟ دقت کنید: "سازماندهی سوسیالیستی - عبارت است از سازماندهی هسته های سو-سیالیستی، جهت مداخله در پیشگام (ترویج، کمک به سازماندهی، تعاون) و تاء مین رهبری انقلابی سو-سیالیستی. آموزش و ترویج، یک جنبه فعالیت هسته هاست برای غلبه بر گرایش های نظری و سیاسی خرده بورژوازی. تربیت مبلغ های ورزیده، جنبه دیگر فعالیت است برای جلب کارگران به اهداف روشن مبارزه. هسته ها می‌توانند و می‌باید در سازماندهی کمیته های عمل و کمیته های هماهنگی (صنعت، منطقه، شهر...) پیشقدم شوند و ارتباط زنده خود را (همراه با ترویج منظم) ادامه دهند. آنان فراکسیون سوسیالیستی پیشگام کارگری و توده ای اند (با می‌شوند). "آیا، این هم از همان جنبه های ثانوی" است؟ آیا تمام استدلال ر.ح. بر اساس همین یک پاراگراف به هم نمی‌ریزد؟ هم اهداف هسته ها و هم نحوه سازماندهی آنان بیان شده، و هم اینکه وظایف مشخص آنان در مداخله در جنبش کمیته های عمل ترسیم گشته است. جای برای سوء تفاهم نیز باقی نگذاشته است. و نشریه سوسیالیسم و انقلاب ارگان سراسری این سازماندهی سوسیالیستی است.

و این تنها مطلب موجود نیست: "سازماندهی خود برای انقلاب، قدم اول و اصلی است. یعنی جلب سازماندهی پیشگام کارگری و انقلابی، ترویج در میان آنان جهت پیروزی مسلکی و سیاسی برجریان دموکراسی خرده بورژوازی، و آمادگی برای رهبری و تشکیل مبارزه طبقاتی انقلابی مضمون اصلی فعالیت در حال حاضر است. چگونگی سازمان راهمین تعیین می‌کند." (ص ۳۷). آیا این هم از همان "جنبه های ثانوی" است؟

این یکی چطور؟ "دوران، کنونی دوران مبارزه در راه ایجاد گروه بندی جدیدی از سوسیالیست های انقلابی است. یعنی از کسانی که قادر باشند وظایف کنونی را انجام دهند. یعنی کسانی که حاضرند، و توانائی آن را نیز در خود می‌بینند، که برای مبارزه جدی در راه تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر و در راه سوسیالیسم، تشکیلات، محافل، اخلاقیات و پیش داوری های خرده بورژوازی خود را رها کنند..." (ص ۹). و وظایف کنونی چیستند؟ "وظایف سوسیالیست های انقلابی روشن است: مبارزه در راه ایجاد رهبری انقلابی کارگری که بر اساس دو پایه اصلی تدوین استراتژی انقلابی سوسیالیستی و ایجاد تشکیلات پیشگام کارگری بنا خواهد شد و بر اساس تدارک عملی زمینه های تحقق اعتصاب عمومی سیاسی کارگری انسجام خواهد یافت. بدون فعالیت جدی در راه تدوین استراتژی انقلابی و ایجاد تشکیلات پیشگام، حتی اگر اعتصاب عمومی کارگری خودانگیخته نیز تحقق یابد، مقابله با ضد انقلاب سرمایه داری و استیلای رژیم بورژوازی غیر ممکن خواهد بود." (ص ۹).

ر.ح. اما اصرار دارد که این همه به معنای "او-لویت قائل شدن برای کمیته های عمل کارگران و جبهه"

اطلاعیه اندکی پیش از ضربات (اخیر) آماده شد. در آن، نتایج تئوریک و عملی مبارزه با روشنفکران خرده‌بورژوا فرمولبندی شده بود: رویکرد به مشسی تاریخی پرولتاریا و سازماندهی خود برای انقلاب نشان می‌داد که مشی سیاسی حاضر (گروه‌ها و سازمان‌ها) و سازمان‌یابی‌های حاضر در تناقض کامل با آن (نتایج) قرار دارند، و نه تنها در مقابله با ارتجاع ناتوانند، بلکه در یک دوران انقلابی، تنها، میانجیگری شکست‌کرده‌اند و کلیه عناصر پیشرو را به انحطاط می‌کشند؛ تا آنکه جریان امور بر خود آنان فائق می‌آید و آنان را در برابر حقارت خود قرار می‌دهد. نیروی میانه‌ی، در برابر تناسب نیروهای حقیقی به زائده‌ای سپری بدل می‌شود.

الته این نتایج نابهنگام نیستند و تازه، بعد از ختم محنه برملانده‌اند. حتی تنها، بیان صرف جریان امور نیستند. می‌توان به یک دوره مباحثات رجوع کرد، تا سیر اختلاف و شکل‌گیری گرایش بر روی این نتایج را نشان داد^(۱).

در "وحدت با سانتریسم؟" (اسفندماه ۱۳۵۹) گفته می‌شد: "سازماندهی که برپایه‌ی فعلیت انقلاب نباشد، انقلابی نیست. حال، مغالزه با آن کسانی آغاز شده که خود به مغالزه با حکومت دل خوش داشته‌اند. این گرایش است که بر شکست انقلاب بنا شده است. سازش ایدئولوژیک، مقدمه‌ی سازشکاری طبقاتی است."

در "اختلافات ما" (۲۴ فروردین ماه ۱۳۶۰)، "نقد اخلاق سیاسی ریویزیونیسم" بیان شد که از لحاظ سیاسی به نوسان ما بین انقلاب و ضدانقلاب می‌گسرد (سانتریسم) و راه را بر مبارزه تئوریک می‌بندد. "مسئله‌ی گرهی یک سازمان انقلابی پرولتری، در وحله‌ی نهائی، مسئله گرهی کل جنبش است. پس، مسئله‌ی وحدت که اخیراً مطرح شده‌است، دقیقاً می‌باید با کل جنبش حقیقی توده‌ها پیوند داشته باشد. زیرا، آزمون حزبی، در وحله نهائی، آزمون خود توده‌هاست. اگر چنین است، تمامی مباحثات ما در این باب می‌باید علنی شود." در این باره سکوت کردند. زمان دیگری (یک ماه پیش از کنگره) باز به همین موضوع بازگشتیم. در برابر ما گفته می‌شد: "رفقای مخالف... مدت‌های مدیدی دفاع از نقطه نظرات خود را جدی نگرفتند و برای علنی شدن نظرات خود مبارزه‌ای را دامن نزدند." (نامه هیئت اجرایی به اعضاء). مسا در

"چگونه مبارزه‌ی ایدئولوژیک را بحلو سوق دهیم" نوشتیم: "حساب کنیم و کنترل کنیم چه کسانی دفاع از نقطه نظرات خود را جدی نگرفتند. ما در اختلافات ما نشان دادیم که آنان از سر مبارزه آشکار و وسیع می‌پزند. ما اختلافات را روشن کردیم. ما وسط گود آمدیم. اما صدائی برنخواست. گفتند، مسئله وحدت خاتمه یافته تلقی می‌شود. ما در عرصه پرنسپ پیروزشدیم و آنان در عرصه اتوریته. و اکنون، ما را به حدی نبودن متهم میکنند. حساب کنیم و کنترل کنیم چه کسانی جدی نبوده‌اند. ما در اختلافات ما نشان دادیم که آنان فاقد روح انتقادیند. آنان نمی‌خواهند مبارزه تئوریک را علنی کنند. آنان سنجش سود و زیان خود را مقدم بر مبارزه واقعی قرار می‌دهند. رفقا! ما سر ایستگاه مبارزه علنی حاضر شدیم اما شما نیامدید." در هردو نوشته مفهوم گرایش و حق‌گرایش را بسط دادیم. در "اختلافات ما" ضرورت بولتسمن مباحثات را طرح کردیم.

در "بحران انقلابی" (اردیبهشت ماه ۱۳۶۰) دیدگاه "بنیاد قانونی" نقد شد (تجلی ایمن دیدگاه در "نامه سرگشاده به مجلس شورای اسلامی" است). "شماره این است: عدم طرح باکسانی که از قانونیت برای کاشتن تخم تردید و لاتبدی در مبارزه انقلابی توده‌ها یا حتی بازداشتن بی‌درنگ آن سوء استفاده میکنند. رمز پیروزی در ساختن رهبری انقلابی با کفایت نهفته است. یعنی "حل پرولتری بحران انقلابی مستلزم ساختن رهبری انقلابی با کفایتی است که تضادهای لحظه‌ای را بدرستی ارزیابی کرده آگاهانه در جریان امور دخالت کند. برای اینکار، بیش از هر چیز می‌باید با آن گرایش جنگید که بشیوه بگذارد ببینیم چه میشود چسبیده‌است و چندان تمایلی به بیرون آمدن از بلاتکلیفی ندارد."

در "برله انقلاب" (خردادماه ۱۳۶۰)، تناقض مشی سیاسی (سازمانها) و موضوع رهبری انقلابی پرولتاریا مطرح شد: بلاتکلیفی و بی‌لیاقتی رویه‌های دیگر آن مشی بودند. پایه‌های نظری ساختن رهبری انقلابی با کفایت طرح شد؛ و لزوم تفکیک انقلابی و غیر انقلابی^(۲).

در "وضعیت جدید و وظائف جدید" (اواصل تیرماه ۱۳۶۰)، به چشم انداز جنگ داخلی پرداخته شد. اگر وضع سازمان، پایه نیمه قانونی سازماندهی‌اش و عجز و گنجی‌اش در برابر ارتجاع ادامه یابد، سهم خود را در شکست جنبش توده‌ای ادا کرده‌است. "یک انقلاب درونی می‌باید"^(۳).

"قطعیت انقلاب" (تیر - مرداد ۱۳۶۰)، گامی پیشتر برداشت. "چشم‌انداز جنگ داخلی گشوده شده است." حال، "وضعی برزخی پدید آمده‌است: آرامش موقت برای تدارک توا، که خود نقطه بحرانی یک انقلاب است. لحظه‌ای که همه گرایش‌های سیاسی درجه

نزدیکی و دوری خود به توده ها و طبقات اجتماعی را بیان خواهند کرد؛ یا عامیانه تر، آنچه از مردی و زوردارند. در این عرصه، تنها گرایشهای طبقاتی لب به سخن می‌کشایند و جریان امور چه بسیار فرقه هاراکه بر زمین نمی‌زند یا پرتاب نمی‌کند. در این میان، "چه‌هنوز به مبارزه سیاسی طبقاتی یا نهاده است چنددستگی و انشقاق در آن، نه در مضمون اقتصادی انقلاب که در گرایش‌های متضاد روشنفکران نهفته است چنانکه بمنزله زلزله‌نگار مجموع منافع طبقاتی جامعه، خود به صف‌آرایی شبه طبقاتی دست زدند و از انقلاب تا انقلاب از منتهی علیه راست تا ماوراء چپ، مجموع تمایلات متضاد را بیان کردند. مسائلی را که پیش کشیدند، نه پیش از همه در جهت پاسخ‌گویی به انقلاب بلکه اصولاً در جهت ارضاء روشنفکرانه بود - و همین‌در شرایط نیمه قانونی مابعد قیام، موجب تقویت و تراکم مرکز (مانداب) در چپ شد که مشخصه اصلی آن، برآله انقلاب بودن در گفتار و بلا تکلیفی سیاسی - عملی است. فقدان خط سیاسی آزمون‌شده در پراتیک انقلابی، پراتیک انفعال سیاسی در حین بلند پروازی‌های تئوریک، تزلزل تئوریک در حین عمل‌زدگی، بی‌اعتنائی به زندگی واقعی هنگامی که دخالت در جریان امور مطرح بود، دنباله - روی از آن هنگامی که هسته مستحکم و ثابت قدم حیاتی است - آرمان‌گرایی برای آرمانی کردن خود فرقه، فقدان آرمان زنده در مبارزه واقعی، تقدم فرقه‌گرایی بر وحدت طلبی، تقدم وحدت فرقه‌ها بر وحدت طبقاتی - انقلابی، تقدم قراردادهای و اصول ویژه بر مبارزه طبقاتی، و پشت‌پا زدن به همان قراردادهای و اصول با هر چرخش در مبارزه طبقاتی، تبعیت از لحظه کنونی، و باری حضور غایب در جریان امور، بی‌یلان چپ غیرانقلابی است. چپ انقلابی، بدون تفکیک خود از آن بدون تجدید سلاح خود، قادر به ارائه رهبری متشکل با کفایت نخواهد بود، بدون تفکیک خود بمشابه حزب عمل انقلابی از مرکز بمشابه باشگاه بحث، قادر به غلبه بر ضعف خود نخواهد بود." به سهم " روشنفکران"

در شکست انقلاب پرداخت. اما " این شکست فعلیست انقلاب نخواهد بود. این شکست مانداب یا چپ غیرانقلابی است که می‌باید کنار گذاشته شود. و چپ انقلابی، با انتقاد مداوم از خود، همچنانکه فعلیت انقلاب همانا انتقاد مداوم انقلاب است، با به دور ریختن مسرده ریگ فرقه‌گرایی، وبا حرکت بر زمین استوار، راه خود را در این بی‌فوله خواهد گشود."

" درباره‌ی پوپولیزم تشکیلاتی " (۶ شهریور ماه ۱۳۶۰)، به بسط مفهوم چپ انقلابی و غیر انقلابی - پرداخت (۴). " شناخت این ساخت ایدئولوژیک تشکیلاتی و مبارزه برای نفی انقلابی آن، بطور عام برای جنبش طبقه کارگر و بطور خاص برای انقلابیون حرفه‌ای کار - گران پیشرو که در صفوف سازمان ما مبارزه می‌کنند، دارای اهمیت تعیین کننده می‌باشد. در غیر این صورت

چپ انقلابی در درون تشکیلاتی که به هیچ وجه تشکیلات مبارزه نبوده بلکه تنها کاریکاتوری از مبارزه را در خود منعکس می‌کند، دچار سرگیجه گردیده و تمام مبارزات، فداکاری‌ها و رزمندگی‌ها، با دعاوی پرولتری در نهایت، آب به آسیاب سازش طبقاتی خواهند ریخت. " در ضمن، " شرایط کنونی در حقیقت مراحل آخر طی این روند است و بنا به آنچه گفته شد می‌توان آنرا بحران در پوپولیزم تشکیلاتی نامید... اگرچه حاکمیت پوپولیزم، عناصر بسیاری را در مبارزه طبقاتی مردود کرد و به همین جهت ضربات جدی بر پیکر چپ انقلابی وارد آورده است، اما شرایطی نیز برای رشد چپ انقلابی ایجاد کرده که از این شرایط باید بیشترین استفاده را نمود. باید هرچه دقیق‌تر و وسیع‌تر به توضیح علل و ماهیت کاستی‌ها و طرح برنامه عمل انقلابی پرداخت... برنامه‌ی عمل نمی‌تواند تنها به طرح خطوط عام بسنده کند. می‌باید هرچه بیشتر به جزئیات پرداخت و شیوه‌ی برخورد انقلابی به مسئله امکانات را بیان داشت. بنابراین گذشته از بررسی مسئله استراتژی و تاکتیک انقلابی و مسئله چشم - انداز، طرح استراتژیک و تاکتیکی تشکیلاتی (و برنامه - مه استحالته آن) به شکلی فراسازمانی باید عرضه گردد. خصلت فراسازمانی این برنامه، آن را به برنامه فراکسیون انقلابی چپ بدل می‌گرداند."

برای مباحثات ماقبل کنگرس، " مسائل - مشاخره " (آبان ماه ۱۳۶۰) آماده شد تا در برابر موج تسلیم طلبی، گرایش خلاف آن را پیش برد. اگر چه دوره ماقبل کنگره را حذف کردند و نوشته را به میزانی محدود و بعد از کنگره پخش کردند) این قدمی بود برای اظهار گرایش انقلابی به صورت یک برنامه (۵) در همان اولین بحث خود در کنگره گفتیم: " د و راه وجود دارد. یکی راه سازشکاری طبقاتی است که هم اکنون بر سازمان مسلط است و دیگری راه مارکسیزم انقلابی یعنی راه انقلابی طبقه کارگر... این گرایش (سازشکاری) است که مانع حل بحران رهبری پرولتاریا شده و تکلیف با آن می‌باید یکسره شود."

" ترازنامه و چشم‌انداز" سرانجام این دوره بحث بود. " این موضوع انتقادی است که با دست گذاشتن به ریشه‌ی بحران، انهدام نظری آن و قرارگرفتن در وضع جدید، خود نیز سپری می‌شود. یعنی از طریق مباحثات محک نمی‌خورد، همانا با نشان دادن جنبه سازمانده و عملی خود، انتقاد به ترازنامه را به چشم‌انداز انتقادی تبدیل می‌کند. " این چشم‌انداز، " تنها با جدائی قطعی (تئوریک، عملی و تشکیلاتی) از واقعیت وارونه به دست می‌آید. یعنی جرخش به صنعت، سازمانده‌ی پیشگام کارگری مستقل از روشنفکران خرده بورژوا، و درگیری عملی در جنبش کارگری تحت برنامه انقلابی." (کلیه نسخه آن در ضربه چاپخانه به تاراج رفت)

* * *

"اطلاعیه" نه تنها نتیجه عملی این دوره را بیان می‌کرد. بلکه هم خود ناشی از اوضاع عملی بود. "اطلاعیه" که این اوضاع را ترسیم می‌کرد، از نتایج آن برکنار نماند. رفقای که حامل (فکری و عملی) آن بودند، از پای درآمدند. از دست رفتن پیشقدمان، تاخیر در ارائه مباحثات و ناپودی تقریباً کلیه امکانات نتایج بلافاصل این ضرباتند. علاوه بر این، ارتجاع بطور غیرمستقیم هم ما را آماج ضربات خود کرده است: شرایط تخطئه و تخریب روحی و اخلاقی تسهیل شده است. در این هنگام، شکاکان سر برمی‌آورند، از آن جهت که از انقلاب و کار انقلابی روی برتابند. پیشداوری آنان، مافوق هرگونه سیاستی قرار می‌گیرد. با به رخ کشیدن انحطاط، بی تفاوتی سیاسی خود را به عنوان آخرین کلام سیاسی ادا میکنند و بدان می‌بالند. اگر تاریخ، با محک‌کوتاه نظری سنجیده می‌شد، اینسان رد پائی از خود به جای می‌گذاشتند. در این هنگام، مفتریان سر برمی‌آورند تا کار ارتجاع را تکمیل کنند: با تخطئه و هر وسیله دیگری ما را از میان بردارند (اندکی پیش از ضربات بود که علیه رفقای "چاپ و توزیع" که در معرض کشتار ارتجاع شدند، نوشتند: "درون سازمان را از پلیدی های وجود آنان پاک کنیم." (۶) ارتجاع این کار را برای آنان کرده است و می‌کند).

در تحلیل نهائی، همه وزن ارتجاع به روی‌شانه های یک اقلیت کوچک انقلابی سنگینی می‌کند. نسل انقلابی و حقیقی سازمان، از لحاظ جسمانی، ضربه خورده است. برغم آن، وظائفی که پیش روی خود نهاده بود، برای همه انقلابیون که عزم خلاف جریان قهرارفتن را بر گزیده‌اند، به مثابه مایه اصلی خواهد بود. ایسن مایه که در کار شکیبای و جدی جهت سازماندهی خود برای انقلاب خلاصه می‌شود، در عین حال طلیمهٔ احیاء سنست بلشویکی خواهد بود.

آشکار است که در این راه، این گرایش مواضع خود را علناً پیش خواهد برد. می‌باید به همسازی در طراز جدید، با کلیه افراد و گرایش‌هایی که وظائیف حقیقی را در برابر خود نهاده‌اند، جهت‌گیری کرد. همبستگی نه برسرنام، همانا بر سر مطلب.

* * *

اطلاعیه

طنین خفه‌گیر شدهٔ یک انقلاب پرولتری، کوئی فرونشسته است. در برابر جنگ داخلی که توسط هیئات حاکم تعمیم یافته، مقاومت توده‌ای و انقلابی به چشم نمی‌خورد، در عین حال که امکانات عمل انقلابی توده‌ای از میان نرفته است. جنگ داخلی که هیئات حاکم را در برابر جامعه، و جامعه را در برابر سرنوشت تاریخی خود قرار داد نشان داد که تنها، نیروی اجتماعی قادر به داوری صحنهٔ نبرد است. سرمایه یک نیروی اجتماعی است و کار نیروی خود را فقط از تعداد و تشکیلات می‌گیرد. در یک دوره، کار در پشت‌ظاهر برادری همگانی و رهبری ربانی، اعتصاب عمومی را سازمان داد و پایه‌های مقدم سازمان یابی توده‌ای را پدید آورد. روشنفکران اما، با اتکاب تشکیلات ویژه خود به افتراق (تقسیم سیاسی گروهی در جنبش کارگری) دامن می‌زدند، و با تکیه بر فعالیت ویژه خود، به جای آنکه بنیاد این فعالیت بر مبارزه طبقاتی قرار گیرد، در نبرد میانجی‌گری می‌کردند. اکنون تراژدی ماه این میانجی‌گری، فروکشیدن جنبش توده‌ای و انقلابی، و شکست تاریخی خود میانجی‌گری است. در برابر موج جدیدی که زیروزیرشان می‌کند، خموشانه انتحار را برگزیده‌اند؟ و خود را با عدم آمادگی توده‌ها تسلی می‌دهند. حتی ارتعاش عصبی بمب‌ها قادر به تغییر این وضع نیست؟ و حتی قربانیان بی‌شمار بزرگان جانی یاس، وازدگی، و انفعال غلبه نمی‌کند. پس، از آن "پرافتخار" چه مانده است جز غبن و غرور جریحه دار شده که حتی تسلی خاطر نمی‌یابد؛ و "انتظار" یا آرزوی تغییر وضع، که یکبار دیگر در نقش قهرمان ظاهر شوند و یکبار دیگر برده‌ی شکست را بازی کنند دیگر سپری می‌شود. جسارت‌شان، نه دیگر عنصری از مبارزهٔ انقلابی، همانا رویه دیگر ترس و بی‌آرامی شان است که البته فقط در منازعات شخصی نمودار می‌شود. منازعاتی که در همهٔ گروه‌ها و ائتلافها جان می‌گیرد و راه تسلیم طلبی، وادادگی و سازشکاری را می‌کوبد. "سرداران" مبارزهٔ توده‌ای، جنگ فرقه‌ای و تن به تن را قراول می‌روند. جسارت انقلابی که فرو می‌نشیند و ترس و یاس که سر بر می‌آورد، جسارت تخطئه همای پنهانی و نیرنگ قوت می‌گیرد. به نام "انقلاب" در پیله های کوچک خودشان، "کودتاهای کاخی" برپا می‌کنند، با اخراج ها و تصفیه های مداوم سازمانی بار وری تخطئه در خاک سترون روشنفکران وارونه.

رویه‌ی دیگر، نتایج خود انقلاب است. انقلاب، با بیرون کشیدن توده از لجه‌ی شرایط برده‌وار زندگی، با وارد کردن عنصر غیر عادی در عادت روزمره‌شان و با درگیر کردن تجربی آنان در عمل سیاسی، آنان را تغییر داد. تا آنجا که خود، ابتکار

جهت ساختن کمیته های عمل سازمان دهیم (مصوبه کمیته مرکزی) ، یعنی آنگاه که با برنامه ی جدی روبرو شدند که با گرانجانی خستگی شان سازگار نبود ، به تکاپو افتادند و زیر مصوبه زدند (باز ، باجنجال های عصبی ، مدعی شدند که در جلسه ی قبل در حالت طبیعی و عادی نبوده اند) . چه بیهوده است کلنجار با آنان که خود حتی ، خود را جدی نمی گیرند . اگر تمایز این برگردان وارونه ی جنبش را با مظاهر واقعی (گرایش ها و امکانات واقعی) نادیده بگیریم ، به راه پیشداوری و بدکرداری افتاده ایم - به وارونه ی راه واقعی .

راه واقعی ؟ چشم پوشی از " میراث " مظهر منافی آن است و جنبه ی مثبت آن سازماندهی خود برای انقلاب است .

میراثی که دیگر سیری شده ، خود ، نیروی مخرب تاریخی می شود . زیرا با انحطاط اخلاقی خود حامل یاس ، بی اعتمادی و بدبینی است . همه گرومبندی ها ، به مثابه " پدیده های مصنوعی " ، مادام که می خواهند موفقیت خود را حفظ کنند ، به کارکرد اداری و نظامی روی می آورند . در دوره ی " قانونی " ، تا آنجا که ممکن بود به گردآوری نیرو پرداختند و آن را تحت سلسله مراتب ویژه ای سازمان دادند . جدائی بالابو پائین ، مظاهر " حق " و " وظیفه " حامل عنصر اولیه ی سیاست (سلطه - انقیاد) است . " بالا " مظهر روابط عاطفی ، پایدار و مبتنی بر امتیاز ، و " پائین " ، توده ای که بنا به نیاز و تمایل رهبران وابسته به موقعیت اجتماعی سازمان می یابد (کمیته های کارگری ، دموکرا - کراتیک ، دانش آموزی ، . . .) . هیچ پیکره ای ، در خود ، کل گروه را منعکس نمی کند ، یا بیانگر روح جمعی نیست . در انفعال درونی ، کمیته ی مرکزی نقش ویژه ای می یابد تا کل گروه را بازسازی کند و منطبق بر نیاز خود کند . تا آنجا که بر کل مسلط است می تواند یکایک بخش ها را مطیع خود کند و حتی کاریک کمیته را بخواباند . از آنجا که حیطه ی اطلاعش وسیع تر است ، می تواند برتری خود را بر آگاهی های فردی نشان دهد و حتی از آن وسیله ای برای ارباب بسازد . مثلاً " به این مناظره که همین چندی پیش اتفاق افتاد توجه کنید . (۷)

(الف - نشانه ی کمیته مرکزی یا غالب آن ، ب - یکی از پیکره های تشکیلات) :

الف - شما خود سرانه تصمیم گرفته اید و به وظیفه ی خود عمل نکرده اید .

ب - پاسخگوی خودسری های شما ، اما ، کیست ؟ بی توجهی شما جان بسیاری را به مخاطره افکنده است . کی پاسخ می دهد ؟ آیا شما به وظیفه ی خود عمل کرده اید ؟

الف - کمیته ی مرکزی می تواند تا کنگره ی بعدی سر تشکیلات را به سنگ بزند . در آن هنگام ، ما پاسخ خواهیم داد . به چه حقی شما باز خواست می کنید . حال

مستقیم شان را ظاهر کردند ، تمایل باطنی شان را به انقلاب اجتماعی آشکار کردند . مقدم بر " فریضه " رهبران کمیته های اعتماد ساختند و در مقابله با رهبران ، که در پی سندیکا بودند ، شورا های کارخانه را پی ریختند . آنان ، تنها از طریق تناسب نیروها کنار زده شده اند و نه به خاطر شرایط اجتماعی . هیات حاکم ، با تعمیم جنگ داخلی ، پیش از همه سازمان یابی های توده ای (شوراها) را کنار زد که از پیش پراکنده بودند و جنبش کارگری را به مثابه یک وحدت ارگانیک بیان نمی کردند . و آنگاه تروریزم ، به مثابه واکنش روشنفکران خرده بورژوا ، مظهر عدالت خلقی قلمداد شد که می باید چشم انداز جنگ داخلی را تعیین کند . این شیوه ، نه بر واقعیات عینی (طبقات و توده ها) اتکاء داشت و نه بخشی از روند سرنگونی انقلابی بود . رهبران ، در پی دولت های " موقت " خود بودند . و توده ها که تنها در روند سرنگونی انقلابی به قدرت مستقیم خود وقوف می یابند ، زیر حرقه های کورکننده ی سببها هرچه بیشتر نسبت به این قدرت بیگانه شدند . لیکن تجربه و آگاهی این دوران یکسره بر باد نرفته است . حامل آن ، پیشگام کارگری ، لایه ای از طبقه ی کارگراست که از طریق خود مبارزه ی واقعی به این سطح ارتقاء یافته است ، حس اعتماد را در میان توده ی کارگران برانگیخته است و ظرفیت ادامه کاری ، آمادگی تعالی آگاهی و سازماندهی دارد . در آن ، نیروی حقیقی کارگران تجلی می کند که هرگاه سازمان بیابد ، عمل هماهنگ و متحدی را در پیش بگیرد ، سرنوشت جنگ داخلی را تعیین خواهد کرد .

پس ، شکست جنبش توده ای فقط یک ناهنگامی در عمل تاریخی توده هاست ، در همان حال که انقلاب پرولتاری فعلیت دارد . روشنفکران خرده بورژوا ، در اولی سبب بوده اند ، در همان حال که سد دومی اندو پس آنگاه محکوم به شکست تاریخی و اخلاقی ؛ این شکست را وقفه در عمل توده ای (را نمیتوان به پرولتاریا نسبت داد . نه شرایط اجتماعی انقلابی ، در مقیاس توده ای

از میان رفته است ، و نه امکان سازماندهی کارگران پیشرو حول وظیفه ی مرکزی سرنگونی انقلابی . چندان که این تمایز پوشیده می ماند ، پیشداوری زنده می شود ، امید به کار جدی از دست میرود ، انفعال عمومی دست میدهد و تک جوش های عصبی ترور هم آنها را کامل میکند . چنانکه ، آنانکه در کنگره بر تصویب قطعنامه های خود ، به هر نحو (حتی با جارو جنجال) ، پای می فشردند تا " به میان توده ها بروند " و رکلام جوغه های رزمی ، کانسون های پارتیزانی و کمیته های اعتماد " را دلیل زنده و فعال بودن خود می انگاشتند ، در این چندماه تنها به جاروب کردن (حذف برخی از کمیته ها و قطع تماس ها و اخراج ها) پرداخته اند و سر کار جدی هم ندارند . وقتی هم پذیرفته شد که کمیته های کارگری را ، ما ، در

آنکه ما ، می‌توانیم هر تصمیمی در مورد شما بگیریم .
ب- شما از حق انحصاری خود می‌گوئید . حال آنکه در
یک تشکیلات انقلابی ، هیچ حق ویژه‌ای وجود ندارد . تا
کنون ما در کار کوتاهی نکرده‌ایم و بسا باری بیش
از ظرفیت مان برداشته‌ایم . اما هرگاه به آن می‌نگریم ،
همه خرده‌کاری هابود ، یا کارهایی جدی که منتها از سوی
شما جدی گرفته نمی‌شد . دیگر این وضع نمی‌تواند ادامه
یابد .

الف- شما مشکل های خود را برجسته می‌کنید . گوئی ، فقط
خودتان دچار آنید ، همه جا مشکل هست ، باید شکیب بود که
نیستید .

ب- ما ناشکیبا نبوده‌ایم . ورنه می‌باید سر به بیابان می -
گذاشتیم ، از آنچه کرده‌ید . همین که باز خواهان نظم دادن
به کارها هستیم ، خود نشان شکیبائی ماست برای ایس
کار می‌باید کمیسیون رسیدگی (کنترل) به کار بپردازد
و قضایا را واری کند . نه ولنگاری ، نه خودسری .

الف- حال که کمیسیون می‌خواهید ، ما می‌رویم .
(نتیجه : تعلق بترتازمانی که حرف خود را پس بگیرند و
اظهار پشیمانی از نکرده خود بکنند .)

برای رهبری ، نیروی " واقعی " ش در آپارات ها
(دستگاه ها ، ابزارها ، امکانات) تجسم می‌یابد و چنان
بیگانگی افراد و آپارات ها باز تولید می‌شود که حتی
اهرم های تشکیلاتی برای تهدید و ارعاب به کار می‌رود .
هنگامی که گروه با ضربه‌ی خارجی (پلیسی) روبرو می‌شود ،
برای حفظ بالا مقدم بر گسل تشکیلات ، و حفظ آپارات
مقدم بر افراد قرار می‌گیرد . نوعی تجزیه‌ی درونی پدیدار
می‌شود (ضربه‌ی داخلی) که انعکاس آن به صورت عدم
اعتماد دو جانبه ، تحلیل همبستگی و بی‌تفاوتی نسبت به
وحدت گروهی است . نه آئین نامه‌ی اعتماد در بیفغانه و نه
وسا ئل ارعاب قادر به دفع بلا نیستند - خود مظهر این
بیگانگی و به تکلم درآمدن آنند .

در این صورت ، ما با تمایز افراد به خوب و بد
سر و کار نداریم . در ورای افراد ، گروه به مثابه پدیده‌ی
بیگانه (و از این رو ، تصنعی) به چشم می‌خورد که سلسله
مراتبش ، کارکردهایش و رسومش به صورت عناصر اضافی
یا تحمیلی در می‌آیند . خود گروه بندی مانع شکل گیری
داخلی این تفکیک (انقلابی و غیر انقلابی) می‌شود . چنان
که حتی رفقای انقلابی در کمیته‌ی مرکزی و مراکز بیکر ه
ها قادر به ایفای نقش انقلابی نیستند . مادام که
" گروه بندی " (قلبی) فرض می‌شود ، هیچ کار جدی‌ای
صورت نمی‌گیرد - نه آموزش واقعی و نه فعالیت واقعی .
بیشتر ، نوعی تنگی نفس ظاهر می‌شود که امید به کار
واقعی را از افراد سلب می‌کند . امیدهای جزئی هم
بی‌فایده‌ی خود را نشان می‌دهند . (چنانکه در جلسات
کمیته‌ی مرکزی ، برغم مخالفت ها ، هر چیزی بحث می‌شود .
اما آنچه مقرر می‌شود ، همواره بر خلاف انتظار است)
نوعی گم‌گشتگی احساس می‌شود که اگر به آگاهی درآید ،
همانا حرکت آگاهی به خود بیگانگی است .

در آغاز ، این آگاهی به صورت منفی است . یعنی
هنوز خود را در برابر موقعیتش می‌نهد و از آن چشم
می‌پوشد . افرادی که از موقعیت خود می‌برند ، یعنی به
جای درگیری درونی از سکان موقعیت خود ، موقعیت خود
را به مثابه متعین از گروه کنار می‌گذارند ، هنوز اما
وضع خود را تعیین نکرده‌اند . آگاهی‌شان هنوز خلطت
جمعی ندارد . پس هر کنار کشیدن ، برش از خود به
مثابه روشنفکر خرده بورژوا نیست . انقلابی بی‌مصرف ،
دیگر (یا هنوز) انقلابی نیست . وادادگی و تسرس
شاید ، نشانه‌ی آن باشد ؛ یا عصیت آتشین فردی ، که
به هنگامی خود انگیزه پایان می‌پذیرد ، فرو می‌نشیند .
فقط برگزیدن از محیط سابق ، سازمان دادن خود برای
انقلاب ، و قرار دادن بنیاد فعالیت خود بر فعالیت انقلاب
پرولتری بدان آگاهی و اراده‌ی جمعی می‌بخشد و خود ،
خلطت خود را به مثابه روشنفکر نفی می‌کند .

پس تنها هنگامی که انقلابی راه واقعی را تعیین
می‌کند ، بطور واقعی برش قطعی را انجام می‌دهد . البته ،
در شرایط واقعی ، آنچه بطور منطقی وحدت دارد ، به چشم
نمی‌خورد ، یا ظاهرا مرعی نیست . زیرا ، برش نه یک
خانه تکانی است و نه انتقال از یک گروه به گروهی دیگر .
تنها چیزی که در کل ، به روشنی ، می‌توان گفت ، همانا
انحطاط تاریخی و اخلاقی روشنفکران خرده بورژواست و
ضرورت شکل گیری گروه بندی جدید . یعنی دوره‌ی حاضر یک
دوره‌ی انتقالی است . تا جایی که این مفهوم هم بطور
عام ، باقی می‌ماند ، بیانگر چیزی نیست . زیرا می -
توان آن را در حدی گسترده تر ، به مثابه بحر ان
تاریخی رهبری پرولتاریا ، بکاربرد . حتی می‌توان
آن را تحریدی ثابت قلمداد کرد و لحظه‌ی حاضر را همانا
نمونه‌ی واقعی در انطباق ایدئولوژی دانست که وارونه‌ی
واقعیت است و نه نقد واقعیت وارونه .

به جای آن ، حرکت آگاهی به خود بیگانگی به سان
عمل و فعالیت زنده پدیدار میشود . آنان که از " میراث "
بر می‌کشند ، و به جنبش کارگری روی می‌کنند ، در همان
حال خود را به مثابه پیشگام کارگری یا انقلابی
حرفه‌ای سازمان می‌دهند . بحث (دیگر نه چون بیهوده
گوئی) همانا خلطتی روشنگر دارد . درگیری در فعالیت
عملی (نه چون کارنامه‌ی امتیاز) همانا خلطتی رهائی
بخش دارد . انقلابی در قیاس با طبقه سرنوشت جداگانه
ای نمی‌بیند . به هر جا که کارگری سراغ دارد ، یا
به هر جا که کارگران هستند ، می‌رود و کار جدی وثابت
قدم را پی می‌گیرد ؛ هسته های سوسیالیستی برپا می‌کند
(مداخله در جنبش کارگری ، جنبش توده‌ای جوانان و
زنان ، . . .) ؛ نشریات محلی و محفلی (محافل
کارگری) پدید می‌آورد ؛ در راه سازماندهی پیشگام
کارگری قدم بر می‌دارد (کمیته‌های عمل) ؛ قدم به
مداخله‌ی واحدی با نقشه از طریق نشریه‌ی سوسیالیستی سراسری
می‌نهد که همه‌ی افراد ، گرایش‌ها و محافلی را که جهت
سازماندهی گروه بندی طرز جدید جهت گیری کرده‌اند متحد

می‌کند ، که آموزش (ثئوریک ، سیاسی و تشکیلاتی) را پیش می‌برد ، که در بحث درون جنبش کارگری مداخله میکند ، و خط خود را : (۱) فعلیت انقلاب پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا ، (۲) سرنگونی انقلابی دولت و استقرار جمهوری شوراهای کارگران ، دهقانان و سربازان ؛ (۳) سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی ، سازماندهی کمیته های عمل کارگری و سازماندهی کار نظامی در شرایط جنگ داخلی - قرار می‌دهد . مدعیان ، بسا اصول فرقه‌ای خود کنار می‌روند ، و انقلابیان ، کار ترویج ، تبلیغ و سازماندهی را پیش می‌برند . شکاکان ، تنبیل‌ها و ناشکیبایان به تدریج کنار می‌روند (و تا جایی که ممکن است می‌باید کنارزده شوند) . به خستگی که از پس کنجکاوی روشنفکرانه پدید می‌آید ، نمی‌باید توجه کرد . نسبت به لاقیدی می‌باید سخت‌گیر بود . ما بر سنگفرش ، خوش‌خرام ، گام نمی‌زنیم . مادت‌های همدیگر را گرفته و از میان با تلاق رد می‌شویم . این چیزی است که می‌باید خاطر نشان شود . سازمان انقلابی نه‌شئی آرمانی ، همانا خود فعالیت انقلابی است که سازمان می‌یابد . اگر این فعالیت دائمی است ، پس انتظار بی‌مورد است . هیچ دستی از غیب بیرون نخواهد آمد . برای نشریه ، بناگاه ، مینروا از مغز ژوبیتر بیرون نخواهد آمد . تردید در باره نیروی واقعی ، بی‌شک به فاجعه ختم می‌شود . جسارت واقعی ، همانا ، اراده‌ی ساختمان گروه بندی جدید است بدون چگونگی و چرا .

* * *

اکنون ، دیگر ، تجربه‌ی کار واقعی مهم تر از سخن گفتن درباره‌ی آن است . جزئیات ، در خود جریان عمل ، روشن خواهد شد . اشتباه ممکن و حتمی است . مهم ، با فشاری بر روی حقیقت اصلی (انقلابی) است .

کاظم - الف . ر - ح ۱۳۳ سفندماه ۱۳۶۰

* * *

سازمان دادن خود برای انقلاب ، همان قرار دادن بنیاد فعالیت خود بر فعلیت انقلاب است . این ، اما ، هنوز ویژگی جنبش پرولتاریائی را بیان نمی‌کنند . هنوز ، ما بین پیشگام کارگری و پیشگام انقلابی (مارکسیست) تمایز بطور واقعی بارز است . پس ، از لحاظ تشکیلاتی عملی دوتنوع سازماندهی پدید خواهد آمد : یکی ، سازماندهی انقلابیان که نه تنها سطح معینی از آگاهی انقلابی را برخوردارند ، بلکه هم جهت‌امحاء طبقات سازمان می‌یابند ؛ دیگری ، سازماندهی پیشگام کارگری که تجربه‌ی لازم برای آگاهی طبقاتی انقلابی را جذب کرده است و حاضر به اتخاذ روش انقلابی است در لحظه‌ی کنونی ، کمیته های عمل کارگری در خور این نوع اخیر سازماندهیند تا تدارک اعتصاب عمومی کنند ، ذهن توده‌ی کارگران را نسبت به لزوم آن بیدار کنند ، مقدمات عملی آن را پی ریزند (حتی ، آنجا که ممکن است ، اعتصاب‌های آزمایشی کوتاه مدت برپا کنند) ، برای هماهنگی خود در عمل دست به کار شوند ، و در برابر فشار (اخراج ، زندانی کردن ، خیرچینی ضرب و شتم) مقابله‌ی متحدی را سازمان دهند (حتی تهدید و ارباب ، ترور و تخریب - ایجاد هسته های مسلح) .

کار انقلابی ، سازماندهی خود در عین مداخله از

بازگردیم .

گوئی ، پیش از تجربه ی " کار واقعی " می باید تجربه ی دیگری هم می کردیم .

' تثبیت ' ارتجاع ، نه فقط با به رخ کشیدن خود به مثابه یک دارودسته ی مسلح تالانگر ، بلکه هم با متلاشی کردن انقلابیونی که مظهر استمرار کار انقلابی ند ، میسر می شود . رشته های سازمان یابی پیشرو به افراد عناصر انقلابی بدل می شود . فقر اخلاقی ، ذهنی - گرائی پلیسی و امپریزم اعمال زور (خصال خسرده بورژوازی روشنفکر) از جانب دیگری کار ارتجاع را تکمیل می کنند . سردرگمی ، و نومیدی نسبت به ظرفیت انقلابی توده ها سر بر می آورد . تردید نسبت به " کار واقعی " ، تردید نسبت به انقلابیون حقیقی را برمی - انگیزد . توطئه های کوچک و بزرگ رخ می دهند و محفل هایی در طلب ارضاء ' نهاد ' ی که تاکنون نهفته بوده شکل می گیرند .

پیشگام کارگری ، که یک دوره را با فرقه گرائی تحمیلی سپری کرده ، پراکنده و حتی متلاشی است ، که در تناقض ظرفیت و محدودیت شوراهای کارخانه از پای در آمده و حال راه به سوی کمیته های عمل نبرده هنگامی که به این صحنه ی مجازی می نگرد ، غریزه اش او را به برکناری از آن می خواند ، بی اعتمادی اش او را دستخوش بی تفاوتی می کند و به جذب شدن در توده ی کارگران بر می انگیزد .

پس ، ما نه با مقدمات همانا با نتایج یک دوران روبروئیم - تعمیم ارتجاع . اگر سرکوب جسمانی ، که هرگونه قانونیتی را در تناسب نیروها از میان برده رویه ی ظاهری آن است ، نتایج حقیقی آن را می باید در انحطاط اخلاقی و فکری جستجو کرد ، یعنی در قعر وجدان غیر تاریخی خرده بورژوازی که بر تفکر عمومی یسا " عقل سلیم " حاکم است . اعتماد زود باورانه ی دوران قبلی اش به ناباوری عمومی حاضر نسبت به سرنوشتش بدل شده است . فاجعه ای که به دوره ی یائسگی با نهاده است .

پس ، در جنبش همگانی هیات حاکم حقیقی هست . وقتی که به احتضار عمومی مینگرد ، یا جهالت و فر و مایگی خود را ، به نحوی دیگر ، در جامعه و در میان " دشمنان "ش بازی می یابد ؛ یا در می یابد که در سرکوب یک اقلیت انقلابی ، که از میان انحطاط رهایی می کند ، تنها نیست ؛ شرکاء خود را ، که برای پاک کردن " پلییدی های وجود آن " از یکدیگر سبقت می گیرند ، باز می شناسد ؛ در " فرهنگنامه ی افترا " ترجمه ی منافق و مفسد را به سازمان شکن و بریده می یابد ؛ گوئی ، " دفع فساد به افسد " می شود . عملیات ' قهرمانانه ' ی اخراج ، سلب امکانات و تخریب وضع

امنیتی را به خرسندی استقبال می کند . و آنگاه ، " رسالت " تحکیم ارتجاع را قطعی می یابد .

پس ، آیا دیگر مایه ای برای کار انقلابی جدی باقی مانده است ؟ حقیقت فوق ، اما ، تنها همین جدی بودن را اثبات می کند که با روح ولننگاری ، بی ارادگی و بی - خردی ناسازگار است . آموختن - که هرگز از قوی ترین دشمنان ، اگر قدرت آنها با نیازهای تکامل تاریخی در تضاد باشد ، هراس نباید داشت ؛ که اگر نقشه ها و برنامه های ذهنی ، بنا به آهنگ عینی یعنی دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی باشد درنگ نباید کرد ؛ و آنکه خود را تنها می یابد خود تنها مظهر جمعی آهنگ تاریخی توده هاست و دوام خود راتنها در خلاف جریان قهقراشی تنزل اخلاقی ، عفونت فکری و گنجی سیاسی رفتن اثبات خواهد کرد . حتی اگر این و آن کنار بروند ، یا غریق شک و ارتداد و سست عنصری خود شوند ، آنکه ثابت قدم می ماند ، تاریخ حقیقی را برشانه های خود یا به روی استخوان های خود برپا خواهد دید .

بدین گونه ما بدین " تجربه ی دیگر " می نگرییم . ضربات اخیر تنها نشان " ربوده شدن " مصمم ترین و فداکارترین رفقای ما نیستند . سهم آنان تنها به صورت قربانی ارتجاع نیست ؛ همانا در خلاف جریان قهقراشی رفتن است و سرسپردگی به کار انقلابی .

آیا نمیتوان بدان پرداخت ؟

* * *

مفتریان از بازنگری به این تجربه بیم دارند . در آن ، آنان سهم خود را می بینند . ناسازگاری حقیقت با تمایل آنان ، به جای آنکه در آنان روح انتقادی برانگیزد ، گرفتار وهم شان می کند و به دام تخطئه و انتقام شان می کشد . انتظار از خودشان هنگامی که بر آورده نمی شود ، دلواپسی های مذبحخانه برای حفاظت خود سر بر می آورد . دیگر چه باک ، اگر نیرنگی هم در کار باشد ، یا اگر حقایق را وارونه جلوه دهند ، یا اگر این و آن را پایمال کنند . آنان خود را صرفا پشت ' ابهت ' تشکیلاتی مخفی می کنند که داغشان کرده اند ؛ پشت نام و پشت ادعا . مغری که گوئی برای غلبه بر تناقض وضع شان کافی است .

اما ، این تناقض در اصل ، در شکاف مابین مشی سیاسی آنان و مشی تاریخی پرولتاریا قرار دارد . هر چه کم تر این دو مشی باهم همراستا باشند ، مردود بودن مشی شان توسط رویدادها آشکارتر می شود . و هرچه بیشتر در معرض انتقاد قرار بگیرند ، پیاده کردن آن از طریق مجراها و اقدامات کل تشکیلات دشوارتر می شود ، و بناگزیر به تحمیل آن توسط معیارهای تشکیلاتی و از بالا می گردند . وقتی که دیگر خود تشکیلات فرو می یابد و به عناصر اولیه ی متضاد خود تجزیه می شود ، خود مظهر موقعیت تشکیلاتی ، ابهت و افتخار می شوند تا بر احساس حقارت خود فائق آیند . گوئی ، هیچ اتفاقی نیفتاده است . کل این تناقض و این " فاجعه " را آنان

یاس و سرخوردگی ندارند". برای آنکه موضوع را احسا-
ساتی تر جلوه دهند، ما یوس‌ها را عصیانگر کردند.
"عصیان خرده‌بورژوازی، عصیان ناشی از نومیستی
روشنفکران خرده‌بورژوازی که تاب تحمل مبارزه‌ی سخت
و دشوار را ندارند." اینان "در عمل نومیست‌دورمانده
می‌شوند و راه انفعال یا انتحار را در پیش می‌گیرند."
اینان، "امروز عملاً" خانه نشینی را توصیه می‌کنند.
(برخی رفقای شمارش حتی خانه‌ای نداشتند. در مورد ما
هم وضع بهتر نیست.) اینان "در عمل، از هر بی‌عملی،
بی‌عمل‌تر از کار درآمدند." اینان حتی "اندکسی
وجدان انقلابی" ندارند، چراکه "هنگامی که از
ایدئولوژی انقلابی خبری نباشد، از وجدان انقلابی‌نیز
خبری نیست." خلاصه کنیم: انفعال، یاس، سرخوردگی،
درماندگی، انتحار، عصیان خرده‌بورژوازی، بی‌عملی،
خانه نشینی، فقدان وجدان انقلابی.

البته، موضوع، فقط بر سر رفقای شمارش نبود.
خود بهانه‌ی مقصودی دیگر بود. نوشتند: "ممکن است
مطرح شود که این نمونه‌های فردی را نمی‌توان به کل
این گرایش بسط داد. اما رفقا چنین نیست." این
نمونه فقط، "نخستین تجلی آشکار پراتیک ضدتشیلاتی
و سازمان شکنانه‌ی گرایش است که هرچند در سطح جنبش
کمونیستی جهانی پدیده‌ای کاملاً شناخته شده است."
پس، بایک تیسر دوشان زده‌اند. چگونه می‌باید
باگرایشی مبارزه کرد که از "اختلافات ما" تا "مسائل
موردمشاجره" وجهی نظر خود را بسط داده، در هرگام
روشنگری کرده‌است؟ حتی قادر به سرهم کردن یک بحث
متقابل نشدند. رفیق جلالی می‌نوشت: "می‌پرسیم: مگر
نه اینکه صحت نظرات رفقای که به آنها چپ می‌گویند،
در تمامی زمینه‌ها حداقل در این شش ماهه به اثبات
رسیده‌است؟ چپی که بتواند وقایع را بدرستی پیش
نگری کند و در این رابطه رهنمودهای مشخص استراتژیک
نیز بدهد چپی لنینی است. البته رفقا ایمن را
نخواهند پذیرفت که چپ وقایع را بدرستی پیش‌نگری
کرده‌است اما کافی است به مدارک و نوشته‌ها رجوع
کنید." ("درباره‌ی پیوپولیسیم تشکیلاتی") البته
این مدارک و نوشته‌ها همیشه مکتوم می‌مانند تا از
آنها رونویسی شود. در هرکاری که اندکی روشنگر
بوده، همان اندک‌سهم ما بوده‌است که باز به اعوجاج
ایدئولوژیک می‌آلودند. مثلاً، در همان آغاز سرد
ماه (۱۳۴۰) بحثی در "هیئت تدوین برنامه" در گرفت.
ما از چشم انداز جنگ داخلی، سخن می‌گفتیم. وظائف
جدید ارائه می‌کردیم (نوشته‌های: برله انقلاب،
بحران انقلابی، . . .) می‌گفتند: "اما" بایست به
بنیاد قانونی بهاداد". نامه‌ی سرگشاده به مجلس
نوشتند و کل کار و بحث خود را بر سر مساله "دوران"
بردند (هرچه دورتر، بهتر). چندروز بعد، تاجب و
جوش مجاهدین را دیدند، برای آنکه از قافله عقب
نیافتند، به "چپ" چرخش کردند. بحث ما را سرسری

مروار کردند و باشعار مجلس مؤسسان به "میسدان"
آمدند و بعد جوخه‌های رزمی را مطرح کردند. به همان
گونه که یک شاگرد تنبیل علم فیزیک، مظهر بطلان آن
علم نیست، رونویسی یا تقلب تشویریک آنها هم به بطلان
بحث ما دلالت نمی‌کند. آنان به هیچ رو "چشم‌انداز جنگ
داخلی" را دریافتند و برای آن هم "آماده" نبودند،
می‌خواستند سهمی در "پیروزی" مجاهدین بیابند. و حال
از "آغاز حرکتی بی‌موقع از سوی سازمان مجاهدین"
(علیه سازمان شکنی مبارزه کنیم) سخن می‌گویند، چرا
که سهمی نیافتند. بدتر، ناتوانی خودشان بر ملا شد.
چگونه می‌باید باگرایشی مبارزه کرد که دست‌کم
از این گونه شائبه‌ها بدور است؟ و عرض و طول بیسواگ
وتنگ نظری‌شان را بخوبی اندازه گرفته است؟ در برابر
کلیدی مباحثات ما حتی یک کلمه!

حال، با وارونه جلوه دادن اقدام "شمارش"
می‌توانستند کل گرایش را پایمال کنند. آنان همه‌ی
رنج‌زدگی‌ها و مشکلات رفقای شمارش را هم چون "مکافات"
طبیعی تلقی می‌کردند. گفتند: "ما می‌توانیم سرتشکیلات
را حتی به سنگ بزنیم". به سنگ هم زدند. گفتند:
"ما می‌توانیم شمارا اخراج کنیم". اخراج هم کردند.
آنان به هررو می‌باید اخراج می‌کردند تا راه تصفیه
کل گرایش را بگشایند.

پیش از آنکه مسائل، بدرستی، بازرسی‌شوند،
اخراج کردند؛ از آن رو که خود این مسائل پوشیده
بمانند نمی‌باید آیا کمیسیون کنترلی به واری کلیه
مسائل بر می‌آمد، کلیه نظرات را گرد می‌آورد و به تشخیص
حقیقی امکان می‌داد. رفقای شمارش خواهان کمیسیون
کنترل شدند. البته از کسانی خواهان آن شدند که حتی
نام آن را ننشیده بودند. در آغاز رم کردند. سپس
هنگامی که "طبیعی" بودن آن را دریافتند (دراحزاب
بوروکراتیک هم، حتی، این کمیسیون هست)، بهانه
گرفتند. گفتند: "فعلاً" شما اخراج شوید ما خودفکری
برای این کمیسیون می‌کنیم". رفقای شمارش نوشتند:
مدت‌ها طرح مشکلات و اختلافات که به صدها رسیده‌است
تحمل همه‌ی بی‌مسئولیتی‌ها، که مسئولیتش مستقیماً
متوجه کمیته‌ی مرکزی است، و مقابله با بی‌انظباطی
ها، بی‌توجهی‌ها و ولنگاری‌ها، اینک ثمره‌ی خود را
در تعلیق ما آشکار کرده‌است. کمیته‌ی مرکزی مدعی
است که می‌تواند مابین دوکنگره، حتی سرتشکیلات رابه
سنگ بزند، هر تصمیمی بگیرد و فعال مایشاء سرنوشت
یکایک ما و سرنوشت کل سازمان باشد. ولایت فقیهی که
به یک ضرب اخراج کند و یا به یک ضرب تصمیم بگیرد.
ما که از پیش، در برابر ثغوری و سیاست سازشکار،
روح انفعال و شکست‌طلبی آن قد علم کرده بودیم، از
لحاظ تشکیلاتی هم در تعارض افتادیم. به همان گونه که
ما به سیاست شکست‌طلبی آن گردن نمی‌نهیم، به روح نامصم
والیان فقیه امر که تنها در خراب کردن روح و راه ما
مصمم بوده‌اند، گردن نخواهیم نهاد. تعلیق ما بدو ن

بررسی اختلافات طرفین و خودسرانه صورت گرفته است . هرگاه این خودسری ادامه یابد ، انحطاط مطلق کسب تشکیلات باروبر قطعی آن خواهد بود . ما که تعلیق چند نفر را در برابر انحطاط عمومی توسط رهبران علی السویه می دانیم ، با تاکید بر سنت لنینی ، طرح زیر را برای روشن کردن مسائل پیش می کشیم :

الف : می باید بلادرننگ یک کمیسیون کنترل تشکیل شود به بازرسی مسائل طرفین بهر دوازده و آنگاه کل بررسی را در اختیار تشکیلات قرار دهد .

ب : کمیسیون کنترل می باید کلیه ستمگری های کمیته مرکزی (امنیتی ، تشکیلاتی و عملی) را تا لحظه کنونی مورد بررسی قرار دهد .

ج : ما خود را مؤظف می دانیم که کلیه مسائل مورد مشاجره را مورد بررسی قرار داده ، وارد بحث با کمیته مرکزی شویم . در صورتی که به طرح کمیته کنترل پشت پا زده شود ، آنگاه یک بحث عملی را به ماتحمل خواهند کرد .

پیروزی با ماست .

چاپ و توزیع ۱۸ اسفند ماه ۱۳۶۰

باخ همان بود : فعلا می باید اخراج می شدند . برای رفقای شمارش ، اما ، اخراج خود موضوعی علی السویه بود . آنان دو کار را پیش روی خود نهادند : یکی واری چگو - نگی چرخش به صنعت ، دیگری مهیا شدن در بحث علنی . در هر دو پیش هم می رفتند . چنانکه وظایف کار کارگری را روشن کردند و قدم های عملی برداشتند . در ضمن ، مقدمات بحث را آماده کردند . به آنان گفته شد : " با آنکه اخراج ید ، فعلا نگهداری شمارش را برعهده گیرید . زیرا سلاح ها و امکانات سازمان در اینجا است " .

کار نگهداری شمارش را هم پذیرفتند . با آنکه هر لحظه منتظر ضربه بودند . اینان هم آنان بودند که " ترسو " ، فاقد وجدان انقلابی و " سرخورده " نامیده شان بودند . دیدیم ، چگونه دفاع از " امکانات سازمان " را برعهده گرفتند . در درگیری که ساعت ها طول کشید ، هربرکه ای که رد پائی به جای می گذاشت از میان بردند ، چند پاسدار را به خاک غلتانند ، تا آخرین گلوله را به کار بردند و جان سپردند . مهر عمیق آن رفقا ، در سینه های انقلابیون های خواهد داشت . آنان خود مایه وجدان انقلابی بودند .

عمل آنان خود مظهر جدیت یک انقلابی است . گرچه " بی عمل ترازهری عمل " ، " منفعل " ، " درمانده " و خانه نشین " ، می خوانندشان . آنجا که پای " افتخار " خود در میان بود ، " تولید " و " توزیع " کار را پیش می کشیدند تا سایر بخش های تشکیلات را مرعوب کنند . درکنگره با غرور گفتند : " مابطور منظم کار چسب و توزیع کرده ایم " . در بیلان کمیته موقت برایین بالیدند . چاپ ۸۰ شماره کار و کل توزیع آن ، اما ، برعهده رفقای شمارش بود . مدام در معرض تعقیب و دستگیری بودند . بی خانه و فاقد کمترین امکانات بودند

(این " خانه نشینان ") ، و بازم اینان بودند که " بطور منظم چاپ و توزیع " را پیش می بردند . انبارداری می کردند ، اسلحه جاسازی می کردند ، شمارش می کردند ، صافی می کردند ، و . . . از این نوع " بی عملی ها " . ترس ، از ناتوانی و حقارت برمی خیزد ؛ چنانکه شرایط گوئی به صورت یک نیروی فوق طبیعی جلوه می کند ، آنکه حتی یک قدم عملی بر نمی دارد منتها دیگران را به ترس و انفعال متهم می کند ، مانند کسی در تارتاریکی می ماند که از ترس عرق کرده است منتها سوت می زند . برنامه ی کار کارگری ما را پس زدند . " فرمان دادند " که کارنظامی تعطیل شود . ارتباطات را به حداقل رسانده اند و همه ی آنان را که قابلیت سازمان یافتن دارند به حال خود رها کرده اند . کمیته هایی را منحل کرده اند (از بالا بی آنکه گفتگوئی کنند) و . . . از این نوع " عملیات قهرمانانه " .

رفیق خشایار را به ترس متهم کردند . می باید ، در این باره از آنچه گذشته نگفت ؟

رفیق کاظم را هم گفتند : " دیگر کار او تمام شد ! " دیگر - چرا که از پایه ریزی چاپ تا تدارک کنگره او پیش قدم بود و انکار نمی توانستند کرد . زندگی او از سال ها حیات سازمان تفکیک ناپذیر بود . او را دیگر " درمانده " تلقی کردند که " میل به خانه نشینی دارد " اولین رفیقی ، اما ، که از ضربات باخبر شد ، بی - دریغ در راه دفع آن کوشید ، و بی پروائی کرد ، هم او بود . و در همین راه سرسپرد .

" رفیق کاظم ، اسکندر دیگری است " . (این را همه می دانستند) اعتماد به نفس ، هوشی که با سرشت حدیث در آمیخته بود و عزم فداکارانه ی او ، سرمشق هرانقلابی خواهد بود . در " سرنوشت " هم گوئی اسکندر دیگری بود . ضربه ی اسکندر (و کمیته ی نظامی) اولین اخطار بود . (در این باره ، کاظم درکنگره به تفصیل گفت) آنان که امروز از " حرکت بی موقع مجاهدین " شکوه می کنند ، زمانی از اسکندر شکوه می کردند که " چرا به موقع حرکت نمی کنند " . می گفتند : " اسکندر بریده است " . پس اسکندر از کمیته ی نظامی کنار رفت . بازش گردانند ؛ خود که مسئولیتی نمی پذیرفتند . می گفتند : " اسکندر حرکت کن . از مجاهدین عقب افتادیم . " با کمترین امکانات ، بدون برنامه ، و بدون توجه به نیازهای آن ، کمیته ی نظامی دست به کار شد . به چند اقدام نظامی دست زد . آغاز به آموزش نظامی کرد . تا حاشی تحت فشار بود که هر طور شده " می باید عملیاتی را اجرا می کرد " . ضربه ی اسکندر (و رفقای همراهش) از همین رو بود . با آنکه منطقه ی عمل را نامناسب تشخیص می دادند ، می دانستند که اگر بازگردند ، در معرض افترا (" جازدن ") خواهند بود . سربازگشت نکردند و مرگ را ترجیح دادند .

* * *

ضمیمه: توضیح برخی نکات

... (ان استیضاحات که...)

دو مباحثی که در این بخش به آن‌ها پرداخته شده است، یکی مفهوم «تاریخ» و دیگری مفهوم «انقلاب» است. در این بخش سعی می‌کنیم تا حد امکان به توضیح این مفاهیم بپردازیم. نکته اول این است که «تاریخ» به معنای روایتی که از گذشته‌ها می‌آید، به معنای مستنداتی است که از گذشته‌ها باقی مانده است. این مستندات می‌تواند به شکل اسناد، کتب، آثار هنری و... باشد. نکته دوم این است که «انقلاب» به معنای تغییری است که در ساختار، نظام یا روشی ایجاد می‌شود. این تغییر می‌تواند به شکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد.

نکته اول این است که «تاریخ» به معنای روایتی که از گذشته‌ها می‌آید، به معنای مستنداتی است که از گذشته‌ها باقی مانده است. این مستندات می‌تواند به شکل اسناد، کتب، آثار هنری و... باشد. نکته دوم این است که «انقلاب» به معنای تغییری است که در ساختار، نظام یا روشی ایجاد می‌شود. این تغییر می‌تواند به شکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد.

نکته سوم این است که «انقلاب» به معنای تغییری است که در ساختار، نظام یا روشی ایجاد می‌شود. این تغییر می‌تواند به شکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد. نکته چهارم این است که «تاریخ» به معنای روایتی که از گذشته‌ها می‌آید، به معنای مستنداتی است که از گذشته‌ها باقی مانده است. این مستندات می‌تواند به شکل اسناد، کتب، آثار هنری و... باشد.

نکته پنجم این است که «انقلاب» به معنای تغییری است که در ساختار، نظام یا روشی ایجاد می‌شود. این تغییر می‌تواند به شکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد. نکته ششم این است که «تاریخ» به معنای روایتی که از گذشته‌ها می‌آید، به معنای مستنداتی است که از گذشته‌ها باقی مانده است. این مستندات می‌تواند به شکل اسناد، کتب، آثار هنری و... باشد.

... (ان استیضاحات که...)

نکته اول این است که «تاریخ» به معنای روایتی که از گذشته‌ها می‌آید، به معنای مستنداتی است که از گذشته‌ها باقی مانده است. این مستندات می‌تواند به شکل اسناد، کتب، آثار هنری و... باشد. نکته دوم این است که «انقلاب» به معنای تغییری است که در ساختار، نظام یا روشی ایجاد می‌شود. این تغییر می‌تواند به شکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد.

نکته سوم این است که «انقلاب» به معنای تغییری است که در ساختار، نظام یا روشی ایجاد می‌شود. این تغییر می‌تواند به شکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد. نکته چهارم این است که «تاریخ» به معنای روایتی که از گذشته‌ها می‌آید، به معنای مستنداتی است که از گذشته‌ها باقی مانده است. این مستندات می‌تواند به شکل اسناد، کتب، آثار هنری و... باشد.

نکته پنجم این است که «انقلاب» به معنای تغییری است که در ساختار، نظام یا روشی ایجاد می‌شود. این تغییر می‌تواند به شکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد. نکته ششم این است که «تاریخ» به معنای روایتی که از گذشته‌ها می‌آید، به معنای مستنداتی است که از گذشته‌ها باقی مانده است. این مستندات می‌تواند به شکل اسناد، کتب، آثار هنری و... باشد.

نکته هفتم این است که «انقلاب» به معنای تغییری است که در ساختار، نظام یا روشی ایجاد می‌شود. این تغییر می‌تواند به شکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد. نکته هشتم این است که «تاریخ» به معنای روایتی که از گذشته‌ها می‌آید، به معنای مستنداتی است که از گذشته‌ها باقی مانده است. این مستندات می‌تواند به شکل اسناد، کتب، آثار هنری و... باشد.

خرده شورژولانی و قرار گرفتن بنوع بنیاد جنبش سوسیالیستی
یکبارگی در بیان صورت مفهوم سوسیالیستیک و عدالت
تاریخی لیکن جوکل بجای این پارتی (ر.م.د) بین تاریخ و فلسفه
تاریخی توده ها و بحران رهبری (بنوعی یکسانیت موعیت
رهبری ها (به هرگونه) را قرار می دهد و مسئله را زینده
رگام وی عیار است از اینکه " این عیار رهبری نیست
بسیار وضع خون چگونگی است و در صحنه و رقابت مابین گروه ها
تاریخ چه حد اعتباری و خریداریه است و سخن آن رهبری که هنگامی
عاریض می شود که با اختلافات بدرونی از صورت متعارف می گذرد
می نویسد و باز هنگامی که با زمان چریکی های غذایی خلق
ایران بیدید آمد تنظیم در اقطامی معین که اختلافات
اندوختوریک سیاسی و تشکیلاتی به حدت خالص شده اند و
بحران رهبری و توده ها است (تشیخ و تشکیلاتی و تشکیلاتی و تشکیلاتی)
تنها در اقطامی معین سیاسی است که وحدتی متعارف
تجدیداً یافته و با رهبری هم نشود لیکن با گروه ها و
تغیر آن یکبارگی آمده و بنوعی یک تاریخچه متعادل
نمی شود: " در این باره ما باید حاکمیت را در نظر
گرفته ای و حاکمیت شما همدین اختلافات را فرو نشاند تا آنچه
بسیار تر از آن خود را یک حاکمیت انعطاف سوخت تاثیر آن بر
تاریخ را رخنه توده ها به صورت منفی (ارتجاعی) و
تأثیرات را بدتر است. " توفان هم بگذشت بود و تاریخ
توفانی یکسر فرو برد و سوسیالیست ها که در هیچ
مفصلی شاهد بحران توده ها و معضلات تاریخی
بحران گشتند. منش خرده بورژوا روش ویژه ای را انتخاب
می کند به جای ارتباط توده و تاریخی، قواعد مختص
خود را ابداع می کند و فاعلی مختص توکل هم علیه رات
است از: "بجز این اختلافات را بشود و پس چگونه
تاریخ را یکبارگی می گذرد و اختلافات از کنار زدن و
تغافلین به نظر می شود. " چنان ارتباط زنده ای خود را با
تاریخ حقیقی از دست می دهد که آنرا و زنده می بیند
چنانکه آنچه از لحاظ تاریخی بدترین دوره است از دید
توده ها و رهبری و "شکوفایی" سازمان است یعنی
توسعه " سازمان در این اقیانام تبدیل به یک توده ترین
نیرومندترین بود. " بنام توریته (توسیل) سازمان پیش
گردد بدون این که اولین سازمان جنبش کارگری باشد
روبرو نیست بلکه دوران شکوفایی خود را می گذرد و
این دوران شکوفایی جنبش کمونیستی و تمام سایر جنبشهای
رسمی است (همان) در همین قیام اما سازمان چه
کرد؟ سیاست آن در برابر جنبش کارگری چه بود و خطیعت
رهبری آن چه بود؟ موعی آن نسبت به جنبش چه بود؟
هنگامیکه آنها تشریح فایزیکه بدیده می آمدند و حرکت
تاریخی توده های زنده بر مردم منطوف به انقلاب اجتماعی
می شد (اگرچه جبهه رهبری انقلابی خطیعت یا جبهه عملی
نمی توانست. لیکن در عمل و در نتیجه شان تجسم می یافت
جنبش شورایی حرکتی جنبش خوراهای کارخانها و غیره)
و تمام کارهای عمل انقلابی و تشکیلاتی و تشکیلاتی
ظاهر می شدند. سردلولی سلوین چه کردید؟ او آن عقود
شورایی و توریته چگونه بهره گیری کرده؟ شکوفایی
در نزد توکل در دوره منور غلامه چگونه شورایی و عدم

اختلافات جدی. این دو اما نمی تواند نتایج کار رهبری
انقلابی باشند. و در همین صورت توریته در همین است و هم
وجدت ظهوری نه در این قیام وضع از این قرار است که
- اگر اختلافات " جدی " را نادیده بگیریم (توکل
نشان می دهد که با تاریخ با زمین هم بی خبر است)
مستهل اختلافات هنوز بر سر استاده بود. مشکل تحکیم
موقعیت تشکیلاتی خود در می آمد و هنگامی که هدف آرایی
تشکیلاتی تمام شد هدف آرایی نظری ظاهر شد. (چون
توکل به تاریخ روسیه علاقه ای خاص دارد و بی در پستی
رازم آن مشکل می آورد) بعد از مراجعه می کنیم به تفویضات
وضع بلشویکی در " ما فاقوس و دیو ما " آوریل ۱۹۱۷ چه
بود آن می شک در " توریته " " می شود در مارش حزب
" یک دست " نیز بود. جو گونی و وحدت نظر به چشم می خورد.
بر او دلیل شورایی کارمنوف و مایتالین موضع واحدی
داشت. سیاست آن، سوق دادن انقلاب به سمت
حمایت مشروط از حکومت موقت، و رهبری به وحدت
با منشویکها بود. در باره جنگ امپریالیستی به
دفاع طلبی " مشروط گرید " و بیانیه حکومت موقت
را تصدیق کرد. بر او آن را " سازش آگاهانه " ای
خواند. ما بین گرایشها و نیروهای مختلفی که به
شورا نماینده فرستاده اند. در سوم آوریل، لیکن
به پیروگر آمد. خطاب به سربازان و کارگرانی که
به استقبال آمده بودند، می گفت: " رفقا سربازان،
ملوایان، کارگران عزیز! معشوقم از اینکه پیروزی
انقلاب روسیه را به شما تبریک بگویم، و به شما پیش
قراولان ارتش بین المللی طبقه کارگر سلام دهم....
آن ساعت دور نیست که مردم باشاره رفیقمان کارل لیب
کنشت، سلاحهای خود را بر علیه استثمارگران سرمایه
دارشان بچرخانند... انقلاب روسیه که بدست شما به
شمار رسیده، فصل جدیدی در تاریخ گشوده است،
زنده باد انقلاب سوسیالیستی جهانی، شکاف در میان
بلشویکها رخ نمود. " و " حاد " در گفتار آنس
بلشویکها، لیکن می گفت: " حتی بلشویکها به حکومت
اعتماد نشان می دهند؟ مگر آنکه گردو غبار انقلاب
آنان را کور کرده باشد و اگر نه چنین اعتمادی را
نمی توان توجیه کرد. " این اعتماد به معنای مگر
سوسیالیزم است... اگر موضع شما از این قرار باشد،
راهبائی ما از یکدیگر جداست. من ترجیح می دهم که در
اقلیت بمانم. در باره بر او می گفت: " بر او
از حکومت می خواهد که دست از سودای جهان خواری بر-
دارد. چنین خواستی از حکومت سرمایه دارها داشتن
بی عقلی و مسخره بازی صرف است. " راسکولنیکوف
می گفت: " لیکن تاکتیکی را که گروه های حاکم در
حزب و تکرار توکی از رفقا پیش از بازگشت او دنبال
میکردند با قاطعیت تمام به با دحمله گرفت. بر مسئولیت
ترین کارگزاران حزب در آن اجتماع حضور داشتند. اما
برای آنان نیز کلمات تبلیغ در حکم وحی و تنزیل بود.
سخنان لیکن ما بین خط منی پیروز و خط منی امروز
و دهانه زوبیکان خوری ساخت نه روحانه زوبیکان،

همانا نطفه اختلافات سراسر دوران ما بعد خود . در سپتامبر بر سر قیام و بعد بر سر صلح و بعد در بین الملل . آیا توکل به " شکوفائی " روزهای سراسر غبطه نمی خورد ؟)

توکل بحران را چونان اشباع تولید اختلافات مینگرد که نرخ اعتبار رهبران را تنزل داده باشد . بدین سان بحران ویژه خود را بحران عمومی می انگارد و رسالت تاریخی را در رونق ویژه خود خلاصه میکند . مسئله هنگامی مطرح می شود که به صورت مسئله ویژه وی در آید و آنرا بصورت مسئله عمومی گره تاریخی نشان می دهد . سر آغاز آن پیشداوری است و راه حل خود را هم از طریق پیشداوری می یابد . این تنگ نظری مشخصه روشنفکر خرده بورژواست . چه دربینش و چه در روش به سر می یستند و حقایق را وارونه می بینند .

توکل فراتر می رود . مقاصد ویژه اش ، بر آن ش میدارد که به وارونه کردن (جعل) واقعیت بپردازد . صداقت ، ظاهر خرده بورژوا ، را بخراش تا تقلب را ببینی . آنجا که به توضیح مشی سیاسی خود می پردازد ، از آن رو که تناقض آنرا با مشی تاریخی پرولتاریا پنهان کند . وی به استدلال چندان نیاز ندارد که به سوگند به لنینیزم . (اتفاقا ، خدا سازی که توکل به جستجوی رد پای آن در میان ما پرداخته ، به همین معناست .) مینویسد : " رفیق الف . ر . که هیچ گونه اعتقادی به پیروزی قطعی انقلاب و سوق دادن آن به جلو ندارد و تنها میخواهد از تنفس دوره قانونی استفاده کند ، در این مورد هم هیچ گونه وظیفه ای برای پرو - لتاریا قائل نیست " (لنینیزم یا تروتسکیسم ؟) به بیان خلف ، مشی خود را باز نموده است .

به دشواری می توان از غایت ویژه وی که همانا رونق وضع خود است ، به پیروزی قطعی انقلاب راه برد . برعکس همواره در آن لحظات تاریخی که انقلاب به درون آگاهی توده های زنده رسوخ می کند ، این غایت در بخارات لیبرال - دموکراسی تحلیل می رود . تنها در شرایط عدم تعیین تناسب نیروها ، شاید ، رضایت خاطر گاذبی ایجاد می کند . بی شک ، پیروزی قطعی ، همانا پیروزی یک طبقه اجتماعی است که خود را بصورت طبقه حاکم سازمان میدهد و دیکتاتوری اکثریت استعمار شدگان را برپا میکند . فعلیت انقلاب ، هنوز ، پیروزی آنرا در این یا آن هنگام تضمین نمی کند و نه هنوز قرار گرفتن توده ها بر بنیاد انقلابی . گوئی ، جبر شرایط می باید چونان نیروئی خارج از اراده توده ها انقلاب را به آنان تحمیل کند . مسائل عینی نهفته در تناقضات اجتماعی می باید چنان نیرومند باشند که راه خود را به درون آگاهی آنان باز کنند ، این آگاهی را دگرگون سازند و تناسب جدیدی از نیروهای انسانی پدید آورند . از سوی دیگر ، اراده پنهانی که گوئی تسمه هدایت انقلاب است می باید حاصل عمل و

اتحاد مستقیم توده ها را برای پیروزی بکار گیرد ، جهت دهد و اجتناب ناپذیر سازد . مسئله رهبری انقلابی بدین سان از سر نوشت انقلاب تفکیک ناپذیر است این موضوع مورد جدل کنگره هم بود . (نقل قول ها از خلاصه یاد داشت های کنگره) :

در کنگره گفتیم : " چشم انداز تحولات سیاسی به حل یک مسئله بستگی دارد . آیا بحران رهبری انقلابی پرولتاریا حل خواهد شد یا نه ؟ رفقائی پاسخ منفی را پیش فرض خود گرفتند . در این صورت ما از پیش به شکست گردن می نهیم . اگر می پذیریم که دوران کنونی یک دوران انقلابی است ، پس آنچه در دستور قرار می گیرد ، پیروزی قطعی انقلاب است . در این میان دو گرایش و دو تاکتیک بروز می کند : پیروزی قطعی انقلاب و تاکتیک انقلاب ناقص . انقلاب ناقص ، انقلابی است نیمه کاره ، تحت ائتلاف با خرده بورژوازی ، تحت برنامه خرده بورژوازی و حکومتی که بر سرکار می آید ، یک حکومت ائتلافی و ماهیتا " بورژوازی است . این ائتلاف راه را برای پیروزی بورژوازی بزرگ هموار خواهد کرد . از لحاظ تاریخی ، هر انقلاب ناقصی با ضدا انقلاب کامل تکمیل شده است . در حالی که پرولتاریای (انقلابی) می باید سیاست ویژه خود را پیش ببرد ، یعنی پیروزی قطعی . نقشه معین فعالیت عبارت است از سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی و جهت گیری به سمت قیام مسلحانه عمومی . "

توکل ، از این سیاست چگونه به آن نتیجه میرسد ؟ کل مباحثه بر سر این بود که چون غایت ویژه خود را مافوق هر مصلحتی قرار میدادند ، بنام ضعف پرولتاریا و بخاطر خطر انفراد پرولتاریا می خواستند راهی به " شورای ملی مقاومت " پیدا کنند . به گفتار خود آنان رجوع کنیم : " ما به قطعیت انقلاب معتقد هستیم ، اما در یک پروسه " قطعیت انقلاب را گویا پیروزی قطعی می انگارند . آن یک بیان گر به پایان رسیدن امکانات تاریخی رژیم اجتماعی است . و این مظهر سرنگونی عملی آن است " رفیق کاظم سؤال کرد : چگونه به انقلاب اعتقاد دارید ؟ به رفیق کاظم توضیح میدهم که تو دیدت همان قطعیت انقلاب است که رفیق الف . ر . هم مطرح می کند . آره من به آن در حال حاضر اعتقاد ندارم . تداوم انقلاب یعنی چه ؟ یعنی کمک به این روند مناسبات نیروهای طبقاتی در راستایی که حرکت کرده و دارد به جلو می رود و جهت دادن و تقویت کردن این راستای مبارزه طبقاتی موجود . اسم این را ادامه انقلاب می گذاریم نه به اصطلاح خود انقلاب یا قطعیت انقلاب . " سیاست طبقاتی معین ، لنگ لنگان از پس راستای مبارزه طبقاتی خواهد آمد .

اول ، خود را در این راستا تقویت کنیم ، آنگاه به نتیجه نهائی ، همزونی بپردازیم . توکل می گفت : " الف . ر . اول به ما یگوید چگونه باید انقلاب را به جلو سوق داد و بعد به طور مشخص ما پاسخ بدهد که انقلاب را چگونه باید به نتیجه نهائی و سرانجام

قطعی رساند. " پس فعلا" سوق دادن انقلاب به جلومطرح است. کدام انقلاب؟ انقلاب، تخاصم طبقاتی رادرمحنه سیاسی، در مقیاس توده‌ای و با روش غیر " قانونی" باز می‌آفریند. تنها خرده بورژوازی " دمکرات" قادر است، منافع متخاصم را نبیند. در انقلاب گذشته چه کسانی آن را نادیده گرفته‌اند؟ طبقات حاکم هرگز. سازمان، اما گرفتار باور " سوق دادن به جلو" خود بود. " سر انجام قطعی" به آینده موکول می‌شود. برگزاری مجالس برای اطمینان دادن به نیروی هوادار خود و اعمال فشار خیر خواهانه. نتیجه، نه‌سالی را باید در همین سیاست جستجو کرد. بنا بر این تجربه در کنگره گفتیم: " گرایشاتی که با ورود زورمند طبقه کارگر به عرصه مبارزه طبقاتی مخالفند، کسانی که با شیوه انقلابی طبقه کارگر یعنی اعتصاب عمومی سیاسی، تظاهرات سیاسی توده‌ای، حول شعارهای صریح، روشن و قاطع مخالفت می‌کنند، صرفا " بی‌ایمانی خود را به طبقه انقلابی جامعه عیان می‌کنند. صفت مشخصه سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی این است که می‌کوشند جلوی عمل مستقل، متحد و مستقیم زحمتکشان به ویژه طبقه کارگر را بگیرند. زیرا زمانی که کارگران، با سازمانهای رزمنده خود بمیان بیایند، آنچه در معرض خطر قرار می‌گیرد، منافع شرکت‌های چند ملیتی و نظام استثمارگر و چپاولگر است. از این رو کارگران آگاه به هر گونه برنامه رفورمیستی، که نهایتا " هدفی جز تحکیم همین نظام طبقاتی ندارد، قاطعانه دست‌رد می‌نهند. تجربه تلخ سه سال گذشته نباید تکرار شود. پیش از این سرمایه‌داران در پشت سر شخصیت‌های مذهبی و روحانی پنهان شدند و بار دیگر در پشت سر نمایندگان آبرومندشان خواهند آمد. طبقه کارگر باید پشت سر سازمانهای سراسری خود و نمایندگان کنگره، سراسری‌اش متحد شود و عمل کند. این یگانه راه پیروزی قطعی انقلاب است."

توکل از یگانه راه پیروزی قطعی روی بر می‌تابد: این خرده بورژوازی (شورای ملی مقاومت) را می‌رماند. طبقه کارگر ضعیف است. هژمونی را باید به پروسه محول کرد. اول باید سوق دادن انقلاب به جلو را مطرح کرد.

باز گفتیم: " دو تاکتیک وجود دارد. تاکتیک اول پیروزی قطعی انقلاب در دوره کنونی مطرح نیست. یعنی دوران انقلاب ناقص در برابر ما قرار دارد. در یک دوره ما با یک سازمان خرده بورژوازی اتحاد می‌کنیم تا بعد در دوره جدید، شرایط هژمونی فراهم شود و در آن زمان می‌توانیم از مسئله هژمونی صحبت کنیم. تاکتیک دیگر: ما بر اساس پیروزی قطعی انقلاب، نقشه و سمتان را تعیین می‌کنیم. سازش‌های نیم بند، شاید به پیروزی‌های نیم بند برسد. اما نتیجه نهائی آن شکست کامل است. این حقیقت تاریخ است. سازماندهی مبارزه نه بر اساس پیروزی‌های نیم بند، نه بر اساس انقلاب ناقص، بلکه بر اساس پیروزی قطعی. آیا

این بدان معنی است که امروز یا فردا انقلاب قطعا" پیروز خواهد شد؟ پیروزی قطعی مستلزم کشیده شدن اکثریت مردم از ورطه انفعال سیاسی و تشکیل دولت به شیوه خاص خودشان است. یعنی تا زمانی که دینا- میک جنبش انقلابی به اشکال عالیتر مبارزه تکامل پیدا نکند و تا زمانی که مداخله آگاهانه و با نقشه در مبارزه‌ی طبقاتی و یاجنبش توده‌ای نشود، نه امروز، نه فردا و نه دهها سال دیگر هم انقلاب قطعا" پیروز نخواهد شد."

بدین سان در اختلافات ابهامی نبوده است. روشن است چه کسانی به " دوره تنفس قانونی" (انقلاب ناقص) روی کرده‌اند. پروسه را جایگزین نقشه کرده‌اند و وظائف کارگران را با برنامه خرده بورژوازی " همخوان" کرده‌اند. پس ادعای توکل چه میشود؟ می‌گوید که: نه به پیروزی قطعی اعتقاد داریم و نه هیچگونه وظیفه‌ای برای پرولتاریا قائلیم. در این صورت، آیا به موضع توکل گرویده‌ایم؟ نه، توکل دستخوش ابهام شده است: " ما برای پیروزی قطعی مبارزه می‌کنیم و توده‌های کارگر را به این مبارزه فرا می‌خوانیم. نقشه معین فعالیت. " سازماندهی کارگران در کمیته‌های مخفی اعتصاب به منظور برپایی یک اعتصاب عمومی سیاسی بصورت وظیفه عمده این ایام در می‌آید. " (لنینیسم یا تروتسکیسم؟). شمشیر بازی که شمشیر حریف را می‌رباید، دیگر خلع سلاحش کرده است. توکل هم می‌پندارد وقتی موضع ما راروده، فاقد موضع خواهیم شد. این بازی است که تنهادر مغز وی انجام شده است. باید ما به ازای خارجی‌اش را نشان دهد. چه کنیم که با الهام پیامرانه بیگانه-ایم. برای یادآوری منشاء الهام قدری به عقب برگردیم. قریب دوازده ماه پیش " وظائف کارگران در انقلاب" از جانب ما نوشته شد. که می‌پرداخت به ضرورت برنامه انقلابی - ضرورت سرنوشتی انقلابی - شیوه مبارزه: اعتصاب عمومی سیاسی - ابزار مبارزه: حکومت کارگران و دهقانان - وظائف انقلاب: استقرار کنترل کارگری، حق ملیتها در تعیین سرنوشت خود، ملی کردن زمین، و غیره. با آنکه این برنامه عملی با یگانگی شد، به نحو غیر مستقیم اثرات خود را بر جا نهاد. چه بصورت رونویسی از آن که حالت الهام بخود گرفته است و چه بصورت توضیح مداوم آن از جانب ما. اکنون کمتر کسی با آن موضوعات نا آشنا است. توکل به وجهه نظری روی کرده است که علیه آن هیاهو بر پا کرده است. آیا باید شاهد رویکرد او به جنبش سیاسی کارگری و قطع نظر و عمل از دموکراسی خرده بورژوازی بود؟ آیا به سازماندهی خود برای انقلاب روی کرده است؟ اگر چنین باشد، غنیمت فعالیت بی وقفه انقلابی را نمی‌توان بخاطر الهام یا هیاهو تخطئه کرد. دریغا، که خلع سلاح کردن مخالفین را برگزیده است. ورنه در آنچه میگفت تامل میکرد. آیا وجهه نظر الهامی‌اش را جذب کرده است و از محتوای

بلشویزم در ذهن وارث خود به چه چیزی تبدیل شده است .

در کنگره میگفتیم : " دیالکتیک مبارزه طبقاتی چنان است که پرولتاریا با جهت گیری بسمت پیروزی قطعی انقلاب ، شکاف ما بین خرده بورژوازی و سران را به حد اکثر می رساند . این نخستین قدم است . آنگاه با تسخیر قدرت حاکم به رفع مبرمترین نیازهای اقتصادی آنان به شیوه ای انقلابی می پردازد . عکس این قضیه استثنائی نادر در تاریخ است . به جای این اکنون جلب شدن به خرده بورژوازی از طریق سازش طبقاتی مطرح شده است . همان بند و بست با سران خرده بورژوا ، برای ادای دین به بورژوازی کافی است . پس اینان اند که در واقع خرده بورژوازی را نادیده می گیرند . خرده - بورژوازی را پرولتاریا می باید متحد کند . این کار را پرولتاریا از طریق توسعه انقلاب و تسخیر قدرت حاکم انجام می دهد . و گرنه توده ای مردم طعمه اعتماد به بورژوازی خواهند شد . سران خرده بورژوا باید اعتماد به بورژوازی را به مردم بیاموزند ، پرولتا - ریا باید بی اعتمادی به آنان را به مردم بیاموزد . تاکتیک پرولتاری عبارت است از بیرون کشاندن مردم از لجهی فریب و سازشکاری و ملتفت ساختن آنان نسبت به اراده متحد و مستقیم خودشان . پرولتاریسای انقلابی دقیقا " آن نیروئی است که می باید در این راه پیشقدم شود " .

حال کدام مشی منشیکی است ؟ (توکل از ما می خواهد که به تاریخ چین هم رجوع کنیم . باشد . در چین هم ، اتفاقا " به رد پای ائتلاف بر می خوریم . آنجا هم خطر انزوای پرولتاریا را هشدار می دهند . و باری ، قضیهی " شکاف انداختن " مطرح می شود . در نوامبر ۱۹۲۲ ، در سخنرانی خود در بین الملل ، لیو - جن چینگ میگفت : " اگر ما به حزب گومین دان ملحق نشویم منزوی خواهیم ماند . اما اگر به حزب مذکور پیوندیم از این راه میتوانیم مردم را گرد خود جمع کنیم و در گومین دان شکاف پدید آوریم " . چن دو - سیو ، پس از مقاومتی کوتاه ، به این سیاست گروید و در سومین کنگره ملی حزب در کانتون در ۱۹۲۳ از آن دفاع کرد . مائوتسه دون هم متقاعد شد . جبهه ، به کوشش بورودین پا گرفت . در حالی که از دشمنی نسبت به کمونیستها اندکی کاسته نشد . تا آنکه در سال ۱۹۲۶ چیان کایشک آغاز به حمله ای همه جانبه علیه آنان کرد . کودتای داخلی . بوخارین در پسرارودا ، هنوز می نوشت : " کناره گیری کمونیستها از گومین دان یعنی از دست دادن تماس با مردم و تسلیم پسرچم انقلاب به طبقه بورژوازی چین " . چن دوسیو ، اما خواهان طرد سیاست وحدت داخلی شد . مائوتسه دون به سیاست وحدت داخلی اندکی بدگمان بود . کنگره پنجم حزب ، اما ، به همان سیاست روی کرد . پنجم آوریل ۱۹۲۷ استالین در سخنرانی مشهور خود گفت : " دست راستی ها روابطی با ژنرالهای مارشال چانگ -

تسولین دارند و خوب می دانند که چگونه آنها را متقاعد کنند تا باروبنه خود را بدون وارد آوردن ضربه ای ، به سوی انقلاب سرازیر کنند . و باز همین ها هستند که با بازرگانان ثروتمند رابطه دارند و میتوانند از آنها پول بگیرند . بنا براین باید از آنها تا آخرین لحظه بهره برداری کرد ، و به مانند لیمو همه شیره ی شان را کشید و بدور انداخت " هفته بعد ، دست راستی ها ، و قوای چیان کایشک ، گارد کارگری را به گلوله بست . تا قتل عام شانگهای هم راه درازی نبود . کمینترن اعلام میکرد : " در گومین دان بمانید و برای دگرگونی و تحول آن بصورت یک سازمان توده ای واقعی بکوشید . " در گومین دان ماندند و بمانند لیمو شیره ی شان کشیده میشد . لیوچی هسون ، احساسات حزب را بدین گونه ترسیم می کرد : " پس ما چه ؟ دچار یک سرگردانی شده ایم . از یک طرف ، مجبور به نبرد با نیروهای فئودال و متنفذین محلی و طبقه متوسط فاسد و بورژوا هستیم . و از طرف دیگر ، باید با گومین - دان که نماینده آنهاست همکاری کنیم . ما ناچار از دوستی و سازش با بازرگانان ، فئودالیسم ، مالکان و سرمایه داران ناچاریم کارگران و دهقانان را از حل مشکلات شان بدست خود بازداریم . به آنها بگوئیم که منتظر دستور سرفرماندهی گومین دان باشند . ولی انتظار همچون انتظار زلال شدن آب رودخانه زرد پایانی ندارد " . ترور سفید در ژوئیه ۱۹۲۷ ، غیر قانونی شدن حزب ، دستگیری کارگران ، پاکسازی مناطق ، و خلع سلاح عمومی - انتظار را به دلسردی بدل کردند . رهبری حزب دستور داد که سلاحها را در خاک دفن کنند . بوخارین می گفت : " آیا پنهان کردن اسلحه ، نپذیرفتن جنگ و در نتیجه خلع سلاح نشدن بهتر نبود ؟ " مرحله ی ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ بدین صورت سپری شد . در اکتبر ۱۹۳۹ مائوتسه دون بدرستی گفت : " در واپسین دوره این مرحله ، درست در نقطه بحرانی اش آنان که موقعیتهای خاصی در کادر رهبری حزب در دست داشتند ، اما از رهبری آن برای حفظ پیروزی های انقلاب ناتوان بودند فریفته بورژوازی شده و انقلاب را به شکست کشاندند . " تجربه چین ، خادم بورژوازی را به رای العین میگذارد .

منشویزم نمی تواند بوسیله تاریخ تبری جوید . تاریخ آن . با بحران تاریخی رهبری پرولتاریا عجین است . مسئله این است .

نهم خرداد ۱۳۶۱

الف . ر

پیرامون بولتن بحث

با انتشار "سوسیالیزم و انقلاب" بعنوان نخستین بولتن بحث سوسیالیستهای انقلابی، برای بسیاری از خوا - نندگان این سؤال طرح شد که : سوسیالیستهای انقلابی که ها هستند و بر سر چه مسائلی بحث میکنند؟ این سؤال و ابهام به این خاطر وجود آمد که این نشریه در ایسن باره ها حرفی نزده بود. (نه پلاتفرم تشکیل خود را ارائه کرده بود و نه هویت روشنی داشت)

در گفتگو با رفقای هیئت تحریریه، بولتن خواستم که این موضوع را روشن کنند. هرچند قرار شد در نشریه شماره ۲ مسئله توسط رفقا توضیح داده شود، اما در ادامه صحبت ها معلوم شد که نه مسئله پلاتفرم و نه مسئله هویت هیچکدام چیزی نبوده که آنرا از قلم انداخته باشند. یا سهوی پیش آمده باشد. (همین را توضیح خواهند داد.) و بالاخره دریافتیم که اساساً دو نقطه نظر متفاوت از وضعیت کنونی خود و مرحله حاضر داریم. در نتیجه نظراتمان هم درباره ضرورت و اهداف بولتن تفاوت دارد. بهمین خاطر طرح نکاتی پیرامون اهداف بولتن، ضروری احساس شد :

تعیین مضمون فعالیت و لاجرم ضرورت و اهداف نشریه، بستگی مستقیم به ارزیابی ما از وضعیت مشخص جنبش و نیازهای مبرم و حیاتی آن دارد. بنابراین مجبوریم برای ترسیم وضعیت و نشان دادن ضرورت مزبور، بسه واقعیاتی اشاره کنیم که درباره اش همه و چه بسیار، گفته اند!

این واقعیات چیست؟

بجرات میتوان گفت که هم اکنون بیش از هر زمان دیگری تشتت و پراکندگی بر جنبش ما حاکم است. بی "برنامه" گسی و دنباله روی سازمان ها و گروههای، یکی پیرو "طولانی"، همراه با فرقه گرائی ها و بی مسئولیتی های این جریانات، بی اعتمادی شدید و کم سابقه ای را بین نیروهای جنبش کمونیستی پدید آورده است. این تشتت و پراکندگی بحدی است که هیچیک از گروه بندیهای مدعی مارکسیزم - لنینیزم نتوانسته اند هسته، پروپاگاندیسمی از ثابت قدم ترین نیروهای انقلابی م.ل را حول نظرات خود متشکل کنند. روند تلاشی و اضمحلال گروه بندیهای سنتی و مبتنی بر نظریه های التقاطی، سرعت بی سابقه ای یافته است. با فروپاشی جریانات سنتریستی، نیروهای جدی و آنها که هنوز حساسیت انقلابی خویش را از دست نداده اند، به هواداری از انقلاب، ترازنامه شکست را ارزیابی میکنند و بتدریج درس میکشند، از گروه بندیهای سنتی می برند، با طرد فرقه گرائی ها و بینش پوپولیستی از دموکراسی خرده بورژوازی بسه مارکسیزم انقلابی روی می آورند. ویژگی و خصیصه بارز دوران کنونی، همانا شکل گیری گرایش سوسیالیزم

انقلابی (مارکسیزم انقلابی) و انتقال تدریجی نیرو به این گرایش است. گرایش مارکسیزم انقلابی عبارتست از: نقد ترازنامه، شکست و رویکرد به راه حل - پرولتری.

بدیهی است که این گرایش در مقطع کنونی نمیتواند به کلیه مسائل انقلاب و ضد انقلاب پاسخ داده، استرا - تژی و برنامه (تئوری) پرولتاریا را در انقلاب، ارائه نماید.

با اعتقاد ما مشخصه اصلی گرایش سوسیالیزم انقلابی (مارکسیزم انقلابی) در پیش رو قرار دادن دو وظیفه - اساسی بازتاب می یابد. یکی: چرخش به جنبش کارگری - سازماندهی لایه آگاه و مبارز کارگران پیشرو. دیگری: بذل توجه جدی و غیر فرقه گرایانه به امر تدوین استراتژی انقلابی و برنامه (تئوری) - از طریق فعالیت مشترک و مبارزه اصولی سوسیالیستهای انقلابی، حول مسائل اساسی انقلاب و ارائه نتایج آن در بولتن بحث.

این دو وظیفه را باختصار توضیح میدهم:

۱ - توجه جدی به نقش و اهمیت سازماندهی پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی و ترویج ایده های سوسیالیستی در میان پیشگام کارگری، اگرچه عامل اصلی در چرخش به جنبش کارگری به حساب می آید و میبایست آنرا همواره محور اساسی فعالیت کلیه م.ل ها تلقی کرد، اما تاکید ما در شرایط کنونی از این روست که عدم درک این وظیفه مستقیماً "بمعنی ترک موضع انقلابی و همراهی با گرایش هایی است که در راستای تقویت آلترناتیوهای بورژوازی گام برمیدارند." (با اعتقاد ما اهمیت این وظیفه را میتوان با نقشی که مبارزه مسلحانه میتوانست در مقطع سال ۳۲ ایفا کند، مقایسه کرد.)

علاوه بر این، با توجه به مجموعه موانع ذهنی موجود در راه وحدت م.ل ها، درگیری و مداخله در جنبش کارگری سنگ محک، و یگانه راه عملی تصحیح و تنظیم مناسبات بین جریانات م.ل خواهد بود.

۲ - برای آنهاست که معتقدند مهمترین عامل در هرز رفتن نیروی انقلابی جنبش و تشتت موجود، فق - دان "برنامه" و استراتژی انقلابی بوده است و همچنین میپذیرند که دستیابی بدان مستلزم کار وسیع و همه جانبه ای (در زمینه های اقتصادی - سیاسی و ...) می - باشد و از طرفی اذعان دارند که هیچیک از گروهها و جریانات موجود، در گذشته بهر دلیل نکرده اند و امروز به تنهایی توان امکان انجام چنین تحلیلی و بررسی هایی را ندارند، نمیتوانند شناخت و تجربه محدود خویش را بعنوان "برنامه" ارائه دهند و بهمین سیاق، خود را محور تشکیل حزب کمونیست قلمداد نما -

بند . (البته جنبش کمونیستی به کلیه کوشش های انجام شده و به تجربه و دست آوردهای گروهها و سازمان ها ارج لازم را خواهد گذاشت .)

بنابراین کلیه م. ل های انقلابی که تشکیل حزب طبقه کارگر ایران را از مهمترین وظائف مبرم خود تلقی میکنند و در همین رابطه ضرورت تدوین برنامه را حیاتی میدانند ، موظفند که با واقع بینی و بدون ازتنگ نظریهای فرقه گرایانه ، ضمن ادامه و تاکید بر فعالیت های مستقل خویش ، سیاستی را در پیش بگیرند که همه تلاش ها و دست آوردهای گرایش سوسیالیسم انقلابی را در راستای معینی (یعنی تدارک برای تشکیل حزب) کانالیزه کرده و یکاگر گیری کلیه مغزها و دست های سوسیالیست های انقلابی ، موجدندقیق ، تصحیح و تکامل این گرایش در جنبش کمونیستی و تقویت آن در جنبش کارگری کردند بدون اتخاذ چنین سیاستی جنبش راه خود را از میان بیخ و خم های بازهم هرچه بیشتری خواهد یافت .

رفقا! این مسائل و معضلات (فقدان " برنامه " و لاجرم آنچه که امروز شاهد آنیم) از مدتها پیش برای بسیاری از ما قابل رؤیت و پیش بینی بود ، حتی پیش از انشعاب " اقلیت " طرح و پیشنهاداتی مبنی بر ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علنی حول مسائل اساسی و مبرم و تخصیص ارگانی برای پلیمیک های رفیقانه ، ارائه شد ، اما پیش از انشعاب بدلیل تسلط اپورتونیسیم بر سازمان و پس از انشعاب بدلیل تسلط سکتاریزم و تنگ نظری بر تشکیلات " اقلیت " ، به این ضرورت حیاتی پاسخ داده نشد تنها برای ارضاء خاطر و جلب نیرو ، شعارهایی داده شد ، ولی مثل بسیاری مسائل دیگر ، یک گام عملی هم در راهش برنداشتیم .

بهر رو! لاقبل به تجربه در یافتیم که آگاهی به ضرورت ، فی نفسه در ضرورت تغییری ایجاد نمیکند ، اگرچه پاسخ ندادن به آن ، سازمان ها و گروه های بسیاری را متلاشی کرد و عملاً جنبش انقلابی میهنمان را به شکست و ناکامی کشاند . (سوسیالیست های انقلابی ، باید بهتر از همه درس بگیرند .)

الفرض : " سوسیالیسم و انقلاب " باید همانطور که از نامش پیداست " بولتن بحث سوسیالیست های انقلابی " باشد . (سوسیالیست های انقلابی بانقد ترازنامه شکست - برش از دموکراسی خرده بورژوازی و رویکرد به جنبش کارگری و پاسخ به مسائل آن ، مشخص میشوند .) این بولتن حول اساسی ترین مسائل انقلاب ایران و درجهت توضیح ، تصحیح و تکامل نقطه نظرات گرایش سوسیالیسم انقلابی ، بحث میکند . محور فعالیت این بولتن کار ترویجی و توضیحی خواهد بود . هدف فوری و بلاواسطه اش نمیتواند تشکیل حزب طبقه کارگر باشد ، بلکه با کار خود در قدم اول هسته پروپاقرصی از سوسیالیست های انقلابی مجرب و آگاه را گرد می آورد و همراه با تقویت این گرایش در جنبش کارگری ، در راستای تشکیل گروه بندی جدید (یا حزب طبقه کارگر) گام برمیدارد . به

عبارتی ، " سوسیالیسم و انقلاب " باید در خدمت تدارک برای تشکیل ، حزب طبقه کارگر قرار بگیرد .

* * *

همانطور که قبلاً اشاره کردیم ، رفقای هیئت تحریریه ، " ایسکرا " را الگوی خود قرار داده اند . برآستی اگر رفقا " بولتن بحث سوسیالیست های انقلابی " را با ایسکرا مقایسه میکنند ، می باید پیرامون شرایط تکوین ایسکرا و نقش آن نیز توضیح دهند . خصوصیات " ایسکرا " چه بود و در چه دورانی پدید آمد؟

هنگامیکه سوسیال دموکراسی روسیه از یک برنامه انقلابی (تئوریک و عملی) برخوردار بود ، هنگامیکه این برنامه در یک رشته مبارزات بی امان علیه گرایشات لیبرالی و خرده بورژوازی شکل مشخص و صریحی بخود گرفته بود . هنگامیکه محفل های کارگری در روسیه ابعاد وسیعی بخود گرفته بودند و ایجاد حزب طبقه کارگر بطور فوری در دستور کار محفل های سوسیال دموکرات قرار گرفته بود . در واقع ایسکرا شاخص معینی از تحول رشد سوسیال دموکراسی بدست میدهد . ایسکرا دوران حزبیت و دوران محفلی را از یکدیگر متمایز می نماید . وحدتی که درکنگروه اول سوسیال دموکرات های روسیه در اواخر دهه نود قرن نوزدهم بدست آمده بود ، همچنان در سطح حرف باقی مانده ، اجرای عملی آن وظیفه مبرم روز بود . ایسکرا ، محفلها را بطور عملی ملغی کرد و حزب پرولتری را تحکیم نمود . ایسکرا بطور عملی اتحاد سوسیال دموکراتها را فراهم نمود و از خرده کاری و پراکندگی ممانعت بعمل آورد . ایسکرا برآستی ریسمانی بود که بنای حزب به کمک آن میسر گردید ایسکرا محصول دوران انتقال از نارودنیسم به مارکسیزم نبود ، ایسکرا محصول دوران انتقال از تاکتیکی های تروریستی و تبلیغ در میان دهقانان به استقرار در جنبش کارگری نبود ، ایسکرا ناظر بر مرحله دیگری از توسعه جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه بود . دوران ایسکرا دوران بسط و توسعه محفل های کارگری به حزب طبقه کارگر بود . بدین لحاظ ایسکرا قادر بود نقش " مروج ، مبلغ و سازمانده دستجمعی " را ایفا کند .

در جنبش کمونیستی ما ، همه به ضرورت وجود ارگانی " مبلغ ، مروج و سازمانده دستجمعی " (ایسکرا) بخوبی واقفانند و به روشنی نقش و اهمیت آنرا میداند . اما آنچه ناروشن است ، شرایط تکوین آن است یعنی ندیدن گامهایی که بطور عملی برای ایجاد ایسکرا برداشته شد . کسی که نشریه سوسیالیسم و انقلاب را با ایسکرا مقایسه میکند ، حداقل درباره دو موضوع سکوت می نماید : الف) جنبش کمونیستی ما هنوز مسائل اصلی جنبش کارگری را درک و جذب نکرده و در آن استقرار نیافته است ، ما هنوز در مرحله انتقال از گروه بندی های سنتی به گروه بندی های نوین سوسیالیستی هستیم . هنوز بیش از آنکه در جنبش کارگری استقرار یافته

باشیم ، با تجزیه در گروه‌بندی‌های سنتی و گيجسری ناشی از آن روبرو هستیم . هنوز به اندازه کافی علیه سوسیالیزم خرده‌بورژوازی مبارزه نکرده‌ایم ، به عبارت دیگر گرایش مارکسیزم انقلابی هنوز به یک جریان مارکسیست‌لنینیستی تبدیل نشده است .

حال آنکه ایسکرا محصول مرحله‌ای است که در آن سوسیال دموکراسی از یک برنامه تئوریک و عملی بر خوردار بود و مبارزه همه جانبه و بی‌امانی را علیه جریان‌های بورژوازی‌لیبرال و خرده‌بورژوازی به پیش برد ه بود . (ب) در حال حاضر گام نخست را برای تدارک حزب طبقه کارگر بر می‌داریم ، یعنی وظیفه محوری ما تدوین تئوری انقلابی و جلب لایه پیشگام کارگری به سمت مارکسیزم انقلابی است . حال آنکه ایسکرا محصول دورانی است که در آن محفل‌های سوسیال دموکرات شکل گرفته بودند و مضمون فعالیت‌حزبی سوسیال دموکراسی با شکل محفلی فعالیت‌آن در تعارض قرار گرفته بود . امر انحلال محافل و تاسیس حزب طبقه کارگر وظیفه فوری سوسیال دموکراسی محسوب می‌شد . اگر بخواهیم مطلب را باختصار بازگومایم ، باید بگوئیم که ایسکرا بدون کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه بی معناست .

رفقا با طرح این مسئله که نشریه " سوسیالیزم و انقلاب " می‌باید بمثابة " ایسکرا " عمل کند ، در واقع دومسئله را پیش می‌کشند : اولاً " نشریه " سوسیا - لیزم و انقلاب " نقش " مروج ، مبلغ و سازمانده دستجمعی را ایفا میکند این بدین معناست که " سوسیالیزم و انقلاب " قطعاً بولتن بحث‌نیست . بعلاوه اگر نشریه سوسیالیزم و انقلاب نقش سازمانده دستجمعی را دارد پس گرایش‌های شرکت‌کننده در این نشریه می‌باید منحل شوند ، تا حول نشریه متحد گردند و سازمان یابند . در شماره اول بولتن ، تنها از یک گرایش بنام گرایش سخن رفته است . سایر نویسندگان بدون اعلام هویت گروه‌بندی خود در نشریه مشارکت نموده‌اند ، بدینجهت سپردن نقش سازمانده دستجمعی به " سوسیالیزم و انقلاب " بمعنای انحلال س . ج . ف . خ . ا - گرایش سوسیالیزم انقلابی است . همچنین این بمعنای انحلال گروه‌بندی‌ها نیست که حتی از ایشان اسمی برده نشده است . لابد از نظر رفقا این اقدام مشابه انحلال محفل‌های سوسیال دموکرات روسیه است . اما بررسی دقیق انقلاب روسیه نشان می‌دهد که اگر ایسکرا ، به انحلال محفل‌های سوسیال دموکرات دست یازید بخاطر این امر بود که سوسیال دموکراسی روسیه را در حزب سوسیال دموکرات روسیه متشکل مینماید . حال آنکه اقدام رفقا تنها می‌تواند ، انحلال چند محفل و گروه باشد ، بی آنکه حزبی را ایجاد کند ، ثانیاً " اگر نشریه " سوسیالیزم و انقلاب ، نقش ایسکرا را ایفا میکند ، پس نباید از گرایش سوسیالیزم انقلابی صحبت کرد ، بلکه باید از جریان سوسیالیزم و انقلاب

سخن گفت ، یعنی جریانی که دارای برنامه تئوریک و عملی مشخصی است و جایگاه خود را در جنبش بین المللی کمونیستی مشخص کرده است . ولی تاکنون این " تحول " را ندیده‌ایم و بدان باور نداریم .

بهر رو هنگامیکه رفقا می‌گویند : " خط ما روشن و حرفهایمان صریح است ، هرکس بپذیرد ، در بولتن برویش باز است " با همین روحیه ایجاد ایسکرا روبرو هستیم . اما پیش کشیدن گام آتی ، در ربط با تحول کنونی ، تبدیل کردن مارکسیزم انقلابی به اصول ویژه است . این امر نشان از روحیه فرقه‌گرائی دارد ، زیرا مارکسیزم را چون راهنمای عمل و تئوری تحول در نظر نمی‌گیرد ، بلکه آنرا بدون توجه به نحوه توسعه جنبش کارگری ، چونان اصول ویژه مطرح می‌سازد ، هر قدر این اصول ، انقلابی هم باشند ، باز روح فرقه‌گرائی وجود خواهد داشت . هرآینه ما اصول معین نظری را بدون توجه به نحوه و مرحله توسعه جنبش کارگری به اصول ویژه خود تبدیل نمائیم این خطری است که بخصوص ما را در مرحله کنونی انتقال از گروه‌بندی های سنتی به گروه‌بندی‌های نوین کارگری تهدید میکند .

بهین جهت ، به رفقا دو پیشنهاد کردیم : اولاً " نشریه ای مختص " گرایش سوسیالیزم انقلابی " بوجود آوریم که در آن این گرایش به کار سیاسی - تشکیلاتی مستقل خود ادامه دهد . ثانیاً بولتن بحثی بوجود آوریم که در آن کلیه کسانی که بطور عملی از گروه‌بندی‌های سنتی بریده‌اند و بسوی استراتژی انقلابی و استقرار در جنبش کارگری روی آورده‌اند ، شرکت نمایند . هدف از این مباحثات ایجاد هسته رهبری انقلابی برای متحد کردن کلیه گروه‌بندی‌های سوسیالیستی است .

بجز این تکرار همان فرقه‌گرائی‌ها - تکرار همان اشتباهات و تکرار همان شکست‌ها خواهد بود .

رفقای تحریریه در مقابل پیشنهادات فوق میگو -

یند : ما خودمان را به سطح محفل ، گروه‌های ورشکسته پائین نمی‌آوریم ... خط ما روشن و حرفهایمان صریح است . هرکس آنرا بپذیرد در بولتن برویش باز است .

ما رفقای هیئت تحریریه را به گفته های لنین درباره " ایسکرا " رجوع میدهیم و می‌خواهیم که به ما پاسخ مقنع بدهند .

ح

آذرماه ۶۱

رفیق ح ، پاسخ " مقنع " را در اعلامیه ای که ام‌فای خود را بر آن نهاده بود خواهد یافت (در همین شماره منتشر کرده ایم) . در ما پرنوشته های نشریه نیز ما پاسخ اغلب سوالات او را داده ایم . پیش از آنکه به بحث بیشتری بپردازیم ، اما ، تنها یک سوالات داریم : آیا هنگامی که فردی مواضع اعلام شده خود را تغییر می‌دهد ، اولین وظیفه او توضیح دلایل این تغییر موضع نیست ؟

ه . ت .

بازگردیم .

انقلابی ، مظهر حقیقت در برابر افتراست . این اما ، تمام مطلب نیست . وی مظهر سازمان انقلابی در برابر همه گروه بندی های ایدئولوژیک و سرکوبگر است ، یعنی مظهر آگاه انقلاب پرولتری و سوسیالیزم . در این راه ، گرچه وزن تمام ارتجاع به روی شانه های سنگینی می کند ، مظهر استمرار کار انقلابی است . این پرچمی است که کلیه انقلابیون ، به دور از هر شائبه ی خرده بورژوازی ، را گرد می آورد . مظهر هماهنگی علم و انقلاب است . نه پیشداوری و نه تنگ نظری ! تنها عده ی قلیلی گرد می آیند ، و از آن هاهم عده ای در برابر دشواری راه تاب نمی آورند . اما ، آنان که پایدار می مانند ، تاریخ آینده ، رهائی بشری ، را در کف خود خواهند داشت .

شرط آن ، رها کردن خود از قیود تشکیلات قلبی ، محافل توطئه گر و وراجی ، و سرسپردن به کار جدی است . هیچ شرط دیگری در میان نیست . نه امتیاز و نه حق ویژه ! هم چنان که در انقلاب پرولتری ، پرولتاریا حق ویژه ای مطالبه نمی کند چرا که نه ناحق ویژه بلکه ناحق مطلق بر او اعمال می شود ، در سازماندهی انقلابی تنها حق عبارت است از حق سازمان دهی خود برای انقلاب .

توضیحات

- ۱ - آنچه ارائه می شود ، فقط ترسیمی ناقص است . می باید اسناد این دوره بطر کامل گردآوری و ارائه شوند . از جمله : " چگونه وحدتی ؟ " ، " چه کسانی وحدت را نقض می کنند ؟ " ، " چگونه مبارزه ایدئولوژیک را به جلو سوق دهیم ؟ " ، " وظائف کارگران در انقلاب " ، " طرح برنامه ی عمل انقلابی پرولتاریا " ، . . .
- ۲ - " برله انقلاب " پس از یک دوره مباحثه در کمیته ی نظامی و به مثابه یک جمع بندی به تحریر درآمد .
- ۳ - این نوشته هم ، اکنون ، در دسترس مان نیست .
- ۴ - نوشته ی رفیق حسن جلالی .
- ۵ - این نوشته ، اکنون در دسترس مان نیست .
- ۶ - نوشته ی یکی از اعضای کمیته ی مرکزی (" علیه سازمان شکنی مبارزه کنیم ")
- ۷ - به شرح آن درموخره پرداخته ایم . ب ، رفقای چاپ و توزیع است .
- ۸ - مانند فدائیان اکثریت : از " خلق " به " ولایت فقیه " .
- ۹ - ما در شرح خود ، از جنبه های امنیتی پرهیز کرده ایم . خود چگونگی ضربه ، اکنون ، دیگر روشن شده است .

۱۰ - آپاراتچی ، آپارات را نه در انقلابیون همانا در اهرم ها و ابزارهای جسمانی تشکیلاتی می بیند .

واحدکارگری برحزب کمونیست ، به معنای اولویت قائل شدن برای خود بخودی به جای آگاهی است . " یعنی ، اگر نویسندگان سطور بالا ، در لابلای حملات ، لغت حزب را نیز مدام تکرار می کردند ، ر . ج . راضی می شد ؟ تمام مباحثات نشریه در ربط با فقدان حزب انقلابی و چگونگی ایجاد آن است در ربط با ضرورت برش از سوسیالیزم خرده بورژوازی و مبارزه با دموکراتیزم خرده بورژوازی . و دقیقاً " ، این است آن مساله ای که داد و فغان همه سانسورست ها را در آورده است . همه می گویند چرا صحبت از ورشکستگی سنتریزم می کنید ، چرا می خواهید محافل ما را کناری گذارید ، چرا سانسورالیزم دموکراتیک را نقض می کنید ، چرا آنارشیت بازی در میاوردید ، بیائید با هم مبارزه ایدئولوژیک کنیم ، با هم مشکلات این دوره را حل کنیم ، همه چه شکست خورده است ، ولی این وضع موقتی است ، بیائید همه با هم دور هم جمع شویم و مشکل را بررسی کنیم . و دقیقاً " ، هنگامی که سوسیالیست های انقلابی پاسخ می دهند ، خیر ، حل مساله فقدان رهبری انقلابی مستلزم درهم شکستن این محافل قلبی متکی بر وحدت های قلبی است - فریاد او احزاب بلند می شود ! امیدواریم این مساله ر . ج . نباشد .

" این یک رویداد تصادفی نیست اما ساختن یک سازمان انقلابی باید آغاز شود - این بواسطه اوضاع جدید تاریخی و بواسطه دوران عمل انقلابی پرولتری طلب می شود . اما ، این کار فقط می تواند از فراز رهبران قدیمی ، کسانی که انرژی انقلابی را خفه کرده اند ، از فراز حزب قدیمی ، از طریق انهدام آن آغاز شود .

" البته ، بی فرهنگان ضد انقلابی فریاد خواهند زد : آنارشیزم ! " (لنین ، اضمحلال بین الملل دوم - ج ۲۱ ، ص ۲۵۳) .

خلاصه کنیم . برخلاف ر . ج . ، آنچه ما از مطالعه نشریه سوسیالیزم و انقلاب برداشت می کنیم اینست که نشریه ای است سوسیالیستی و در خدمت سازماندهی سراسری گروه بندی نوین سوسیالیزم انقلابی . یعنی ، نشریه ای است که در شرایط مشخص فعلی ، امر ساختن یک سازمان انقلابی سراسری را تدارک می بیند . از طرفی ، خود را بر محدودیت محافل هسته ها مقید نمی سازد ، و از طرف دیگر ، همه گرایش های راکه به سوی سازماندهی گروه بندی طراز جدید (در گفتار و در کردار) جهت گیری کرده اند ، متحد می سازد : " ارگان واحد تبدیل به تجمع ارگانیک می شود . " و در این دوره انتقالی ، بولتن بحث سراسری سوسیالیست های انقلابی نیز باید باشد : نباید به انتظار روز فرخنده ای نشست که سرانجام سازمان واحد انقلابی به صورت یک تجمع ارگانیک وارد میدان شود . " این یک رویداد تصادفی نیست . "

فروغ - ۱۳۶۱/۹/۲۵

می‌کند (تصفیه و ...). این مسئله از یک سمت این ساخت را به یک سکت (گروه) تبدیل می‌کند و از طرف دیگر زمینه‌های فروپاشی‌اش را فراهم می‌گرداند. این ساخت همان طور که در اول آمد، واکنشی در مقابل‌کنش توده‌های تشکیلات است. کنشی که بر آشکار کردن تناقضات تکیه می‌کند و حل انقلابی آنها را خواستار است. در زمینه تشکیلاتی، این مسئله موثرترین حرکت در فروپاشی انقلابی این ساخت بشمار می‌رود که باید در عرصه تئوری (سیاست) تکمیل شود. (بدون داشتن تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمیتواند وجود داشته باشد).

این است ماهیت واقعی پوپولیسم تشکیلاتی: تکیه بر همکاری اکثریت‌اعضاء که دارای گرایش‌ات متناقضی هستند، اما سازمان را در یک جهت واحد پیش می‌برند. جلوگیری از فعالیت‌خلاق توده‌ها و رشد افراد و جریا - ناتی که در آینده می‌توانند به تبلیغ آشکار فرمیسم بپردازند.

شرایط کنونی در حقیقت مراحل آخر طی این روند است و بنا بر آنچه گفته شد، میتوان آنرا بحران در پوپولیسم تشکیلاتی نامید. در بحران پوپولیسم درون تشکیلاتی نیز هم چون سایر اشکال آن، با گرایش‌ات گوناگون سروکار داریم. رشد فرمیسم، کج‌سری و تکوین نطفه‌های چپ‌انقلابی دیده می‌شود. در حقیقت این بحران، تشکیلات را به برخی عناصر متشکله‌اش منقسم (تجزیه) می‌گرداند، در اینجا خطوط فاصل بسیار خوب دیده میشود و به همین جهت میتوان گفت که گرچه حاکمیت پوپولیسم، عناصر بسیاری را در مبارزه طبقاتی مردود کرده است، اما شرایطی نیز برای رشد چپ‌انقلابی ایجاد کرده است که از این شرایط باید بیشترین استفاده را نمود. باید هرچه دقیق‌تر و وسیع‌تر به توضیح علل و ماهیت‌کاستی‌ها و طرح‌برنامه عمل انقلابی پرداخت.

حاکمیت یکساله پوپولیسم، ارگان‌های تشکیلاتی را دچار ضعف‌شدیدی نموده است، به طریقی که دردست زدن به هرکاری، مسئله امکان‌ات عملی و توان واقعی مطرح میشود. خود این مسئله یکی از عوامل مهم توجیه سیاست‌های نیم بند و سانتریستی پوپولیست‌ها به شمار میرود.

برنامه‌ی عمل نمی‌تواند تنها به طرح خطوط عام بسنده کند. می‌باید هرچه بیشتر به جزئیات پرداخت و شیوه برخورد انقلابی به مسئله استراتژی و تاکتیک انقلابی و مسئله چشم انداز، طرح استراتژیک و تاکتیکی تشکیلاتی (برنامه استحال‌ات آن) شکل‌ی فراسازمانی باید عرضه گردد. خطت‌فرا سازمانی این برنامه آن را به برنامه فراکسیسون انقلابی چپ‌بدل می‌گرداند.

پیروز باد انقلاب

شهریور ماه ۱۳۶۰

رفقا ،

سوسیا لیزم و انقلاب متکی بر کمک های شماست . بسدون درگیری فعال همه سوسیا لیست های انقلابی نخواهیم توانست از عهده وظایفی که در برابر ماست ، برآئیم . ضرورت پرداختن به کلیه مباحث مهم این دوره گسترش امکانات هیات تحریریه را ایجاب می کند (بویژه در سطح تحقیق و ترجمه) . همچنین ، باید که در جوار نشریه امرسا زمانه های یک انتشارات انقلابی را آغاز کنیم . بنا بر این ، از همه رفقای که آمادگی همکاری در راه انجام این وظایف را دارند ، تقاضا می کنیم از طریق آدرس نشریه با ما تماس برقرار کنند . بدیهی است که با بهبود امکانات مالی ، و در نتیجه ، گسترش امکانات انتشاراتی ، فعالیت تبلیغی و ترویجی سوسیا لیست های انقلابی موثرتر خواهد شد .

ه . ت .

کمک های مالی دریافت شده

آمریکا	دلار آمریکا
رفقای شرق آمریکا	۷۵۰
واشنگتن . س . د . ا . س . - مرا .	۷۰۰
رفیق سلطانپور	۵۴
رفیقی از آمریکا	۲۰
آلمان	فرانک فرانسه
رفیقی از آلمان	۴۲۰
اسپانیا	
رفقای مادرید	۱۷۵
نروژ	
رفیق ج . ر .	۱۰۰
فرانسه	
رفقای مونت پلپه	۲۰۰
چهار نشریه	۱۲۰
پاریس ن . ن .	۱۵۰۰
پاریس م . ه .	۱۰۰
پاریس آ . د .	۵۰۰

رفقای که کمک هایشان ذکر نشده از طریق آدرس نشریه به ما اطلاع دهند .

بهاء معادل ۱۵ فرانک فرانسه

آدرس ما :

برای مکاتبه ، برای کمک مالی

OLIVIER LE COUR
44, RUE DE PATAY
75013 PARIS FRANCE